

دیدهبان



برای آگاهی و اقدام ایران دوستان

پنداری از یادمانهای باستانی
ریشه ای ملی

لیلا جان
هنوز در مین ما هستی

دفین رستم در خطر!

سفری استوار و سنگین
در کنار جوی، سوخته‌ها، خانه‌های مستقر، طاق و درختستان،
پرواز مرغی از زلف، هفت‌ساز و شمشیر شاهی
حسرت سحرآمیز، خطر از دریا، گردشکوه و ارتقا، میراث باستانی و مینهای

روان به شب (۱۳۹۰)، ۱۳۹۴، نورانی، نامت، ۱۳۰-۱۱۸
مکان: تالار مجلس، دانشگاه علوم پزشکی تهران
با سخنرانی: محسن باستانی، دانشکده علوم پزشکی تهران
تألیف: محمدعلی علی‌باشی، مؤسسه باستان‌شناسی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

پارک، اطلاع رسانی برای رجا، یادمانهای باستانی، پرگزار، مکتوب
همایش ایران و رجاوند
بزرگداشت، مشاوران، استاد، پرویز، و رجاوند

با سخنرانی استادان:
دکتر ناصر تکمیل همایون، ایران فرهنگی
دکتر هوشنگ طالع، تاریخ تجزیه‌ی ایران
دکتر داوود هرمیداس باوند، ابهامات مرزی ایران و عراق
دکتر قدرت الله جعفری، زبان فارسی در آذربایجان
دکتر محمد علی داد خواه، پرونده‌ی ملی سد سیوند

سه شنبه، دوم مرداد ماه ۱۳۸۶، خورشیدی، از ساعت ۱۶ تا ۲۰
دانشگاه علوم پزشکی تهران، تالار ابن سینا (در شمالی دانشگاه تهران)

با همکاری دانشگاه علوم پزشکی تهران،
گردانده‌ی فرهنگی و هنری پرتابه ای
انجمن آریا

حق ۵۰ درصدی مان را در یابیم

ایران زمین، خانه‌ی فرهنگی و ابری ایرانیان

آسیب‌شناسی مسیر فعلی راه آهن اصفهان- فارس
ماندگان یا خزر؟!

شیر و خورشید سرخ ایرانی را بازگردانید

به نام خداوند جان و خرد

سرمقاله

هنوز فرصتی هست

گزارش

همایش ایران ورجاند

همایش «نقش رستم در خطرا»

همایش علمی - فرهنگی دریای مازندران

پرونده

اهمیت نقش رستم / رضا نیک پورخشگرویی

آسیب شناسی مسیر فعلی راه آهن اصفهان - فارس / محمدتقی عطایی

آیا راه آهن حریم نخستین مسجد ایران را می شکند؟ / شهرام زارع

نویافته های کوه حسین (نقش رستم) / سیروس برقی

بیانیه اتحادیه ای انجمن های علمی دانشجویان باستان شناسی سراسر کشور

نوشتار

ایران زمین، خانه ی فرهنگی و ابری ایرانیان / دکتر ناصر تکلیل همایون

تاریخ تجزیه ایران / دکتر هوشنگ طالع

نگاهی به پرونده ملی سد سیوند / دکتر محمدعلی دادخواه

شیر و خورشید سرخ ایرانی را بازگردانید / اکورش نیکنام

شیر و خورشید / رضا آذری شهرضایی

مازندران یا خزر؟! / شادروان دکتر پرویز ورجاوند

رویدادنامه نبونید و کوروش / رضا مرادی غیاث آبادی

کارگروه ها

نگاهی به چالش های پرونده سد سیوند / پایگاه اطلاع رسانی

بازنگری پرونده سد سیوند / پایگاه اطلاع رسانی

لباس ملی - بوی کافور / کارگروه صنایع دستی

گزارشی از محوطه باستانی تپه سیلیک / کارگروه یادمان

از جیزفت تا لندن / کارگروه یادمان

چرا فارسی نویسی؟ / کارگروه زبان فارسی

پارک ملی نایبند در گذر توسعه ناپایدار / کارگروه زیست بوم

شیر ایرانی، شناسنامه هندی می گیرد / کارگروه زیست بوم

ایران، سرزمین مقدس / کارگروه میراث معنوی

خبرها

شکایت سازمان های مردم نهاد به دیوان عدالت اداری

سیوند به جشنواره بین المللی میراث فرهنگی آمد

فرستادن مجله دیده بان برای مدیران ارشد نظام

جشن شب چله را در نقویم ثبت کنید

آذربایجان همیشه جزو خاک ایران بوده و نه کشوری مستقل

واکنش سازمان های مردم نهاد در برابر حراج سرسریاز هخامنشی

بیانیه ائتلاف دیده بان خلیج فارس در دفاع از حقوق ایران در دریای مازندران

به یاد یک دوست

بیانیه خانه احزاب درباره حقوق در دریای مازندران

دیده بان یادگارهای فرهنگی و طبیعی ایران

شماره ی ۴، اسفندماه ۱۳۸۶ خورشیدی

زیر نظر شورای دبیران

مدیر مسؤول: رضا نیک پورخشگرویی

دبیر اجرایی: محسن قاسمی شاد

صفحه آرایی: ندا احمدی لفورکی

صندوق پستی ۵۹۹۶ - ۱۹۳۹۵



هنوز فرصتی هست

کم کم هنگام واقعی آبیگری سد سیوند فرا می‌رسد، سدی که باعث شد تا یکی از بزرگترین مخالفت‌های آرام فرهنگی در تاریخ چند دهه‌ی اخیر ایران، رقم بخورد.

در سه‌سال گذشته روزهای سختی بر دوستداران میراث فرهنگی ایران گذشت، فرزندانِ همان ایرانیان گمنامی که در گذشت هزاره‌ها نام ایران را بشکوه و جاوید کردند. در هنگامی که نشانی از تمدن‌های معتبر تاریخی جز در کتاب‌های تاریخ باز نمانده است - یا اگر نامی است نمی‌توان هیچ نزدیکی میان آن و تمدنی را که معرفش است یافت - هنوز نام ایران یادآور روزهای فراز و فرود بسیاری است، و هنوز هر ایرانی خود را دنباله‌ی آن تاریخ می‌داند؛ در کنار قهرمانانش برای ایران می‌جنگد، بر مرگ آنان اشک می‌ریزد، خیانت‌کاران را نفرین می‌کند، از خواندن شعرهای شاعرانش غرق در شوق و لذت می‌شود و به دانش‌والای دانشمندانش مفتخر و غرق غرور است.

از آن هنگامی که کورش بزرگ ایران را سرزمینی یگانه برای تیره‌های ایرانی کرد و به دوران ناامنی و وحشت در گاهواره‌ی تمدن بشری پایان داد تا روزهای بسیاری که در آن درازای سرنوشت‌ساز بارها و بارها ایران در معرض سخت‌ترین توفان‌های تاریخی قرار گرفت، این سرزمین هم‌چنان پابرجاست و هم‌چنان پیوستگی خود را تا ژرفنای تاریخ با آن‌چه سرشت ایرانی را با آن آمیخته‌اند نگاه داشته است. و این چنین نیست مگر با تلاش بی‌ادعای ایرانیان بی‌نام و نشانی که سخت‌کوشانه دادگران زمان‌شان را تنها نگذاشتند و ایران را از یاد نبردند:

به روزگذر کردن اندیشه کن / پرستیدن داور پیشه کن

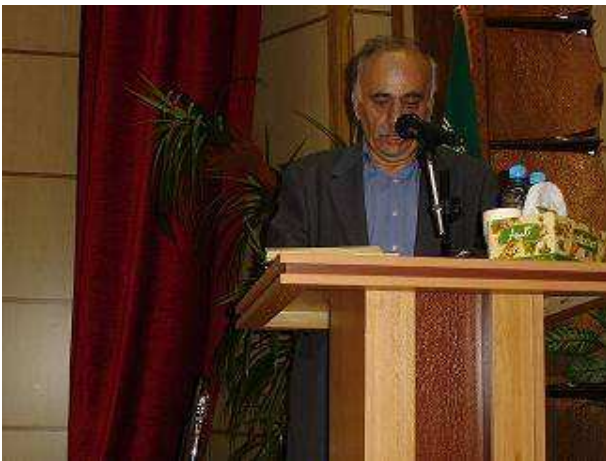
و از این‌رو بود که فرزندان خلف مادران ایرانی، پس از اعتراض‌های جسته و گریخته و غالباً بی‌نتیجه‌ای که به تخریب‌های یادگارها و میراث فرهنگی این سرزمین داشتند دست به یکدیگر دادند و اعتراض‌های پراکنده را نزدیک ساختند. این شور، این نیرو و این مهر به سرزمین مشترک‌مان، داده‌ای اهورایی که همه‌ی ما باید آن را قدر نهیم؛ اگر شعله‌ورش نمی‌کنیم دست‌کم برای خاموش کردنش گام برنداریم، آن هم در این هنگامه‌ی پرغوغا!

از آن روز که شماری از دوستداران گمنام میراث فرهنگی به ساخت آن سد اعتراض کردند تا زمانی که تعدادی از حزب‌های بزرگ و مقتدر به این اعتراض پیوستند؛ از نقدهای چند روزنامه‌نگار آگاه و دلسوز در همان روزهای آغازین تا همراهی همه‌ی رسانه‌های معتبر کشور - چه نوشتاری و چه دیداری و شنیداری - در ماه‌های آغازین سال جاری؛ از هنگامی که ۴ انجمن غیردولتی با حضور بر آرام‌گاه کورش بزرگ بیانیه‌ی معروف به پاسارگاد را در اعتراض به ادامه‌ی ساخت سد سیوند صادر کردند تا هنگامی که بیش از ۸۰ سازمان مردم‌نهاد و کانون دانشجویی نسبت به آن واکنش نشان دادند؛ از هنگامی که آن استاد تاریخ و آن پژوهش‌گر نسبت به نابودی دریاچه‌های طشک و بختگان هشدار دادند تا زمانی که در پی جان سپردن فلامینگوهای بومی به مرگی دلخراش، کارشناسی اهل فن بر درستی نظر آنان مهر تأیید زد؛ از اعتراض‌های پراکنده و محتاطانه‌ی تنی چند از باستان‌شناسان نسبت به نابودی یکی از مهم‌ترین نمادهای تاریخی ایران تا صدور بیانیه‌ی اتحادیه‌ی انجمن‌های علمی باستان‌شناسی سراسر کشور؛ از آن هنگام که نخستین نامه برای همراهی نهادهای دولتی به عنوان رییس سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری فرستاده و رونوشت آن هم به وزیر نیرو داده شد تا هنگامی که پرونده‌ی شکایت علیه آن دو با رقم باورنکردنی بیش از ۴۰۰۰ شاکی به دادرسی کارکنان دولت داده شد... زمان چندی نمی‌گذرد. زمانی هم باقی نیست و این روزها هم به سرعت خواهد گذشت؛ زمانی که به گفته‌ی شماری کارشناس، در پایان سیلاب‌های فصلی در همین چند ده روز آینده آبیگری واقعی سد سیوند آغاز خواهد شد. و چه باقی می‌ماند، در این غم‌نامه‌ای که یک‌سویس اسفندیار بر توسعه‌ی اجباری پا می‌فشارد و در سوی دیگرش، رستم از سنت‌ها و رسم‌های جوانمردی دفاع می‌کند؟ هر دو را دوست داریم و نمی‌خواهیم آن‌گونه شود. هنوز فرصتی هست.

با چشمان باز مراقب خانه‌ی کهن‌سال خود باشیم

گزارشی از همایش «ایران ورجاوند» - نجمه زربان

دکتر تکمیل‌همایون به حوزه‌ی فرهنگی ایران اشاره کرد و از برنامه‌ریزان کشوری خواست تا نگاهشان به این حوزه جدی‌تر باشد. دکتر طالع پس از بیان تاریخ تجزیه‌ی ایران درباره‌ی رژیم حقوقی دریای مازندران گفت که کوتاه آمدن از سهم پنجاه درصدی به مثابه‌ی تجزیه‌ی ایران است. دکتر باوند خواستار پی‌گیری ایران برای دریافت خسارات جنگ از کشور عراق شد و لزوم رفع ابهامات مرزی میان ایران و عراق را یادآور گشت. قدرت‌الله جعفری ضمن اشاره به پیشینه‌ی زبان فارسی در آذربایجان به توانایی‌های گسترده‌ی آن پرداخت و توجه جدی‌تر به آن را خواستار شد، و دکتر دادخواه حفظ میراث فرهنگی را در حکم امر به معروف و نهی از منکر دانست و برخورد جدی‌تر با زپرس پرونده‌ی ملی سد سیوند را خواهان شد.



همایش «ایران ورجاوند»، به‌منظور بزرگداشت مقام علمی و فرهنگی استاد فرزانه، شادروان دکتر پرویز ورجاوند، و هم‌چنین بحث و بررسی درباره‌ی مسایل و موضوع‌های حوزه‌ی فرهنگی کشور و اشاره به نمونه‌هایی از آن‌چه که یادگارهای ما را تهدید می‌کند، به کوشش «پایگاه اطلاع‌رسانی برای نجات یادمان‌های باستانی» عصر سه‌شنبه دوم امردادماه ۱۳۸۶ خورشیدی، در تالار پور سینای دانشگاه علوم پزشکی تهران برگزار شد. در این همایش استادان برجسته‌ای چون دکتر ناصر تکمیل‌همایون، دکتر هوشنگ طالع، دکتر داوود هرمیداس باوند، قدرت‌الله جعفری و دکتر محمدعلی دادخواه هر کدام گوشه‌ای از دغدغه‌های شادروان استاد پرویز ورجاوند را پی گرفتند و به تبیین آن پرداختند.

شمال و جنوب هم‌اکنون دست‌خوش حیل‌گری‌های ابرقدرتان سلطه‌گر قرار گرفته‌اند. وی بیان کرد: امروز یک‌بار دیگر دنیا چشم به درایت و کاردانی و انضباط جوانان ایرانی دوخته است و فرد فرد ما نباید مسؤولیتی را که در پیشگاه خدا، وجدان خویش و نیز دینی که به پرچم و تاریخ خود داریم از یاد ببریم.

تکمیل‌همایون با اشاره به این‌که حساسیت زمان و آشفتنگی جهان امروز هشیاری همه‌جانبه‌ی جوان ایرانی را می‌طلبد به‌نقل از شادروان دکتر محمد مصدق گفت: باید با چشمان باز و بیدار مراقب سرنوشت خانه کهن‌سال خود باشیم تا مبادا آیندگان ما را متهم به کوتاهی نسبت به این وظیفه‌ی خطیر در قبال فرهنگ و تمدن خود کند و ما را مستحق نفرین بدانند.

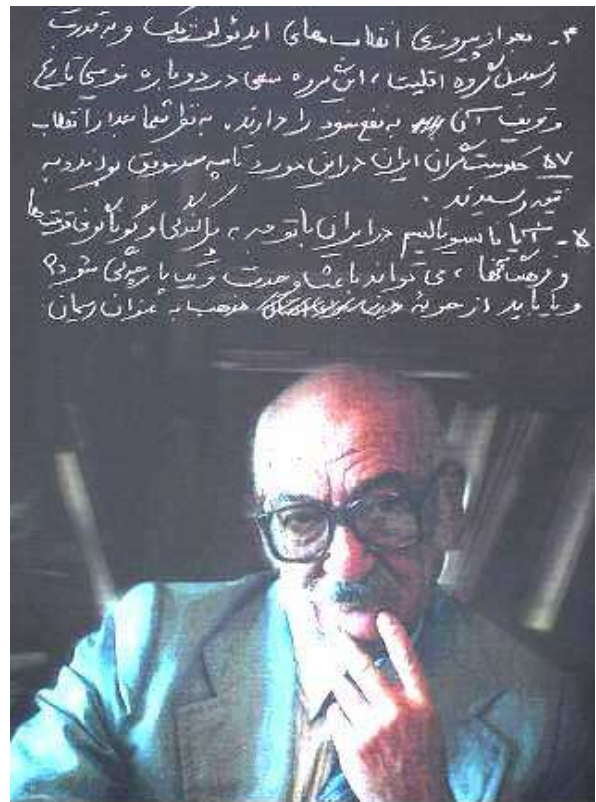
دکتر هوشنگ طالع در آغاز سخن خویش درباره شادروان ورجاوند گفت: ورجاوند این سرافرازی و نیک‌بختی را داشت تا زندگی را با اندیشه‌ای که آغاز کرده پی گیرد و با همان آرمان زندگی را بدرود بگوید.

عنوان سخنان دکتر ناصر تکمیل‌همایون، نخستین سخنران همایش، موضوع ایران فرهنگی بود. وی در این‌باره گفت: همواره از ایران‌زمین به عنوان یک واحد جغرافیایی مشخص با مردمی برخوردار از فرهنگ و تمدن یک‌پارچه و منسجم یاد شده و در این بخش از جهان مفهوم فرهنگ - ملت، گسترده‌تر از مفهوم حکومت - ملت بوده است. وی ادامه داد: ایرانیان از آغاز تجلی تمدن‌های بزرگ جهان بی‌آن‌که جنبه‌های نژاد گونه را در نظر داشته و یا نسبت به سرزمین‌های دیگران بی‌حرمتی را پیشه سازند توجه خود را به سرزمین‌شان معطوف داشته‌اند.

مدیر گروه تاریخ دفتر پژوهش‌های فرهنگ پس از اشاره‌ای مبسوط دوره‌ی اسلامی به جایگاه سرزمین ایران، یگانگی فرهنگی سرزمین گسترده‌ای را که از بلندی‌های قفقاز تا کرانه‌های بحرین و از آمودریا تا سند قرار دارد یادآور شد و افزود: این در حالی است که همسایگان ایران در شرق و غرب

وی در ادامه به بررسی موضوع «تاریخ تجزیه‌ی ایران» پرداخت: در سال ۱۸۰۳ میلادی روس‌ها تجاوز به سرزمین‌های ایرانی را آغاز کردند که در پی آن نخست شهر گنجه را اشغال و در طول دوران یک جنگ ۱۰ ساله زمانی که شمشیر روسی در برابر مقاومت ملت ایران کارگر نشد تزویر و خیانت انگلیسی به یاری آنان شتافت و قرارداد گلستان به ایران تحمیل و در پی آن ۱۰ ایالت و ولایت قفقاز از ایران جدا شد.

طالع در ادامه به تحمیل قراردادهای ترکمانچای و پاریس که به ترتیب سبب جداسازی ایالت‌های دیگر قفقاز و بخشی از تالش، و افغانستان شدند و نیز از اعمال کاپیتولاسیون که محدودیت مالکیت و حاکمیت ایران بر دریای مازندران را به دنبال داشت اشاره کرد.



نویسنده‌ی کتاب «تاریخ تجزیه‌ی ایران» افزود: در سال ۱۳۴۹ نیز در پی تصمیمی که حتی از نظر مجلس مشروطیت قانونی نبود بحرین را که به عنوان استان چهاردهم ایران به شمار می‌رفت از ایران جدا کردند. بحرین که کلید سلطه بر خلیج فارس به شمار می‌رود اکنون در واقع در اختیار آمریکا قرار گرفته است و آمریکا بدون قرار دادن پایگاه‌هایش در آنجا نمی‌توانست بر خلیج فارس مسلط شود.

وی موضوع «دریای مازندران» را که از آن به نادرستی با نام دریای خزر یاد می‌شود یکی دیگر از دغدغه‌های ذهنی ورجاوند در ماه‌های اخیر دانست و ادامه داد: علاوه بر آن بر پایه‌ی دو

قرارداد ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ مالکیت و حاکمیت نیمی از دریای مازندران متعلق به ایران است، در حالی که امروز از سهم ۲۰ درصدی ایران سخن به میان می‌آید. اگر چنین شود در حکم تجزیه‌ی ایران خواهد بود.

دکتر داوود هرمیداس‌باوند، استاد روابط بین‌الملل نیز در این همایش با محوریت «لزوم رفع ابهامات مرزی ایران و عراق و پی‌گیری خسارات ناشی از تحمیل جنگ از عراق» به سخنرانی پرداخت و در این رابطه گفت: سابقه‌ی اختلاف مرزی در غرب ایران به قرن هفدهم میلادی بر می‌گردد یعنی زمانی که عثمانی‌ها بعد از پیشرفت‌های چشم‌گیر در منطقه‌ی بالکان به سوی شرق توجه کرده و توانستند قلمرو خود را تا مرزهای دولت وقت صفوی گسترش دهند و شهرهای ایرانی سلیمانیه و بصره و دیگر سرزمین‌های شیعه‌نشین و کرد را به تصرف درآورند.

وی سپس به تاریخ پیدایش کشور تازه‌بنیاد عراق بر پایه‌ی خواست انگلستان پرداخت و یادآور شد، اکنون که دولت‌مردان آن کشور روابط خوبی با ایران دارند هنگامه‌ی مناسبی برای پی‌گیری حقوق ایران برای تثبیت مرزها و گرفتن خسارات ناشی از تحمیل جنگ است. کاری که اگر پی‌گیری نشود زمینه‌ساز در دسرهای بزرگی در آینده خواهد شد.

عضو شورای رهبری جبهه‌ی ملی ایران که اکنون - به جای ورجاوند - سمت سخن‌گو آن سازمان سیاسی را نیز بر عهده دارد درباره‌ی آن روانشاد گفت: ورجاوند همواره پیرامون سه موضوع «حفظ تمامیت ارضی ایران»، «حاکمیت ملی و استقلال سیاسی» و «حفظ بستر بالقوه و مشترک فرهنگ ایرانی» که در طول تاریخ حافظ بقای تاریخی ایران بوده و نیز ایده‌ی هم‌گرایی منطقه‌ای در حوزه تمدن ایرانی با پدیدار شدن کشورهای تازه استقلال یافته در آسیای مرکزی و قفقاز پس از فروپاشی شوروی، همواره پافشاری می‌کرد.

پس از ارائه‌ی موسیقی بر دست گروه سارنگ که اجرای ساقی‌نامه در آواز اصفهان بود، قدرت‌الله جعفری، از پژوهندگان آذری و عضو شورای رهبری حزب پان ایرانیست، درباره «پیشینه‌ی زبان فارسی در آذربایجان» به ایراد سخن پرداخت. او گفت: زبان کنونی در گستره ایران‌زمین و به تبع آن گویش‌هایی که در مناطق مختلف در بین اقوام ایرانی تکلم می‌شود دنباله‌ی زبانی است که از حدود ۴۰۰۰ سال قبل، از زمان پدید آمدن اوستا شروع شده و تاکنون ادامه دارد. این زبان تغییراتی را طی زمان پشت سر گذاشته است.

نسبت به این موضوع توجه کرده تا تحرکی در این زمینه ایجاد شود.



وی با بیان این که سیوند به لحاظ ارزشهای طبیعی طبق اعلام وزارت جهاد کشاورزی دارای ۵۰۰۰ اصله درخت نادر و ارزشمند ایرانی - تورانی است، از این رو دادگاه در مقابل یک سند رسمی قرار گرفته که قابل تردید و انکار نیست و دیگر آنکه طبق ماده ۷۳ قانون ثبت، قضات و دیگر ماموران که از اعتبار دادن به اسناد ثبت شده استنکاف نمایند در محافل اداری و انتظامی مورد تعقیب قرار می‌گیرند و چنانچه در صورت تخلف قضات ضرری بر صاحبان وارد شود علاوه بر مجازات انتظامی مکلف به جبران خسارت به صاحب اسناد هم هستند و اکنون ملت ایران صاحب این اسناد است، این سند شناسنامه ایران است. وی در پایان خاطر نشان کرد: تاریخ در مورد کسانی که هم‌اکنون پرونده سد سیوند را در دست دارند به قضاوت خواهد نشست.

بیانیه همایش «ایران ورجاوند»

در پایان همایش، بیانیه‌ای صادر شد. علی‌رضا افشاری، دبیر همایش و دبیر «پایگاه اطلاع رسانی برای نجات یادمان‌های باستانی»، بیانیه‌ی همایش «ایران ورجاوند» را ایراد کرد. در شروع این بیانیه ضمن سپاس‌گزاری از مراکز یاریگر، به‌ویژه مدیریت امور فرهنگی و فرابرنامه‌ای دانشگاه علوم پزشکی تهران و انجمن دانشجویی آریا و هم‌چنین استادان ارجمند سخنران و دستداران فرهنگ ایران، اظهار امیدواری شده بود که یاران پایگاه در اجرای مسؤلیتی که بر دوش گرفته‌اند، کامیاب شوند. بیانیه با یاد دکتر ورجاوند - که ایران را گستره‌ی فرهنگی یک پارچه‌ای می‌دید با تاریخ بلندی پیوسته - و با عنایت به سخنان استادان گران‌قدر، و به جهت نزدیک تر کردن «سال اتحاد ملی، انسجام اسلامی» از دایره‌ی سخن به ورطه‌ی عمل، این موارد را یادآور شد:

جعفری ادامه داد: تا اوایل حکومت صفویه زبان آذری یکی از گویش‌های زبان پهلوی یعنی گویش اصلی ایران، زبان آذربایجانیان بوده است. موقعی که ترک‌ها به ایران آمده و اسکان یافتند به دلیل این که خطی نداشتند مجبور شدند از خط فارسی استفاده کنند که آن هم دنباله‌ی خط دین‌دبیره و یا آم‌دبیره‌ی قبل از اسلام است، برخلاف تصور برخی که خط فارسی را به اشتباه عربی می‌دانند.

این استاد زبان فارسی ضمن تشریح توانایی‌های این زبان، به بیان علت به‌کار گرفته شدن این زبان در گستره‌ی وسیع فرهنگ ایرانی پرداخت و آن را به سبب صیقل خوردن در طول زمان، از نظر سادگی بی‌نظیر دانست. وی هم‌چنین زبان‌های فارسی و ترکی را از لحاظ مصوت‌ها مقایسه‌ای کوتاه کرد و برخی شعرهای بزرگان ترکی آذری از جمله حکیم فصولی را ارائه کرد که انباشته از واژگان فارسی و عربی بودند.

دکتر محمدعلی دادخواه، وکیل شاکیان از رییس سازمان میراث فرهنگی و وزیر نیرو - به سبب صدور دستور آگیری سد سیوند - در این همایش درباره‌ی «پرونده ملی سد سیوند» به سخنرانی پرداخت.

وی با بیان این که میراث فرهنگی حافظ هویت ماست، گفت: میراث فرهنگی جدای از هر عقیده، مذهب و موقعیت اجتماعی، ما را به سرزمین خود علاقه‌مند می‌کند و در برابر تمامی هجوم‌های فکری، مادی و فیزیکی پیوندی ناگسستنی برای‌مان به ارمغان می‌آورد.

دادخواه خاطر نشان کرد: به دلیل عدم شناخت برخی از مدیران، ترویج و پاسداری از میراث فرهنگی از یادها رفته است.

وی افزود: جای نگرانی است که برای بدیهیات مسلم باید عارض دستگاه دادگستری شویم و برای گفتن واقعیات مشخص و مبرهن باید دادخواست و شکواییه ارایه کنیم. وی در رابطه با پرونده سد سیوند گفت: ناامید نیستم چون اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه در پاسخ به استعلام دادسرا که دادستان حفظ میراث فرهنگی را در زمره حقوق بشر ندانسته، اعلام کرده حفظ میراث فرهنگی همانند امر به معروف و نهی از منکر و در زمره حقوق بدیهی انسان‌هاست و در ماده ۲۷ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر نیز به این امر اشاره شده است.

دادخواه بیان کرد: از این رو ۴۳۵۲ نفر از موکلان من نسبت به ساخت سد سیوند در تنگ بلاغی معترضند.

وی اظهار امیدواری کرد: بازپرس شعبه ۹ دادسرای عمومی ویژه کارکنان دولت که پرونده سیوند تحت بررسی وی است

- چندی است اشاره‌ی روزنامه‌ای ایرانی به تاریخ جداسازی بحرین از خاک ایران، بهانه‌ای گشته است از سوی دولت‌مردان عرب برای ایجاد تیرگی‌هایی در روابط میان ایران و دولت‌های عربی. همایش، ضمن دعوت از همه‌ی رسانه‌ها به داشتن نگاهی فراجنبی به مسایل ملی، توجه همگان را به مقایسه میان نحوه‌ی برخورد حاکمان عرب با این موضوع و چگونگی واکنش دولت ایران با خاک‌خواهی شیخ‌نشین‌های امارات متحده‌ی عربی جلب نموده و خواهان برخوردی جدی‌تر از سوی دولت‌مردان ایران است با بیانه‌هایی که علیه حاکمیت ما بر جزیره‌های ایرانی طرح می‌شوند.

- همایش بر مطالبه‌ی خسارت ایران از کشور عراق به خاطر تحمیل جنگ، و لزوم رفع ابهامات مرزی میان دو کشور تأکید دارد. فراموش نشود در سال‌های اخیر شیخ‌نشین کویت توانست خسارت خود را از راه صادرات نفت عراق جبران نماید.

- همایش، هم‌چون نماینده‌ی مردم تبریز در مجلس هفتم، تأکید دارد که دریای شمال ایران از دیرزمان به نام‌هایی ایرانی - به‌ویژه مازندران - معروف بوده و باید هم‌چنان چنین نامیده شود، در حالی که خزر، نامی که اکنون به پشتوانه‌ی بخش‌نامه‌های دولتی بر این دریا گذاشته شده، نام قومی غیر ایرانی، ستیزه‌جو و مهاجم است که در بخش شمالی این دریا ساکن شده بودند و گاه و بیگاه به شهرهای ایران هجوم می‌آوردند.

- همایش، بر پایه‌ی نص صریح معاهدات منعقد شده میان دولت ایران و اتحاد جماهیر شوروی سابق (قرارداد هشتم اسفند ۱۲۹۹ هجری خورشیدی برابر با ۲۶ فوریه‌ی ۱۹۲۱ و قرارداد ۱۹۴۰)، که در آن‌ها، دو دولت، به‌طور «متساوی» و با «حقوق مُشاعی مشترک» از آب‌های دریای مازندران (جز ده مایل ساحلی سهم اختصاصی هر یک از طرفین) بهره‌مند بوده‌اند، و با توجه به اصل «جایگزینی دولت و یا دولت‌ها» به جای دولت قبلی، که دولت و یا دولت‌های جداشده از دولت قبلی ناگزیر از پذیرش تعهدات دولت طرف قراردادها هستند و دولت‌های برخاسته از دولت اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز بر این اصل از حقوق بین‌الملل طبق بیانیه‌ی مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۹۱ در شهر آلماتی و سپس در شهر نيسک صحه گذاشتند، تأکید دارد که رژیم حقوقی دریای مازندران مشخص و عبارت است از اصل حقوق متساوی و مالکیت مشاع میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی سابق، و دولت‌های چهارگانه در کناره‌ی دریای مازندران، باید رژیم جدید حقوقی را در میان خود تعیین کنند که آن عبارت است از تقسیم سهم پنجاه درصدی اتحاد جماهیر

شوروی سابق. از این‌رو هر گونه تخلف و توجیه، و قبول طرح و نظریه‌ای که بر حق مزبور خدشه وارد آورد، تجاوزی آشکار بر حقوق ملت ایران و در حکم تجزیه‌ی ایران است.

- همان‌طور که دکتر کوروش نیکنام، نماینده‌ی زرتشتیان در مجلس شورای اسلامی در نطق پیش از دستور خود به اهمیت نشان شیر و خورشید پرداخت و لزوم بازگرداندن نشان «شیر و خورشید سرخ» را یادآور شد، همایش تأکید می‌کند که این نشان بی‌تردید نه از آن شاهان و حاکمان ایران، بلکه از آن ملت ایران است و نشان از باورهای کهن این مرز و بوم دارد. از این‌رو خواهان آن است، پیکر زیبای شیر بالای ستون‌های ورودی مجلس قدیم در میدان بهارستان - که نماد پیروزی و شجاعت و افتخار است - دوباره به جای خود بازگردانده شود و هم‌چنین نشان ملی و مذهبی «شیر و خورشید سرخ» که هنوز اعتبار جهانی دارد دوباره به کار گرفته شود تا مبادا این اعتبار را برای همیشه از دست دهیم. همایش قویاً بر این باور است که میهن‌پرستی آگاهانه، اکتسابی است و از این‌رو بر لزوم آموزش تاریخ راستین ایران پا می‌فشارد و خواهان بازنگری در کتاب‌های درسی تاریخ است. از سوی دیگر از سازمان‌های مربوطه می‌خواهد با زمینه‌سازی و یاریگری در ساخت فیلم‌های سینمایی، مجموعه‌های تلویزیونی و دیگر دستاوردهای فرهنگی، به بازسازی تاریخ باشکوه ایران بپردازند تا راه بر هرگونه وارونه‌نمایی‌ها و دروغ‌سازی‌های ایران‌ستیزان بسته شود.

- همایش از بازپرس محترم شعبه‌ی نهم دادسرای کارکنان دولت با عنایت به حساسیتی که جامعه‌ی ایران و ایرانیان خارج از کشور نسبت به حفظ میراث فرهنگی و اعتبار و ارزش‌های هویت تاریخی و سرزمینی این مملکت دارند و با توجه به نگرش جهانی نسبت به میراث کهن و فرهنگ تمدن‌ساز ایران‌زمین، انتظار دارد در این برهه‌ی تاریخ‌ساز - که دفاع از ارزش‌های کهن، جاودانگی این سرزمین را تأیید و تضمین می‌دارد - با سرعت و شجاعت دستور توقف کامل آگیری سد سیوند را اعلام کنند تا در فضایی علمی و به‌دور از تنش، دلیل‌ها و استنادهای شاکیان را پی بگیرند.

- همایش، خواهان توجه جدی قوای سه‌گانه‌ی کشور به مسأله‌ی «تخریب» و «تخریف» یادگارهای تاریخی، طبیعی و معنوی ایران است. برگزارکنندگان همایش، تشکیل کمیته‌ای از اندیشمندان و فرهیختگان کشور برای نظارت بر عملکرد سازمان‌های میراث فرهنگی و محیط زیست را در راستای عملکرد خود ارزیابی کرده و دست این عزیزان را برای هم‌کاری می‌فشارند.

در همایش آسیب‌های عبور قطار از کنار نقش‌رستم عنوان شد:
عبور قطار از کنار نقش‌رستم دهن‌کجی به تاریخ ایران است
(شادروان) لیلا صمدی

همایش آسیب‌های عبور قطار از کنار نقش رستم سه‌شنبه بیستم شهریور ماه با حضور باستان‌شناسان، دوست‌داران میراث فرهنگی، استادان دانشگاه و جمعی از دانشجویان از سوی دیده‌بان یادگارهای فرهنگی ایران در تالار دهشور دانشگاه تهران برگزار شد.

نقش رستم موکول می‌شد، آثار کشف شده از بین می‌رفت. وی افزود: به‌رغم این‌که چهارصد سال از حفاری‌های انجام شده در نقش رستم گذشته هنوز ناشناخته‌های بسیاری در منطقه وجود دارد و نمی‌توان آن را یک پرونده‌ی مختومه دانست.

عبدی محوطه‌ای باستانی را معماهای ناشناخته‌ای دانست که فقط با در کنار هم قرار گرفتن می‌توان این معماها را حل کرد.

این باستان‌شناس اظهار داشت: با گذر خط آهن از نقش رستم آثار ناشناخته، کشف نشده باقی خواهد ماند و ارتباط آنها با آثار شناخته شده از بین می‌رود. وی یک نقش ایلامی، چهار گوردخمه شاهان هخامنشی، هشت اثر ساسانی، کعبه‌ی زرتشت و گوردخمه‌های کوچک‌تر را از آثار مهم نقش رستم برشمرد.

عبدی افزود: نقش رستم تنها یک مجموعه هخامنشی و ساسانی نیست و قدمت آن به حدود دوهزار سال قبل از میلاد مسیح می‌رسد. وی انتخاب نقش رستم به‌عنوان گوردخمه‌های شاهان هخامنشی را علت اصلی اهمیت آن دانست.

وی با اشاره به کعبه زرتشت به‌عنوان یکی از آثار مهم نقش رستم گفت: به‌رغم نظریه‌های باستان‌شناسی هنوز این اثر ناشناخته است و اطلاعات زیادی در مورد علت و زمان ساخت آن موجود نیست.

وی افزود: این اثر مشابه به سازه‌ی زندان سلیمان در زمان هخامنشی ساخته شده در زمان ساسانیان اهمیت زیادی داشته است.

این باستان‌شناس با اشاره به کتیبه‌های موجود در نقش رستم گفت: کتبه‌ی شاپور اول توصیفی است از قلمرو شاهنشاهی و اعلام موجودیت ایران به سه زبان پهلوی، اشکانی و ساسانی.

وی افزود: در این محوطه حداقل چند کتیبه از پنج پادشاه ساسانی وجود دارد که اولین آن کتبه‌ی تاج‌ستانی اردشیر از هورا مزدا و آخرین هم مربوط به نرسه است. عبدی نقش برجسته‌ی رجب، شهر استخر و غار حاجی‌آباد را از دیگر آثار

در این همایش آقای دکتر کامیار عبدی، باستان‌شناس و عضو هیات علمی دانشگاه دورت‌موند، با ارزیابی آثار مخرب گذر راه آهن از محوطه باستانی نقش رستم گفت: نطفه‌ی برخی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ باستان ایران مانند رویدادهای



تاریخی دوره‌ی ایلامی، تاسیس حکومت هخامنشی، تثبیت آن و بر روی بر روی کار آمدن ساسانیان در ۵ در ۵ کیلومتری در فارس رخ داده است که قرار است قطار دقیقاً از میان آن بگذرد.

وی گذر راه آهن از میان نقش رستم را دهن‌کجی، غرض‌ورزی و ناآگاهی مسئولان ساخت این پروژه به تاریخ ایران برشمرد. وی افزود: نمی‌توان تنها به‌منظور صرفه‌جویی مالی به تخریب آثار باستانی و محیط زیست پرداخت.

عبدی با تشبیه کردن این واقعه به گذر خط آهن از میان آثار باستانی مهم جهان مانند میدان سرخ مسکو یا محوطه‌ی ورسای پاریس دانست و آن را یک اشتباه فاحش تاریخی قلمداد کرد.

وی افزود: با گذر خط آهن از نقش رستم آثار باستانی موجود در مرودشت، تخت‌جمشید، آثار دوره پارینه‌سنگی، چند معدن سنگ هخامنشی، آثار موجود در غار حاجی‌آباد و آثار باستانی دوره ساسانی نیز آسیب می‌بیند.

این باستان‌شناس گفت: به تازگی آثاری از دوره‌ی ایلامی کشف شده که اگر این کاوش‌ها به بعد از گذر از خط آهن از

همواره حلقه‌ی اتصال تمدن‌های شرق و غرب بوده است. وی افزود: مردم فلات ایران بدون این که بخواهند در فرایند مسایل تاریخی و سیاسی قرار گرفته‌اند و جبر جغرافیایی بسیاری از حوادث تاریخی را بر آنان تحمیل کرده است.



رهنمایی گفت: حوادث تاریخی به ایرانیان آموخته است چگونه در مقاطع مختلف تاریخی بتوانند با تدابیر لازم کشور خود را حفظ کنند.

وی افزود: سرزمین تاریخی ایران فراز و فرودهای فراوانی را تجربه کرده و همه‌ی آنها را پشت سر گذاشته است.

این استاد دانشگاه گفت: مردم کنونی ایران چون از موقعیت تاریخی و سیاسی خود بی‌خبرند مدام در اضطراب آینده به‌سر می‌برند.

وی با اشاره به این که گروهی از مردم نگران تجزیه ایران هستند اظهار داشت این اتفاق هرگز در کشور ایران رخ نخواهد داد.

رهنمایی گفت: در سال ۵۹ که هنوز بسیج و سپاه و ارتش سازماندهی لازم را نداشتند این مرز نشینان بودند که با چنگ و دندان از اشغال سرزمین‌شان جلوگیری کردند.

وی با اشاره به گذر راه آهن از محوطه باستانی نقش رستم گفت: سازندگان راه آهن باید قبل از منافع اقتصادی مصلحت‌های فرهنگی را در نظر بگیرند.

وی ضعف آگاهی مردم از اطلاعات تاریخی را علت چنین وقایعی برشمرد و گفت: توسعه‌ی فیزیکی و کالبدی با توسعه فرهنگی و اجتماعی معنا پیدا می‌کند.

رییس انجمن متخصصان گردشگری ایران افزود: هم اکنون یک میلیون و چهارصد اثر باستانی در کشور داریم در حالی که حریم باستانی در کشور ما تعریف نشده است.

این مجموعه تاریخی برشمرد و گفت: تخت گوهر از بناهای اسرارآمیز این مجموعه در دوره‌ی هخامنشی است و بر اساس حدس باستان‌شناسان مربوط به گور ناتمام کمبوجیه است.

وی اولین کاوش‌های باستانی در محوطه‌ی نقش رستم را مربوط به قرن دوازدهم دانست که از سوی یک خاخام یهودی انجام شده است.

عبدی بیشترین حفاری‌های نقش رستم را مربوط به اریک اشمیت شرق‌شناس اروپایی دانست که نتیجه‌ی حفاری‌هایش در نقش رستم در سه جلد کتاب به نگارش در آمده است وی افزود: هنگام بازدید ملکه الیزابت از دانشگاه شیکاگو جلد سوم این کتاب به وی هدیه شد.

در ادامه همایش مهرداد ملک‌زاده، باستان‌شناس و استاد دانشگاه، در سخنانی با عنوان یادگارهای دیر پای تاریخ بر تن سترگ سنگ، گفت: در کنار تخت جمشید، نقش رستم موزه‌ای تاریخی است که شکوه باستانی ایران به‌نمایش گذاشته شده است.

وی با بیان این که تجمع چنین آثاری در یک مکان در دنیا بی‌مانند است، گفت: این خطر علاوه بر اثر هخامنشی و ساسانی زیست‌گاه تمدن ایلامی بوده و شهر انشان پایتخت ایلام در محدوده نقش رستم بوده است.

ملک‌زاده گفت: تا قبل از هزاره پیش از میلاد این سرزمین در قلمرو آشوری‌ها و بابلی‌ها بود و در اوایل هزاره‌ی پیش از میلاد مادها و سپس پارس‌ها در عرصه‌ی تاریخ حضور پیدا کردند. وی ظهور اقوام ایرانی در عرصه تاریخ را پایان نمایش قدرت سامی و سرآغاز نمایش قدرت ایرانی توصیف کرد که تاکنون نیز ادامه دارد.

وی افزود: تخت جمشید، استخر، نقش رستم و حفاری‌های یک هیات آمریکایی ثابت کرد سرزمین ایلامی‌ها جایی نبوده جز فارس. وی ادامه داد با وجود نقش رستم هیچ شکی در نفوذ اقوام ایرانی بر ساکنان سرزمین انشان وجود ندارد.

ملک‌زاده با اشاره به حدسیات برخی از باستان‌شناسان در مورد کعبه‌ی زرتشت گفت: ممکن است کعبه زرتشت سازه‌ای مشابه به زیگورات‌های بین‌النهرین (میان رودان) باشد.

وی افزود: زیگورات‌ها کوه‌های مصنوعی هستند که پادشاهان بین‌النهرین برای تداعی کوه در دشت‌ها می‌ساختند. این باستان‌شناس گفت: در سرزمین ایران به‌دلیل وجود کوه‌های طبیعی چنین زیگورات‌هایی ساخته نمی‌شد.

در بخش دیگری از این همایش آقای دکتر محمدتقی رهنمایی، جغرافی‌دان و استاد دانشگاه تهران، گفت: ایران

وی با بیان این که قوانین و مقررات لازم برای برخورد با چنین وقایعی در کشورمان وجود ندارد گفت: مسؤولان کشور نیز هنوز اهمیت این مساله را درک نکرده‌اند.

وی افزود امروز خطر تخریب آثار باستانی فقط متوجه تخت جمشید و نقش رستم نیست بلکه بسیاری از محوطه‌های تاریخی مانند تاق بستان، سیلک، سیمره و ... را تهدید می‌کند. رهنمایی با ارایه راه کارهای موجود برای جلوگیری از تخریب آثار باستانی گفت: باید کمیته‌ای از متخصصان تشکیل شود که با برنامه‌ریزی و گزارش مستدل مسؤولان را نسبت به خطرات تهدیدکننده آثار باستانی توجیه کنند.

محمدتقی عطایی، باستان‌شناس، نیز با تشریح وضعیت کنونی نقش رستم و خطر گذر راه آهن در آن گفت: محوطه نقش رستم مربوط به دو سلسله هخامنشی و ساسانی است و قرار است به ثبت یونسکو برسد.



وی ضمن خواندن قوانین حفاظتی حریم‌های سه‌گانه‌ی تخت جمشید - که شامل تنگه‌ی میان نقش رستم و تخت جمشید نیز می‌شود - به عمل غیرقانونی وزارت راه پرداخت.

عطایی با بیان این که این راه آهن نقش باربری خواهد داشت، افزود: این رفت و آمدها باعث از بین رفتن سازه‌های تاریخی نقش رستم می‌شود.

وی تاکید کرد: برای جلوگیری از این مشکل به هیاتی متشکل از زمین‌شناسان، لوزه‌شناسان، باستان‌شناسان و تاریخ‌دانان نیاز است تا نقشه این مسیر را از آباده تا شیراز مورد بازبینی قرار دهند.

وی با بیان اینکه نباید نگران هزینه این پژوهش بود، گفت:

شیراز دو هزار و پانصد سال از وجود قطار بی‌بهره بوده و پنج سال دیگر مردم آن می‌توانند بدون قطار رفت و آمد کنند. عطایی افزود: باید با صبر و حوصله میراث فرهنگی را حفظ کرد.

در پایان علیرضا افشاری، دبیر پایگاه اطلاع‌رسانی یادمان‌های باستانی، با تشریح کارکردهای دیده‌بان یادگارهای فرهنگی ایران، در مورد تخریب آثار باستانی نقش رستم در اثر گذر راه آهن از میان این مجموعه گفت: تخریب آثار باستانی باعث قطع ارتباط فرهنگی نسل‌ها می‌شود.

وی افزود: با وجود قطع ارتباط فرهنگی تجزیه ایران در سال‌های آینده دور از ذهن نیست. افشاری سپس بیانیه‌ی همایش را خواند.

بیانیه‌ی همایش «نقش رستم در خطرا»

۱. همایش «نقش رستم در خطرا»، عصر سه‌شنبه بیستم شهریورماه ۱۳۸۶ خورشیدی به منظور معرفی جایگاه تاریخی- فرهنگی مجموعه آثار جهانی نقش رستم، بررسی آسیب‌های ناشی از عبور خط آهن اصفهان- فارس و ارایه‌ی راه‌حلی برای رفع این آسیب‌ها در دانشکده‌ی علوم پایه‌ی دانشگاه تهران برپا شد.

۲. همایش، مراتب سپاس‌گزاری ژرف خود را از مراکز یاریگر، استادان ارجمند سخنران و دوستداران فرهنگ ایران ابراز می‌نماید.

۳. همایش با توجه به اهمیت بی‌مانند مجموعه آثار جهانی نقش رستم - که بالغ بر ۳۰ اثر باستانی است - هرگونه دخل و تصرف در عرصه و حریم آن را محکوم می‌کند. به‌ویژه با استناد به قانون و نظام‌نامه قانون عتیقات (۱۳۰۹) و ماده ۱۲۷ مکرر قانون مجازات عمومی در تاریخ ۱۳۵۶/۱۲/۱ که به تصویب شورای فنی باستان‌شناسی کشور رسیده و پس از تایید وزارت فرهنگ و هنر سابق به شماره ۱۶/۹۷۶۱/۵۶/۹۵۶/ر.م، به مقامات مسؤول استان فارس ابلاغ شده، خواهان اجرای کامل و بی‌چون و چرای ضوابط حریم محوطه میراث جهانی تخت جمشید، نقش رستم و آثار تاریخی- فرهنگی واقع در آن در است. براساس این قانون هرگونه عملیات عمرانی درون محدوده حریم درجه ۱ تخت جمشید ممنوع بوده و بنابراین خط راه آهن نمی‌تواند از هیچ کجای تنگه‌ی بین دو کوه نقش رستم و کوه مهر عبور نماید.

۴. همایش با توجه به این که در همین ماه گذشته، نقش برجسته‌ی عیلامی تازه‌ای در کنار مجموعه آثار نقش رستم



۹. «دیده بان یادگارهای فرهنگی ایران» با توجه به فاجعه‌ی زیست محیطی خشک شدن موقت دریاچه‌ی بختگان و مرگ هزاران فلاینگو و در راه بودن فاجعه‌ی بزرگ‌تر نابودی همیشگی آن دریاچه و کوچ پاییزی صدها هزار پرنده‌ی مهاجر که در مسیر خود و توقف در دریاچه‌ی بختگان به همین سرنوشت دچار خواهند شد، ضرورت بازنگری پرونده‌ی ملی سد سیوند را یادآور شده و از مسؤولان مربوطه می‌خواهد که با تشکیل همایشی، لزوم ساخت سدهای بزرگ مخزنی را به معرض بحث کارشناسان بگذارند.

۱۰. «دیده بان یادگارهای فرهنگی ایران» حضور شماری از باستان‌شناسان را در این نشست غنیمت دانسته از آنان دعوت می‌کند تا با تشکیل انجمنی مستقل و حرفه‌ای ضمن کمک به گسترش فرهنگ و آگاهی درباره‌ی میراث فرهنگی، سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری را با نقدهای خود اعتلا دهند.

کرمانشاه: پتروشیمی پلیمر در حریم جهانی بیستون

شرکت پتروشیمی پلیمر در حریم جهانی محوطه بیستون احداث شد و علی‌رغم تذکر یونسکو هیچ اقدامی در جهت توقف آن انجام نداد. چنانچه روند فوق ادامه یابد این مجموعه در فهرست آثار جهانی در خطر یونسکو قرار خواهد گرفت.

شرکت پتروشیمی تنها یک ماه پس از ثبت بیستون با خرید زمین‌های اطراف این اثر، فعالیت غیر قانونی در حریم آن را آغاز کرده بود.

یافت شد و با توجه به این که پس از کاوش‌ها و پژوهش‌های ارنست هرتسفلد و اریخ اشمیت کوشش جدی دیگری برای مطالعه‌ی این مجموعه انجام نگرفته است، بررسی، پژوهش و مطالعات دامنه‌دار باستان‌شناسی، تاریخ هنر و معماری را در مورد آثار جهانی نقش‌رستم و مجموعه‌های وابسته به آن ضروری می‌داند و به‌ویژه بر این نکته تأکید می‌ورزد که از چشم‌انداز باستان‌شناختی هنوز نادانسته‌های زیادی درباره‌ی این محوطه‌ی جهانی وجود دارد. بر مبنای عکس‌ها و تصاویر هوایی قدیم و جدید، این مجموعه برج و بارویی داشته است که هنوز از چند و چون آن و از گستردگی آن اطلاعی در دست نیست.

۵. همایش بر مستندنگاری هنر منحصر به فرد صخره‌ای تجلی‌یافته در نقش‌رستم، از طریق عکس‌برداری‌های دقیق و جزء‌نگر فتوگرامتری جهت حفظ خاطره‌ی فرهنگی این مجموعه‌ی جهانی تأکید می‌نماید. هم‌چنین در مورد وضع نابسامان حفاظتی این آثار - و آثار مشابه - هشدار می‌دهد. میزان صدمات و لطماتی که در دهه‌های اخیر بر پیکر این آثار وارد آمده، ضرورت به‌کار بستن تدابیری حفاظتی و مرمتی ویژه، فوری، هدفمند و روشمند را می‌طلبد.

۶. همایش خواهان همکاری کامل مسؤولین ساخت راه آهن اصفهان - فارس با سازمان میراث فرهنگی و گردشگری و بنیاد پژوهشی پارسه - پاسارگاد است. در این راه ارائه نقشه‌های مسیر راه آهن قدم نخست تلقی می‌شود.

۷. همایش اصرار دارد تا هیاتی کارشناسی، متشکل از همه رشته‌های مرتبط، چون مهندسی عمران، زمین‌شناسی، باستان‌شناسی، حفاظت و مرمت، مردم‌شناسی، محیط زیست، متخصصان لرزه‌نگاری و غیره ضمن بررسی خطرات احتمالی مسیر عبور راه آهن اصفهان - فارس، برای دستیابی به بهترین مسیر با کمترین عوارض ممکن بار دیگر کل مسیر را از آباده تا شیراز مورد بررسی دقیق قرار دهند.

۸. همایش، خواهان توجه جدی قوای سه‌گانه‌ی کشور به مسأله‌ی «تخریب» و «تخریف» یادگارهای تاریخی، طبیعی و معنوی ایران است. مشکلاتی که برای آثار گران‌قدری چون دشت بهبهان، بیستون، آرامگاه فردوسی، کهن شهر ساسانی - اسلامی فیروزآباد، گنبد قابوس، ارگ/مسجد علیشاه تبریز، آثار و محوطه‌های باستانی دشت سوسن (خوزستان)، پارک‌های ملی خجیر و سرخه‌حصار، دریاچه‌ی ارومیه،... هم‌چنان پابرجاست و تعللی که در زمینه‌ی تکمیل پرونده‌های ثبت جهانی میراث معنوی ایران و دفاع از هویت ایرانی دانشمندان گستره‌ی فرهنگی ایران هم‌چنان وجود دارد.

گزارشی از همایش علمی- فرهنگی دریای مازندران حقوق تاریخی ایران در دریای مازندران را دریابیم



ارایه داد، سپس با اشاره به خطر آشکار پان عربیسم در جنوب ایران که در راستای منافع توسعه طلبانه‌ی ارضی خود سعی در دگرگون‌سازی نام دریای فارس دارند خطر پان‌تورانیسم و دفاع آنها از نام خزر برای دریای مازندران را یادآور شد.

بر پایه‌ی پژوهش ملک‌زاده، خزران قومی ساکن در ماورای قفقاز بودند که از سده‌ی دوم میلادی در کرانه‌های غربی دریای مازندران پدیدار شدند و در سده‌ی دهم نیز به کلی زوده شدند. این قوم از آن روی اهمیت دارند که در اواخر دوره‌ی ساسانی و اوایل دوران اسلامی به عنوان چپاولگر همواره در مرزهای ایران حضور داشته‌اند. ملک‌زاده افزود: دریای مازندران در طول تاریخ به نام‌های گوناگونی هم‌چون دریای کاسپین، دریای گرگان، بحر گرگان، دریای قزوین، بحر خزر، دریای آبسکون، دریای طبرستان و ... نامیده شده است ولی دریای خزر و مازندران بیش از دیگر نام‌ها در درون ایران به کار رفته است. وی درباره‌ی نام کاسپین که توسط اروپایی‌ها برای نامیدن این دریا به کار می‌رود، گفت:

«متون تاریخی و جغرافیایی که از یونانیان به ما رسیده است، این قوم را قومی ساکن در کرانه‌های جنوبی دریای مازندران می‌دانند». ملک‌زاده هم‌چنین با اشاره به این که گه‌گاه کاسپی‌ها را بومیان ایران پیش از ورود آریایی‌ها بر خوانده‌اند، گفت: «اما در برخی شواهد تاریخی به نام‌هایی برمی‌خوریم که از آن قوم کاسپین است و ریشه‌ای ایرانی و آریایی دارد. بنابراین درباره‌ی ایرانی یا پیش‌ایرانی بودن این قوم بیش از این نیاز به پژوهش است». به گفته‌ی این پژوهشگر، به روشنی مشخص

«همایش علمی- فرهنگی دریای مازندران» با تلاش انجمن اسلامی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران برگزار شد. این مراسم که از ساعت یک‌وسه دقیقه‌ی پس از نیمروز یکشنبه پنجم اسفندماه در تالار فردوسی این دانشکده برپا گشت بررسی حقوق ایران در دریای مازندران را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده بود؛ دریایی که نگاه‌داشت حقوق ایران در آن از چندی پیش نگرانی لایه‌های گوناگون جامعه را برانگیخته است به گونه‌ای که بازتاب این نگرانی‌ها را می‌توان در واکنش گروه‌های فرهنگی، اجتماعی و حتا سیاسی دید؛ دریایی که بر پایه‌ی قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ نیمی از آن، از آن کشور ایران است و تصمیم‌گیری درباره‌ی بهره‌برداری از آن بدون اراده‌ی ایران امری غیرقانونی است. و در حالی این روند غیرقانونی هم‌اکنون در جریان است که نه‌تنها اقدامی جدی برای جلوگیری از آن توسط ایران صورت نمی‌گیرد، بلکه به‌نظر می‌رسد تلاش جمهوری اسلامی ایران - با تاکید بر حق بی‌منای ۲۰ درصدی - در راستای رسمیت بخشیدن به این نابودی منافع ملی و کاهش حقوق تاریخی ما در آن دریاست.

همایش از دو بخش تشکیل شده بود. نخست استادان دکتر مهرداد ملک‌زاده، دکتر محمدعلی اسلامی‌ندوشن، دکتر علی رشیدی و دکتر اسماعیل کهرم مهم‌ترین مسایل پیرامونی این دریا را از زاویه‌ی تخصص خود کنکاش کردند: تاریخ نام دریای مازندران، منش جغرافیایی دریای مازندران، ملاحظات اقتصادی و ملاحظات محیط‌زیستی در این دریا. در بخش دوم از همایش، استادان دکتر یوسف مولایی، دکتر هوشنگ طالع و دکتر داوود هرمیداس‌باوند به نظام تصمیم‌گیری در این دریا و حقوق تاریخی ایران در آن پرداختند. همایش پس از نزدیک به ۵ ساعت با برگزاری میزگرد و پاسخ به پرسش‌های حاضران و خوانش بیانیه‌ی برگزارکنندگان به کار خود پایان داد.

خطر پان‌تورانیسم را جدی بگیریم

خزران نام قومی است با تبار ترکی یا تاتار که از پرسش‌ها و مشکلات تاریخ‌اند. مهرداد ملک‌زاده، باستان‌شناس و پژوهش‌گر، تاریخ جامع و مستندی را از نام‌های گوناگون دریای مازندران زیر عنوان «کاسپیان، خزران و ماجرای نام دریای مازندران»

انرژی است و پی‌گیری حقوق‌مان در آن، موضوعی احساسی نیست بلکه کاملاً علمی است.

تثبیت حق‌مان بر دریای مازندران تنها بهره‌برداری از نفت و گاز نیست

علی رشیدی از پیش‌کسوتان اقتصادی با یادآوری این مطلب که بحث نفت و گاز دریای مازندران سبب شده کشورهای دیگر به ما هجوم آورند، تصریح کرد: «در حال حاضر دو قطب بزرگ جهانی به دنبال کشف این منابع هستند که در وهله‌ی اول اروپاست که در این راستا برای نجات خود از انحصار خلیج فارس و نفتی که از این طریق به اروپا سرازیر می‌شود به دنبال کشف منابع نفتی دریای مازندران است و از سوی دیگر کشورهای چین و هندوستان هستند که به دنبال نفت منطقه‌ی دریای مازندران هستند».

به گفته‌ی رشیدی اگر روند آینده را نگاه کنیم رشد تقاضا برای نفت در اروپا بسیار محدود است به طوری که حداکثر تا سال ۲۰۱۵ حدود ۲۰۰ هزار بشکه در سال افزایش تقاضا از آن سو خواهیم داشت، در حالی که پیش‌بینی می‌شود افزایش تقاضای چین و هندوستان سالی هشت میلیون بشکه باشد.

این استاد دانشگاه، با تأکید بر این که برای اروپا ذخایر گاز مهم‌تر است و شدیداً علاقه‌مند به استخراج گاز منطقه‌ی دریای مازندران هستند، گفت: «آنان می‌خواهند از محدوده‌ی روسیه گاز را به سمت غرب بکشند تا منابع گازی بهتری در اختیار داشته باشند».

وی نکته‌ی مهم را میزان سرمایه‌گذاری‌های پیش‌بینی‌شده برای این پروژه‌های عظیم عنوان کرد و گفت: «حل نشدن مسأله‌ی ایران و اشکالاتی که آمریکا برای سرمایه‌گذاری نفت و گاز ایران به وجود آورده سبب شده تا این مسائل معوق باقی بماند و مدت‌ها باید بگذرد تا جوّ سیاسی برای حل این مسائل آماده‌تر شود».

رشیدی در عین حال اشاره کرد: «تثبیت حق‌مان بر دریای مازندران فقط نفت و گاز نیست و دریای مازندران دریای بسته‌ای است و تنها کانال ارتباطی این دریا با دنیای خارج از خاک روسیه گذشته و روسیه با دشمنی خاصی که دارد تاکنون نگذاشته تا ایران از خاک خود به اروپا و شمال اروپا دسترسی یابد. روسیه همیشه جلو آزادی مبادلات بین‌المللی ایران از طریق خاک خود را گرفته و این اقدامی ناسیونالیستی از سوی روسیه است».

نیست که نام مازندران از چه زمانی برای این دریا به کار رفته است. با این وجود در شاهنامه‌ی فردوسی این دریا به وضوح، دریای مازندران خوانده شده است. ملک‌زاده در پایان، به باور دارمستر - از نخستین مترجمان اوستا - و نولدکه - پژوهش‌گر آلمانی - و تنی چند از پژوهشگران، به معنی و ترجمه‌ی واژه‌ی مازندران پرداخت، نامی که هم‌اکنون یکی از پرکاربردترین نام‌هایی است که برای دریای شمالی ایران به کار می‌رود.

مهرداد ملک‌زاده، پژوهشگر و باستان‌شناس، درباره‌ی لزوم توجه در به کار نبردن نام «خزر»، با اشاره به «خلیج فارس» گفت: «ما در جنوب ایران بحث زنده و به روزی به نام خلیج فارس و خلیج عربی را داریم. بحثی که در آن به روشنی، دشمنی ساکنان جنوب خلیج فارس را می‌بینیم. با توجه به این پیشینه، به کار بردن نام خزر برای دریای شمالی کشورمان، به گونه‌ای چشم‌پوشی کردن و از یاد بردن خطر پان‌تورانسیسم است».

مازندران یک موضوع احساسی نیست

محمدعلی اسلامی ندوشن، پژوهشگر و نویسنده‌ی برجسته در این همایش با موضوعی به نام «منش جغرافیایی ایران» به سخنرانی پرداخت. وی که ویژگی‌های جغرافیایی ایران را از سویی مهم‌ترین عامل دوام و از سویی دیگر مهم‌ترین عامل سختی‌های وارده بر ایران می‌دانست، ایران را به پلی تشبیه کرد که شرق و غرب را به هم پیوند داده است. به گفته‌ی ندوشن ایران ایستگاهی جهانی و توقف‌گاه تمدن‌ها بوده است. بنابراین هیچ‌گاه در این خاک، جنگ قطع نشده است. ایران زمانی با بهره‌گیری از قدرت دفاعی و زمانی دیگر، به شیوه‌ی فرهنگی در برابر این هجوم‌ها ایستادگی کرده است و مسأله‌ی دریای مازندران نیز آزمونی دیگر است. دریایی که یکی از منابع سرشار





حالی است که وی از نبود سیستم دفاعی گسترده و منسجم برای دفاع از منافع کشور، ناخرسند بود و هم‌چنان، علت این بی‌توجهی را آشفتگی سیاسی و اجتماعی داخلی می‌دانست.

آن چه بر سر تالاب انزلی آمد در وسعتی بیش‌تر دارد بر سر دریای مازندران می‌آید

اسماعیل کهرم از صاحب‌نظران زیست‌محیطی ایران و از سخنرانان همایش علمی- فرهنگی دریای مازندران در بحثی پیرامون ملاحظات زیست‌محیطی دریای مازندران، با اشاره به تالاب انزلی، گفت: «آن چه دارد بر سر انزلی می‌آید در وسعت و گستره‌ای بیشتر دارد بر سر مازندران می‌آید». کهرم توسعه و پیشرفت، بدون توجه به تبعاتی که این توسعه ممکن است برای انسان و دیگر موجودات داشته باشد را «توسعه‌ای نیم‌بند» خواند و گذر جاده از تالاب و پارک جنگلی گلستان را نمونه‌ای از این گونه توسعه عنوان کرد. وی هم‌چنین به ساخت انبوه سدهای کارشناسی‌نشده اشاره کرد که عامل اصلی مرگ تالاب‌ها هستند.

کهرم افزود: «بر پایه‌ی آمار اعلامی کارشناسان تا ۱۰ سال آینده ماهی‌های خاویاری از دریای مازندران رخت بر می‌بندد، فاجعه‌ای که به خاطر بی‌توجهی به محیط‌زیست این دریا به وقوع خواهد پیوست. آلودگی‌هایی که وارد این دریا می‌شوند، بیش از توان و تحمل موجوداتی است که در این دریا زیست می‌کنند. از بین رفتن ماهی کیلکا-خوراک ماهی‌های خاویاری- به علت وجود آلودگی نفتی و هم‌چنین نابودی فک مازندران - تنها پستاندار دریای مازندران - نمونه‌هایی از آسیب‌هایی است که به دلیل جدی نگرفتن مساله‌ی محیط زیست بر سر این دریا آمده است».

وی در ادامه با اشاره به آلودگی زیست‌محیطی که از روسیه از طریق ولگا و رودخانه‌های وابسته به آن وارد دریای مازندران می‌شود، افزود: «عدم گسترش ناوگان دریایی ایران در دریای مازندران و جلوگیری از این کار سبب شده تا ناوگان تجاری ما هرگز گسترش نیابد و این امر به دلیل مخالفت روس‌ها برای خرید کشتی و انتقال به دریای مازندران برای حمل و نقل داخلی است».

رشیدی به هشت موضوع مهم برای آینده‌ی دریای مازندران که منافع ما در آن قرار دارد اشاره کرد و گفت: «نفت، گاز، توریسم، ترانزیت، کریدور شمال و جنوب، تجارت درون منطقه‌ای، شیلات و منابع دریایی و محیط‌زیست هشت موضوع مهم برای آینده‌ی دریای مازندران است که از نظر منافع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مطرح است. بنابراین هر کدام از این موارد نیاز به توجه خاص دارد که نه تنها در ۳۰ سال اخیر بلکه طی ۶۰ سال اخیر نیز مورد توجه نبوده است». وی خاطر نشان کرد: «از نظر سیاست‌های دولت و هر دولت ملی و متعهد باید مساله‌ی دریای مازندران به طور جدی مورد توجه قرار گیرد».

این اقتصاددان افزود: «تشکیل پلت‌فرم‌های نفتی امر مهمی است که ایران در چند سال اخیر چند اقدام برای کاوش‌های نفتی انجام داد اما متأسفانه به نتیجه نرسید و دلیل آن هم نداشتن امکانات کافی برای منطقه بود. بنابراین باید ضمن ایجاد پایگاه‌های صنایع دریایی پلت‌فرم‌های نفتی برای استخراج از کف دریا آغاز شود». وی تأکید کرد: «مساله نفت و گاز، تنها مساله نیست چرا که ایران ۱۰ درصد از ذخایر نفت و ۱۶ درصد از ذخایر گاز جهان را دارد و از نظر تقاضای داخلی و منابع درآمدی مشکلی ندارد ولی با این حال منابع دریایی مازندران حق ماست و باید از حقمان دفاع کنیم».

به باور رشیدی برای حفظ منابع سیاسی و اقتصادی ایران در این دریا، در گام نخست باید سازمانی برای ترمیم سیاست‌ها و قراردادهای اقتصادی ایران با کشورهای آسیای مرکزی و کشورهای شمالی تشکیل شود بنابر این هدف‌های درازمدت سیاسی، اجتماعی و برقراری نیروی دریایی قوی در این گستره و ایجاد صنایع دریایی برای حضور هرچه بیشتر و هم‌چنین پرداختن به مساله‌ی توریسم را با توجه به قابلیت‌ها و امکانات این دریا امری ضروری و لازم دانست. رشیدی تشکیل امکانات و پایگاه‌هایی برای استخراج نفت و گاز و جدی گرفتن مساله‌ی منطقه‌ی آزاد تجاری در این گستره را نیز از دیگر مواردی برشمرد که باید بیش از این به آن توجه شود. این در

این کارشناس محیط زیست با آوردن نمونه‌های متعددی از بی‌توجهی به محیط زیست ایران، وضعیت آن را فاجعه‌بار خواند و گفت: «با این همه بی‌توجهی تیشه به ریشه‌ی خود می‌زنیم».



این تصمیم‌گیری‌های چندجانبه برای ایران خطرناک است.

«پس از فروپاشی شوروی، کشورهای استقلال یافته در اعلامیه‌ای پذیرفتند که جانشین شوروی در حقوق و تعهداتش هستند که بخشی از این حقوق در پیوند با دریای مازندران بود. این در حالی است که پس از چندی، اهمیت نفت و گاز، کشورهای ساحلی را به وسوسه‌ی استخراج این منابع انداخت، در حالی که به تنهایی و بدون اجازه‌ی صاحبان قانونی، حق چنین تصمیم‌گیری‌ای را نداشتند. در سال ۱۹۹۸ روسیه که تا آن زمان بر قراردادهای تاریخی و معتبر با ایران پا می‌فشرده، تحت تاثیر منافع ملی کشورش با قزاق‌ها بر سر بهره‌برداری از بستر شمال دریای مازندران به توافق رسید. در برابر این حرکت که مغایر با نظام حقوقی و منافع ملی ما بود، از سوی ایران بسیار بی‌سروصدا اعتراض شد، اعتراضی که به گونه‌ای جدی پی گرفته نشد». به باور یوسف مولایی، استاد حقوق و علوم سیاسی دانشگاه که در همایش علمی- فرهنگی دریای مازندران زیر عنوان «نظام تصمیم‌گیری در دریای مازندران» به سخنرانی پرداخت، همین ساده‌انگاری، بزرگترین ضربه‌ای بود که به نظام تصمیم‌گیری در این دریا وارد آمد: «برای نیمی از دریای مازندران - آن هم تنها توسط دو کشور روسیه و قزاقستان - تصمیم‌گیری شد، در حالی که تنها اراده و خواست دو کشور ایران و شوروی می‌بایست الگوی بهره‌برداری را برای کشورهای ساحلی تعیین کند. «مولایی تبعات عدم ایستادگی در برابر این گونه تصمیم‌گیری را بسیار بزرگ خواند و یادآور شد، در این تصمیم‌گیری‌ها تنها کشوری که بیشترین ضرر را متحمل

می‌شود ایران است. او گفت: «ایران پیش از این که این‌گونه تصمیم‌گیری رویه شود باید اقدام می‌کرد».

این حقوقدان، بی‌توجهی به یک وجب از خاک ایران را بی‌تفاوتی به کل کشور دانست و گفت: «پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایران و اتحاد جماهیر شوروی به عنوان دو کشور ساحلی این دریا محسوب می‌شدند و هرچه مربوط به این دریا بود به صورت مشترک باید مورد تصمیم‌گیری قرار می‌گرفت که بر این اساس دو معاهده‌ی بسیار اساسی در مورد نظام حقوقی این دریا در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ منعقد شد». به گفته‌ی مولایی در سطح کلان و مملکتی اگر درست تصمیم‌گیری نکنیم و نتوانیم یک نظام تصمیم‌گیری مطمئن و حافظ منافع ملی را فعال کرده و به مرحله‌ی اجرا بگذاریم، دچار مشکلی جدی خواهیم شد، همان‌گونه که هم‌اکنون چنین مشکلی درباره‌ی دریای مازندران به وجود آمده است.

مولایی یکی از راه‌هایی را که از طریق آن ایران می‌تواند پشتیبانی افکار عمومی جهانی را جلب کند و بر سر سهم خود در دریای مازندران چانه‌زنی نماید پرداختن به مسایل محیط زیستی مازندران دانست چرا که جامعه‌ی جهانی اکوسیستم مازندران را بخشی از وجود خود می‌داند و نسبت به آن علاقه‌مند است، اما با وجود آشفتگی و نبود جایی برای جولان این‌جی‌ا‌های داخلی دوستدار محیط زیست ایران، این فرصت هم دارد از دست می‌رود.

این استاد دانشگاه و حقوقدان در تشریح شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این دریا، افزود: «دریای مازندران آزمایشی برای ماست که مرور کنیم چگونه برای آن تاکنون تصمیم‌گیری کرده‌ایم». به گفته مولایی در سطح کلان اگر نتوانیم درست حرکت کرده و نظام تصمیم‌گیری مطمئن و حافظ منافع ملی را



تعریف کرده تا به مرحله اجرا بگذاریم؛ در مرحله تصمیم‌گیری با مشکل روبه‌رو خواهیم شد.

مدیر گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی، با بیان این مطلب که ایران در مقابل این ضررها واکنش ملی قابل قبول و تاثیرگذاری انجام نداده است، بیان کرد: «ایران در مقابل این تصمیم‌گیری‌ها فقط نشست‌ها و جلساتی برگزار شده و شاهد اقدام موثری در این زمینه نبودیم. بنابراین باید به طور جدی جلوی این تصمیم‌گیری‌های چندجانبه را که برای ایران خطرناک است گرفت و برای این بحث با اهمیت یک ظرفیت ملی فعال شود. چرا که اگر صرفاً دستگاه دیپلماسی از معدودی کارشناس استفاده کند متناسب با وزن و اهمیت موضوع دریای مازندران نیست». این استاد دانشگاه تصریح کرد: «اگر در داخل کشور نهادهای مدنی دلسوزی نداشته باشیم که به مسائل دریای مازندران بپردازند و افکار عمومی را نسبت به اهمیت این مساله برانگیزند چطور می‌توان انتظار داشت از ظرفیت بین‌المللی در این زمینه استفاده کنیم؟ بنابراین باید در نظام مدیریتی آسیب‌شناسی و آسیب‌زدایی شود تا بتوان در مورد مسائل با اهمیت دریای مازندران به درستی تصمیم‌گیری کرده و از حقوق خود دفاع کنیم». وی هم‌چنین برپایی حاکمیت ملی را اولویت برای هر حرکت بزرگ در راستای حفظ منافع ملی دانست.

۵۰ درصد حق مسلم ایران از دریای مازندران است

«رژیم حقوقی مازندران بر پایه‌ی قرارداد ۱۹۲۱ معروف به معاهده‌ی دوستی و قرارداد ۱۹۴۰ معروف به معاهده‌ی تجارت و دریانوردی تعیین شده است. بر پایه‌ی این دو قرارداد حق دریانوردی، بازرگانی و نظامی در دریای مازندران به‌گونه‌ی مساوی بین ایران و شوروی به رسمیت شناخته شده است و هر دو کشور حق بهره‌گیری یکسان از این دریا را دارند، یعنی سهم ۵۰ درصدی از این دریا از آن کشور ایران است. چگونه است که بر پایه‌ی بند ۴ معاهده‌ی ۱۹۴۰ حق برابر کشتیرانی و بهره‌برداری را داریم ولی حق استفاده از کف دریا ممکن است متعلق به کس دیگری باشد؟». هوشنگ طالع، استاد علوم سیاسی و تاریخ‌پژوه در سخنانی با پرداختن به حقوق تاریخی ایران در دریای مازندران و با اشاره به این که بهره‌برداری از ۵۰ درصد از این دریا حق مسلم ایران است، گفت: «چرا از حقوق تاریخی خود این‌چنین ساده می‌گذریم. سخن از مساحتی برابر با نیمه از کشور ژاپن است، مساحتی بیشتر از خاک قفقاز و گلستان و ترکمانچای و چیزی نزدیک به مساحت کشور

افغانستان». طالع با خواندن اصل ۷۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که بر پایه‌ی آن هرگونه تغییر در خطوط مرزی ممنوع است مگر جزیی و با استناد به اصل نهم قانون که در آن استقلال، آزادی، وحدت و تمامیت ارضی از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و حفظ آن وظیفه‌ی دولت و آحاد ملت است، تاکید کرد که: «بدون فراندوم یا تصمیم مجلس شورای اسلامی کسی نمی‌تواند این حق تاریخی را از ملت ایران بگیرد».

هوشنگ طالع با نگاهی گذرا به ماده‌ی ۱۳ قرارداد ۱۹۴۰ که در آن آمده است، در دریای مازندران تنها کشتی‌های متعلق به ایران و شوروی و کشتی‌هایی که زیر نظر این دو پرچم هستند حق رفت‌وآمد دارند، گفت: «اگر کشورهای نوحاسته که از فروپاشی شوروی به وجود آمده‌اند، می‌خواهند در این دریا کشتی‌رانی بکنند باید رضایت ایران را جلب کنند، چون تنها کسانی که زیر پرچم ایران و شوروی هستند حق گذر از این دریا را دارند». وی ضمن مقایسه کسانی را که باورمندان به حق ۵۰ درصدی را خائن می‌نامند با تجربه‌ی جداسازی بحرین که



در آن موقع هویدا، نخست‌وزیر وقت کسانی را که مخالف بودند خائن نامید، گفت: امروز با گذشت زمان مردم می‌دانند خائن کیست.

باید تصمیم‌ها در مورد دریای مازندران با مردم ایران مطرح شود

دکتر هرمیداس باوند با تاکید بر این که باید اقدامات و توافقاتی که در مورد دریای مازندران صورت می‌گیرد، در فضای باز بوده و با مردم ایران مطرح شود، اظهار کرد: باید تصمیم‌ها در مورد دریای مازندران با آرای مردم باشد و در یک اتاق در بسته و تاریک این تصمیمات اتخاذ نشود.

دکتر داود هرمیداس باوند استاد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران در همایش علمی - فرهنگی دریای مازندران در تشریح



مساله بر اساس اصل آزادی و تصمیم‌گیری ملت‌هاست بنابراین وقتی مردم در سرنوشت خود مشارکت نداشته باشند، فاقد اعتبار و التزام است.

پاسداری از حق ۵۰ درصدی را سرلوحه قرار دهید و با طرح حق ۲۰ درصدی، بر نگرانی‌ها نیفزایید

در پایان همایش و پیش از برگزاری میزگرد، دبیر انجمن اسلامی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، بیانیه‌ی همایش را خواند. در این بیانیه ضمن اشاره به هم‌زمانی برپایی همایش علمی - فرهنگی دریای مازندران با جشن اسفندگان (روز بزرگ‌داشت زن و زمین در فرهنگ ایرانی) آمده است: «همایش، با توجه به روندی که نگرانی اندیش‌مندان و دوستداران ایران را در این سال‌ها به دنبال داشته است ضمن دعوت مراکز دولتی و پژوهشی به پی‌گیری پیشنهادها و نقطه‌نظرات عنوان‌شده در همایش - پیرامون تاریخ، جغرافیا، زیست‌بوم، نام و اقتصاد دریای مازندران - از مقام‌های ارشد کشوری خواهان است همان‌گونه که با درایت، گرفتن حقوق ایران و ایرانی را در مورد نیروی هسته‌ای پی می‌گیرند پاسداری از حق ۵۰ درصدی ایران در بزرگ‌ترین دریاچه‌ی جهان را هم فرو نگذارند و با عنوان کردن سخنانی درباره‌ی حق ۲۰ درصدی، بر دامنه‌ی نگرانی‌ها نیفزایند». هم‌چنین در این بیانیه تأکید شده که از نظر برگزارکنندگان همایش، پیشنهاد گروهی از احزاب ایران پیرامون تشکیل یک شرکت پنج‌ملیتی در قالب «سازمان هم‌کاری‌های دریای مازندران» - با حفظ حقوق پنجاه درصدی ایران - برای بهره‌برداری از دریای مازندران و حل دیگر مباحث آن دریا هم‌چون معضلات محیط‌زیستی، مفید و کاربردی ارزیابی شده و از دولت‌مردان خواسته شده تا آن را پی‌گیری کنند.

شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این دریا با تأکید بر این‌که جامعه‌ی ایران جامعه‌ای است که ماهیتاً ساختار بین‌المللی داشته و در شاهراه تعاملات بین‌المللی است، تصریح کرد: ایران بین دو کانون استراتژیک جهان قرار گرفته و مسائل ایران تنها با همسایگان آن مطرح نیست و بازتاب جهانی دارد. به طوری که کشورهای دیگر مستقیم و غیرمستقیم در فرآیند تصمیم‌گیری‌های کشورمان حضور دارند. وی گفت: در این شرایط دیپلماسی صحیح، دیپلماسی‌ای است که از ساختار بین‌المللی آگاهی کامل داشته باشد و بداند برای تحقق منافع خود چه راهکارهایی را باید انتخاب کند. نه آن‌که بالاترین مقام وزارت خارجه سخنانی بگوید که کاملاً مغایر با منافع ملی است و می‌تواند دستاویز رقیبان قرار بگیرد.

هرمیداس باوند در ادامه با اشاره به این‌که دریای مازندران از لحاظ حقوقی پیوند تاریخی با مردم ایران دارد، به تاریخ سیاسی دریای مازندران در دوره‌های مختلف حکومت‌ها در کشورمان اشاره کرد. ایشان در ادامه به نحوه‌ی تقسیم دریای مازندران بین کشورهای ساحلی این دریا و مسائلی که وجود دارد اشاره کرد و افزود: «حقوق‌دانان ما متأسفانه توجه به شرایط سیاسی خاصی که سبب ایجاد چنین شرایطی شده است نداشته‌اند». این استاد دانشگاه، با اشاره به اجلاس اخیر سران و اعلامیه‌ی ۲۰ ماده‌ای پیشنهاد شده در این اجلاس، اظهار کرد: «یکی از بندهای این اعلامیه آن بود که این کشورها نباید اجازه دهند پایگاه‌هایی علیه یکدیگر ایجاد شود که این ظاهراً شکل منطقی دارد و ایران از آن استقبال کرده است. اما در همین تاریخ روسیه به آمریکا پیشنهاد می‌کند که پایگاه سپر موشکی را از شرق اروپا به پایگاه قبه در آذربایجان مستقر کند که این نشان از بی‌توجهی رقیبان به موضع ایران دارد». وی یادآور شد: «نکته‌ی اساسی آن است که روسیه اعاده‌ی نفوذ قدرت سابق خود را می‌کند و نیاز به جای پا دارد در حالی که منافع ما اقتضا می‌کند که این کشورها از وابستگی روسیه خارج شوند و اگر قرار باشد دوباره سلطه‌ی روسیه به کشورهای تازه استقلال‌یافته تحمیل شود فضای بازی که انتظار آن می‌رفت، محدود خواهد شد». این استاد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران در ادامه با ابراز تأسف از این‌که برخی از دولت‌ها برخوردشان با ما تاکتیکی بوده و استراتژیک نیست، یادآور شد: «روسیه برخوردش با ایران تاکتیکی است به طوری که این ملاحظات سیاسی گذرا و کوتاه‌مدت سبب شده که ایران در برخی مواقع چشم‌پوشی کرده و امتیاز دهد. این در حالی است که آنچه در آینده از دست‌مان می‌رود قابل بازگشت نیست». به گفته‌ی هرمیداس باوند، امروز

اهمیت نقش رستم

رضا نیک پور خشگرودی - کارشناس ارشد تاریخ



می باشد و اولین رمزگشایی کتیبه های میخی این منطقه توسط "سرهنری راولینن" (۱۸۹۵-۱۸۱۰ م) صورت گرفت، هم چنین اکتشافات باستان شناسی این ناحیه به طور علمی در سال ۱۹۳۷ م توسط دانشگاه شیکاگو آغاز شد و در پی آن محققین خارجی به خاطر تقدس این محل، آنجا را شهر مردگان نامیدند. در توضیح منطقه می توان آثار را به سه دسته کلی تقسیم کرد:

الف) آثار عیلامی: موضوع این نقش مربوط به مراسم مذهبی دوران عیلامی (۶۰۰-۲۰۰۰ ق.م.) است که توسط پادشاه عیلام اجرا می گردد و جزو حجاری های منحصر به فرد است.

ب) آثار مربوط به دوران هخامنشی که عبارتند از: ۱- آرامگاه چهار تن از پادشاهان هخامنشی که به ترتیب از سمت راست متعلق اند به خشایارشا، داریوش بزرگ، اردشیر اول و داریوش دوم. این آثار در قسمت فوقانی صخره کوهستان دارای حجاری تا حدودی شبیه به هم هستند. تصویر عمومی آرامگاه چلیپا شکل است و طول هریک از آنها تقریباً ۲۲/۹۳ متر و به

چندی است در محافل علمی و رسانه ها، خبر از عبور ریل راه آهن در چند صد متری آثار نقش رستم می رسد. بی گمان باید پنداشت این حرکت شتابزده نتیجه پی نبردن به ارزش این مجموعه باستانی و تاریخی است. چرا که کدام مسؤول و مقام ایرانی آگاهانه می تواند چنین تصمیم و دستوری را بدون در نظر گرفتن عوارض عبور قطار از نزدیکی این آثار کم نظیر ابلاغ نماید. لذا ضروری به نظر می رسد تا با معرفی اجمالی نقش رستم این ابهام از بین برده شود و در جهت اجرای توسعه ای پایدار که در آن نقش فرهنگ و تاریخ این مرز و بوم مهم انگاشته شود تلاشی صورت دهیم. امید آن که با در نظر گرفتن این شناخت و تعامل بین میراث فرهنگی با دیگر دستگاه های اجرایی کشور، تصمیمی شایسته ایران و ایرانی گرفته شود. مجموعه نقش رستم در نزدیکی تخت جمشید، آثاری شامل ادواری از تاریخ ایران را در برمی گیرد که عبارتند از دوره عیلامی، هخامنشی و ساسانی - اسلامی.

قدیمی ترین تصویری که بوسیله جهانگردان از نقش رستم کشیده شده و در دست است، متعلق به سال ۱۶۶۳ م

عرض ۱۹ متر می‌باشد و به‌طور تقریبی ۲۶ متر پایین‌تر از قله کوهستان قرار دارند.

ورودی آرام‌گاه‌ها، چهار گوش بوده و در دوره باستان دارای درب سنگی بوده‌اند. در محوطه داخلی آرام‌گاه‌ها بین ۴ تا ۹ تابوت سنگی در داخل کوه کنده شده که روبروی آنها راهرو باریکی قرار دارد.

۲- کعبه زرتشت: روبروی کوهستان، ساختمان مکعب شکلی قرار دارد که مهارت و دقت در برش، صیقلی کردن و حجاری سنگ‌ها در آن موج می‌زند. قسمتی از آن توسط تازیان تخریب شده، اما بنا استخواندارتر از آن بوده تا از بین برود. در بالای ساختمان اتاقی وجود دارد که عقاید متفاوتی در مورد استفاده از آن ذکر شده است. گویند که در این محل، کتاب مقدس، اوستا، نگهداری می‌شد. هم‌چنین عده‌ای معتقدند که محل نگهداری و آماده کردن اجساد شاهان هخامنشی بوده تا از آنجا راهی آرام‌گاه ابدی شان گردند. اطراف ساختمان، کتیبه‌هایی به زبان پهلوی اشکانی، پهلوی ساسانی و یونانی حک شده است که عمده مطالب مربوط به پیروزی ساسانیان بر رومی‌ها می‌باشد.

ج) آثار مربوط به دوره ساسانی: حجاری‌ها از راست به چپ عبارتند از:

۱- نقش اول: در جلوی پلکان ورودی اثر یک فضای خالی بزرگ حجاری در دوره ساسانی آماده شده بود که بی استفاده ماند. در مرکز این قسمت کتیبه‌ای ۲۰ خطی به زبان فارسی حک شده که مربوط به دوره قاجار است و موضوع آن تقسیم آب معرفی برای زمین‌های مزروعی است.

۲- نقش دوم: تاجگذاری نرسی (۲۹۳-۳۳۰ م) رانشان می‌دهد که مشروعیت خود را از دست ایزد بانوی آب‌های روان (ناهیتا) می‌گیرد. بین آن دو کودکی دیده می‌شود که به احتمال زیاد متعلق به ولیعهد (هرمز دوم) می‌باشد.

۳- نقش سوم: صحنه نبرد بهرام دوم (۲۹۸-۲۷۶ م) با دشمن را در دو بخش نشان می‌دهد.

۴- نقش چهارم: شاپور اول (۲۷۲-۲۴۲ م) را در حالی که والرین امپراتور روم را شکست داده است، نشان می‌دهد که این نقش از افتخار برانگیزترین آثار تاریخ ایران به شمار می‌رود.

۵- نقش پنجم: زیر مقبره اردشیر اول، دو نقش وجود دارد: بالایی احتمالاً متعلق به آذر نرسه یا شاپور دوم است که تقریباً از بین رفته است و پایینی متعلق به هرمز دوم (۳۱۰-۳۰۲ م) است که صحنه پیروزی او (نوه شاپور اول ساسانی) بر دشمن است.

۶- نقش ششم: در زیر مقبره داریوش دوم و روبروی کعبه زرتشت، نقشی وجود دارد که به نظر اشمیت و هنینگ باید مربوط به شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ م) باشد و حکایت از پیروزی سواری تاج‌دار (شاه) می‌کند که نیزه خود را در گردن دشمن برده است.

۷- هفتمین اثر: چاه آب باستانی که در این محل حفر شده است.

۸- نقش هشتم: دو دوره تاریخی را در بر می‌گیرد که اولی همان مراسم مذهبی عیلامی است که قبلاً ذکر شد و دومی نقش بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶ م) است در میان اعضا خانواده سلطنتی و بزرگان که شاه در وسط ایستاده است.

در بالای این نقش در قله کوه، استوانه‌ای سنگی برپا است که کاربری آن دقیقاً مشخص نیست.

۹- نقش نهم (آخرین نقش): تاجگذاری اردشیر، اولین پادشاه ساسانی (۲۴۲-۲۲۶ م) و شکست اردوان پنجم، آخرین پادشاه اشکانی موضوع این نقش است.

به فاصله ۵۰ متر از آخرین نقش، دو آتشدان شبیه به هم در دامنه کوه حجاری شده است که سبک معماری آنها به چهار تاقی معروف است و به فاصله ۳۰۰ متری از دو آتشدان به طرف شمال در دامنه پایین کوه، استودان‌ها یا حفره‌های مکعب شکلی در دل کوه کنده شده که محل نگهداری استخوان‌های مردگان زرتشتی بوده است.

حال آیا با این تفاسیر، محلی برای تامل و تفکر وجود ندارد؟

نقش برجسته‌های سه هزار ساله ایزده پیش به

سوی نابودی

رنگ‌پاشی و یادگاری نویسی روی نقش برجسته‌های ایزده تا حدی وسعت گرفته که به اعتقاد کارشناسان شاید تا چند وقت دیگر نتوان به راحتی نقش‌ها و خط نوشته‌های به‌جا مانده از دوران ایلامی این شهر را دید. افرادی ناشناس روی نقش برجسته اشکفت سلمان که متعلق به سه هزار سال پیش است، رنگ پاشیدند. دوستداران میراث فرهنگی شهر ایزده خواستار تجهیز یگان حفاظت اداره میراث فرهنگی و گردشگری ایزده برای حفاظت از نقش برجسته‌های اشکفت سلمان و کول فرح شدند.

آسیب‌شناسی مسیر فعلی راه آهن اصفهان - فارس

محمد تقی عطایی - باستان‌شناس و کارشناس بنیاد پژوهشی پارسه و پاسارگاد

تخت جمشید است. بر یال کوهی که تخت جمشید در دامنه‌ی آن ساخته شده مجموعه به هم پیوسته‌ای از پشته‌های خستی دیده می‌شود که در اصل باروی تخت جمشید بوده و باید آن را بخش تدافعی ارگ محسوب نمود.

این بخش‌های مختلف عرصه محوطه میراث جهانی تخت جمشید را تشکیل داده و هم اکنون با فنس‌های آهنی محصور شده و محافظت می‌شود. درون عرصه تخت جمشید عبور و مرور وسایل نقلیه غیر سازمانی ممنوع است. لازم به ذکر است که در حال حاضر تمامی عرصه تخت جمشید که در اوایل انقلاب و به‌طور مختلف از مالکیت این مجموعه خارج شده بود، دوباره خریداری شده است.

حریم درجه ۱ تخت جمشید با احتساب آثار برشمرده در عرصه تخت جمشید شامل تعداد بسیاری زیادی تپه و اثر و محوطه تاریخی است. این آثار و محوطه‌ها از جنوب به شمال به قرار زیر است:

تل چمنی، تل باکون الف، تل باکون ب، تل سهراب بیگی، تل شاه آبادی کوچک، تل ایمن، تل چرخ چاه، تل جلا آباد، گورستان چشمه، تل شاه آباد بزرگ، محوطه بزرگ ۶۰۰ هکتاری فیروزی، ۲ چاه بزرگ سنگی، ۳ معدن استخراج سنگ، تل ریگی، کاخ دشت گوهر، آرام‌گاه ناتمام تخت رستم، مجموعه نقش برجسته‌های ساسانی نقش رجب، پل سنگی، ۳ هزار گور سنگی بر فراز و دامنه‌های کوهستان‌های مشرف به تخت جمشید، مجموعه یادمانی نقش رستم، بیش از ۳۰۰ استودان دوره ساسانی، دو آتشدان سنگی، قلعه دوره ساسانی - اسلامی بر فراز نقش رستم و امام‌زاده اسماعیل از دوره اسلامی. آثار و محوطه‌های باستانی حریم درجه ۲ و ۳ تخت جمشید با احتساب آثار برشمرده در عرصه و حریم درجه ۱ تخت جمشید از جنوب به شمال به قرار زیر است:

تل سفید، تل قلعه کهنه، چهار طاقی، تل نقاره، تپه نقاره خانه، تپه فهونده، تپه شمش آباد، تل تالار، تل پیر کتانی، تل حلقه‌ای، تل ماد آباد، تل دروازه، تل کوشک، تپه گورستان و تل سنگ سفید. به دلیل ارتباط منظری تمامی آثار و محوطه‌های عرصه و حریم‌های سه‌گانه تخت جمشید، لازم است تا تمامی آن آثار حفظ و نگهداری شود. اما انجام چنین کاری جز از طریق مبادی قانونی امکان پذیر نیست. به همین دلیل، یکی از



هر اثر و یا محوطه تاریخی - فرهنگی دارای یک محدوده به‌عنوان عرصه و سه محدوده به‌عنوان حریم درجه ۱، ۲ و ۳ است. عرصه اثر و یا محوطه در اطراف شاخص‌ترین و مهم‌ترین بخش یک اثر تاریخی - فرهنگی ایجاد می‌شود. اما چنین اثر و یا محوطه‌ای در زیست‌بوم شکل گرفته است. بنابراین حریم‌های سه‌گانه با توجه به چشم‌انداز طبیعی، باستانی و فرهنگی اثر و یا محوطه تاریخی - فرهنگی و نیز ارتباط سایر آثار و محوطه‌ها با اثر و یا محوطه اصلی تعیین و تعریف می‌گردد. محوطه جهانی تخت جمشید یکی از همین موارد است.

عرصه این محوطه جهانی دربرگیرنده تخته‌گاه تخت جمشید به‌عنوان ارگ سلطنتی شهر پارسه است. این بخش همان است که در دوره‌ی اسلامی از آن به‌عنوان «بیرونی» یاد شده است: محلی که شاه‌کارهای کشوری، لشگری، دیوانی و غیره را اداره می‌کرد. اطراف تخته‌گاه و بر سطح دشت ساختمان‌های دیگری ساخته شده است که بیشتر مخصوص حرم شاه بوده است.

این بخش همان است که در دوره‌ی اسلامی از آن به‌عنوان «اندرونی» یاد شده است. دست‌کم ساختمان‌های بدست آمده در برزن جنوبی دارای چنین کارکردی هستند. این مجموعه متشکل از چندین کاخ و یک نیایشگاه است. احتمال می‌رود که برزن شمالی تخت جمشید نیز دارای کارکرد مشابهی باشد. در آنجا نیز یک نیایشگاه و بخش‌هایی از یک بنای فاخر بدست آمده که تاریخ ساخت آنها احتمالاً مربوط به پس از دوره‌ی هخامنشی است. آرام‌گاه‌های منسوب به‌عنوان داریوش سوم، اردشیر دوم و اردشیر سوم به‌عنوان بخش تدفینی

برنامه‌های وزارت فرهنگ و هنر سابق و سازمان میراث فرهنگی فعلی تعیین حریم و تصویب قانونی ضوابط آن است. اجرای برنامه تعیین حریم تخت‌جمشید در سال‌های پیش از انقلاب، به انجام رسیده و ضوابط آن به‌همراه محدوده‌های تعیین شده به تصویب وزارت فرهنگ و هنر سابق رسیده است.

بر اساس دستورالعمل تشکیلات باستان‌شناسی کشور، نقشه عرصه و حریم‌های هر اثر و یا محوطه باستانی و ضوابط آن پس از تصویب و لازم الاجرا بودن، باید به‌صورت یک برگ نقشه بزرگ تهیه شده و ضوابط مصوب حریم آن نیز در کنار همان نقشه درج شود تا به‌سادگی قابل فهم باشد. این دستورالعمل در مورد تخت‌جمشید نیز به انجام رسیده است. ما در اینجا عیناً ضوابط مصوب عرصه و حریم‌های تخت‌جمشید را که در کنار نقشه آن درج شده را می‌آوریم تا خوانندگان آگاه شوند که چه ضوابطی در مورد عرصه و حریم‌های تخت‌جمشید مصوب شده و از نظر قانونی لازم الاجراست.

ضوابط حریم محوطه میراث جهانی تخت‌جمشید و

نقش رستم مصوب ۱۳۵۶

ضوابط حریم محوطه میراث جهانی تخت‌جمشید، نقش رستم و آثار تاریخی - فرهنگی واقع در کرانه شرقی جلگه مرودشت به استناد قانون و نظام‌نامه قانون عتیقات (۱۳۰۹) و

ماده ۱۲۷ مکرر قانون مجازات عمومی در تاریخ ۱۳۵۶/۱۲/۱ به تصویب شورای فنی باستان‌شناسی کشور رسیده، پس از تایید وزارت فرهنگ و هنر سابق به شماره ۱۳۵۶/۱۲/۹/۱۶/۹۷۶۱/۵۶/۹۵۶ ر.م، در تاریخ ۱۳۵۶/۱۲/۹ ضمن اعلان به مقامات مسؤول استان فارس به انضمام نقشه محدوده حرائم برای اطلاع عموم در روزنامه بهار ایران شماره ۳۰۷۱ روز پنج‌شنبه مورخ ۱۳۵۷/۶/۱۶ به شرح زیر به چاپ رسید.

۱) در داخل این محدوده احداث هر گونه ساختمان و هر نوع مسدودات و تاسیسات، عرس اشجار، دخل و تصرف در اراضی و هر نوع کندوکاو، هم‌چنین نصب پایه‌های چراغ و نظایر آن‌ها ممنوع است. انجام زراعت در اراضی مزروعی که آثاری در آن مشهود نیست و در اثر بررسی نیز مشهود نشود بدون کاربرد وسایل مکانیزه بلامانع است.

۲) در کوه رحمت و نقش رستم هر نوع تاسیسات، کندو کاری و دخل و تصرف، سنگ بری و انفجار، جنگل‌کاری، و غرس اشجار، زراعت، احداث ساختمان، نصب دکل، و نظایر آن‌ها و هر نوع عملیات که موجب تغییر شکل هیئت و منظر عمومی کوه شود، ممنوع است.

۳) ساختمان‌های موجود هتل داریوش و متل جهانگردی و محوطه سازی و اشجار آن‌ها و ساختمان زاندارمری و نگهبانی و نظایر آنها که مورد نیاز صنعت جهانگردی و رفاهی بازدیدکنندگان آثار تاریخی تخت‌جمشید است، می‌تواند باقی بمانند، لیکن برای توسعه محوطه‌سازی و ایجاد تاسیسات جدید عاملین یا دستور دهندگان باید قبل هر اقدامی موافقت وزارت فرهنگ و هنر را جلب نمایند.

۴) در شهر زراعی که خود روی آثار احداث شده است و باید در موقع مقتضی برداشته شود و به محل مناسب دیگر منتقل گردد، انجام هر نوع دخل و تصرف در اراضی و هم‌چنین اضافه نمودن ساختمان و تاسیسات ممنوع اعلام می‌گردد.

۵) در این محدوده ساختمان‌های مسکونی و یا دامداری و تاسیسات مربوط به آن و هر نوع تاسیسات دیگر موجود باید در موقع مقتضی برداشته شود.

۶) پایه‌های برق و تلفن و سیم‌های آنها و محوطه آسفالت شده مزاحم منطقه و اشجاری که مزاحم دید و منظر عمومی تخت‌جمشید است باید برداشته شود.

ضوابط حریم درجه دو

تا اول مهر ماه ۱۳۵۷ کلیه ضوابط و شرایط مندرج در داخل محدوده مشمول این محدوده نیز می‌باشد. تعیین زمان مذکور از این جهت است که در این فرصت اداره کل حفاظت آثار باستانی با همکاری بنیاد تحقیقات هخامنشی کلیه بررسی‌های لازم در محدوده مزبور را انجام داده و بر اساس نتایج حاصل از بررسی، ضوابط قطعی آن ابلاغ گردد.

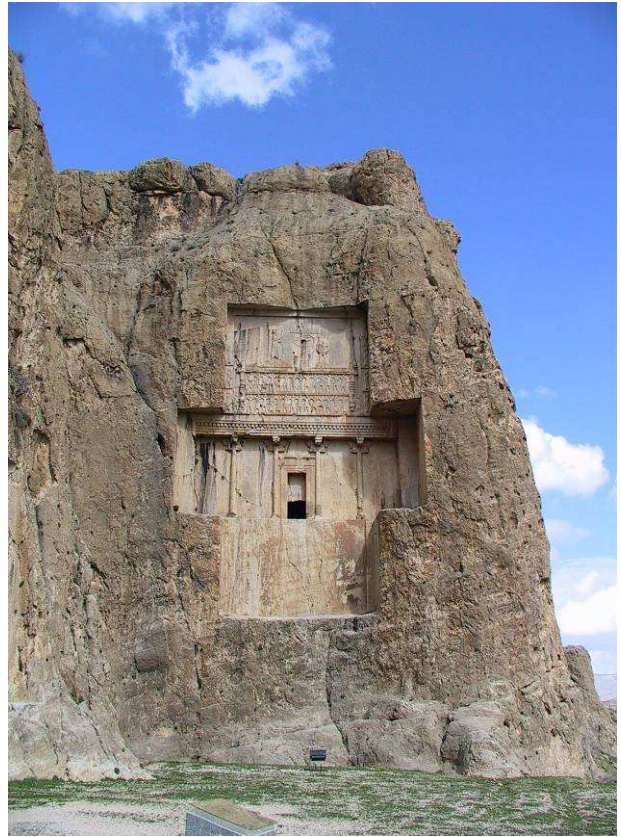
ضوابط حریم درجه سه

۱) در منطقه مزبور که بین مناطق اول و دوم و خط مضاعف واقع شده است، احداث کارخانه، شهرک، مجتمع‌های مسکونی و تفکیک اراضی ممنوع است.

۲) حداکثر مساحت مستحذات در هر نقطه نباید از ده درصد مساحت هر قطعه زمین مزروعی بیشتر باشد و در مورد واحدهای مسکونی نباید از ۲۴۰ متر مربع زیر بنا تجاوز نماید. در ضمن در طرفین شاهراه اصفهان - شیراز از فاصله منطقه ممنوعه دوم تا مرودشت جاده سرویس احداث گردد و بین جاده سرویس و شاهراه در سطح مناسبی درختکاری گردد. ضمناً در فضاهای باز موجود بین ساختمان‌های احداث شده آزمایش و سیلو و سایر ساختمان‌هایی که از کارخانه سنگ‌بری

تا محدود شهری مرودشت احداث شده بایستی درختکاری شود.

۳) بنیاد تحقیقات هخامنشی مسؤول مراقبت در اجراء و رعایت ضوابط کلی مناطق فوق‌الذکر خواهد بود.



با توجه به فراوانی آثار و محوطه‌های موجود در حریم‌های سه‌گانه تخت‌جمشید و ارتباط آنها با یکدیگر لازم است تا بافت و منظر این حریم‌ها تا جای ممکن از تغییر و تخریب به دور باشد. ضوابط حریم محوطه‌های تاریخی به این دلیل طراحی شده‌اند تا فرصت لازم برای انجام چنین پژوهش‌های را فراهم آورد. بنابراین نباید با اقدامات شتابزده دست به اجرای طرح‌های عمرانی زد. انجام چنین طرح‌هایی ریخت و منظر محیط آثار و محوطه‌های باستانی را به هم می‌ریزد. درجایی که تصور نمی‌شود هیچ نشانی از زندگی گذشتگان موجود باشد، به ناگاه بقایای ارزشمند بدست می‌آید.

برای نمونه باید به طرح آبرسانی رامهرمز اشاره نمود که در بهار امسال به اجرا درآمد. علیرغم هشدارهای مسؤولین و کارشناسان اداره میراث فرهنگی رامهرمز این طرح با دستورهای فرمایشی و فشار دستگاه‌های اداری ذی‌نفع به اجرا درآمد و در نزدیکی محوطه‌ای به نام جوبجی آرام‌گاهی از دوره عیلام نو با تیغه‌های بیل مکانیکی کاملاً تکه پاره شد. دو تابوت مفرغی و

اسکلت‌های موجود در آنها، جواهرات، ظروف مفرغی و سفالین و ساختمان خود آرام‌گاه به‌طور کلی از میان رفت و بعدها باستان‌شناسان با الک کردن خاک‌های که بیل مکانیکی در اطراف پراکنده کرده بود، توانستند برخی از اشیاء آرام‌گاه را پیدا کنند. این بار نیز با یک اقدام نسجیده ما آرام‌گاهی سلطنتی از دوره عیلام نو را از دست دادیم. آن‌وقت جای تعجب نیست که مردم از ما باستان‌شناسان می‌پرسند چرا در مصر بقایای اجساد و آرام‌گاه‌های فراعنه کشف می‌شود اما در ایران از این‌گونه موارد خبری نیست؟ برای این‌که ثابت کرده باشیم که عاقبت انجام چنین طرح‌های عمرانی که با شتاب و فرمایش به انجام می‌رسند چیست، به‌ذکر چند نمونه عینی می‌پردازیم. جاده بزرگ غرب کشور که تهران را به قزوین، همدان، کرمانشاه و سپس به عراق وصل می‌کند، از منطقه بیستون عبور می‌نماید. در گذشته این جاده درست از پای نقش برجسته بیستون می‌گذشت. سپس این مجموعه به فهرست آثار جهانی ملحق شد.

در نتیجه به‌دلیل لرزش‌های که عبور وسایط نقلیه به آثار جهانی بیستون وارد می‌آمد، سازمان میراث فرهنگی مسیر جاده را در این قسمت تغییر داد. هم‌اکنون این جاده از حدود ۵ کیلومتری بیستون می‌گذرد. همین موضوع عیناً در مورد جاده ارتباطی مرودشت به روستای‌های اطراف تخت‌جمشید به وقوع پیوست. تجویدی در زیر آن جاده در برزن جنوبی کاوش نمود و بقایای کاخی از همان دوره را به‌دست آورد. اکنون مسیر آن جاده تقریباً از ۱۰ کیلومتری غرب تخت‌جمشید می‌گذرد. نمونه دیگر راه‌آهن تهران - مشهد بود. این راه‌آهن در منطقه دامغان از میان محوطه مشهور حصار می‌گذشت.

اعتراض یک باستان‌شناس دلسوز پاسخی شایسته نیافت. او از سازمان میراث فرهنگی وقت اخراج شد. امروز پس از چند دهه، مسؤولین میراث فرهنگی با برپایی همایشی تشخیص دادند که راه آهن صدمات و لطمات جبران‌ناپذیری بر میراث منطقه وارد آورده است. به همین دلیل درصددند تا مسیر راه آهن را تغییر دهند. همه این‌ها یعنی اینکه اجرای این طرح‌های عمرانی بدون بررسی‌های همه‌جانبه و فقط از دیدگاه مهندسی و فنی اجرا شده و در آن شتاب و فرمایش بیش از کارهای کارشناسی مورد توجه بوده است. نتیجه آنکه مالیات مردم یکبار صرف طرح‌های عمرانی شتابزده شود، سپس در اثر گذر زمان و وارد آمدن خسارات بسیار، دوباره مالیات مردم صرف اصلاح و آسیب‌زدایی چنین طرح‌هایی می‌شود. در این بین چه کسی مقصر است؟

بنا بر نص قانون مصوب که در بالا به آن اشاره شد، هرگونه عملیات عمرانی درون عرصه و حریم‌های سه‌گانه تخت‌جمشید ممنوع بوده و این به معنای آن است که در هر صورتی قطار نمی‌تواند از این تنگه عبور نماید؛ زیرا تمام عرض تنگه بین کوه مهر و کوه نقش رستم در حریم درجه ۱ تخت‌جمشید قرار دارد. بنابراین باید به فکر راه حلی دیگر بود. یک مسیر پیشنهادی، استفاده از یک تونل که از تنگ خوش واقع در مقابل شهر سیوند شروع شده و از پشت روستای شول خارج می‌شود است.

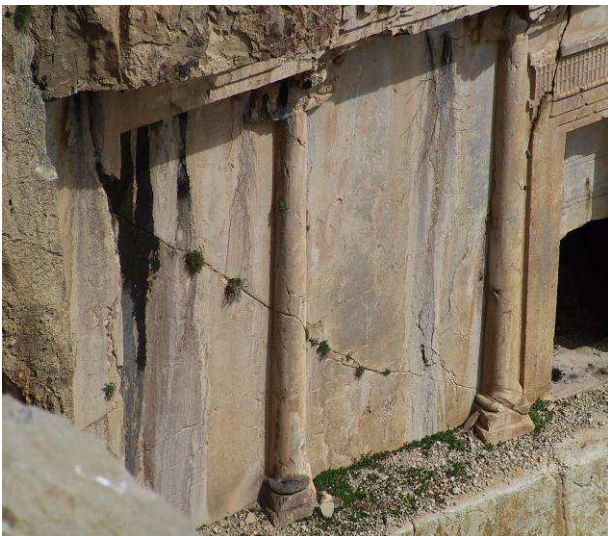
در این صورت قطار از حریم‌های تخت‌جمشید عبور نخواهد کرد. در ضمن مسیر نیز در حدود ۱۵ کیلومتر کوتاه‌تر خواهد شد. اما این مسیر صرفاً یک پیشنهادی یک‌بعدی است. زیرا دلیل تخصص نداشتن نگارنده در زمینه مسایل فنی و مهندسی، مسائل فنی در آن لحاظ نشده است. لرزه‌های کندن تونل و عبور قطار از درون کوهی که تمامی آثار نقش رستم بر بدنه آن کنده شده چه عاقبتی خواهد داشت؟ به همین دلیل بهتر است تا یک گروه کارشناسی مجرب و متخصص از تمامی رشته‌های مرتبط تشکیل شده و دوباره طرح را مورد بررسی قرار دهند. قویا پیشنهاد می‌شود که این گروه کاری مسیر راه آهن را از آبنه مورد بازبینی مجدد قرار داده و تمامی مسیرهای ممکن و خطرهای احتمالی را بررسی نمایند. سزاست در نگهداری و نگهداری آثار نقش رستم، با شکیبایی بسیار عمل نماییم. طرحی شتابزده که امروز مسافران را از روبروی نقش رستم به شیراز برساند، اتلاف وقت، بودجه ملی و آسیب رساندن به آثار باستانی منطقه و خدشه‌دار کردن وجهه ایران در جهان است.

بنا به دلایلی که هم اکنون به آن خواهیم پرداخت، حتی اگر قانون حریم‌های سه‌گانه نیز وجود نداشت باز هم انجام طرح راه‌آهن تهران - شیراز عملی بسیار خطرناک به حساب می‌آید. مجموعه آثار نقش رستم متشکل از آرام‌گاه‌های دوره هخامنشی و نقش برجسته‌های دوره ساسانی است. در این میان تنها به آسیب‌شناسی یک آرام‌گاه هخامنشی می‌پردازیم.

این آرام‌گاه وقتی به مجموعه وارد می‌شوید اولین از سمت راست بوده و منسوب به خشایارشا است. این آرام‌گاه در بخشی از کوه کنده شده که به وسیله یک گسل سراسری از بقیه مجموعه جدا شده است. همین گسل در پشت آرام‌گاه نیز ادامه دارد (شکل ۴). به همین دلیل آرام‌گاه از همه سمت از کوه جدا شده و به دلیل سنگینی این توده حجیم تاکنون بر سر جای خود ماندگار شده است. جنس این توده سنگی که آرام‌گاه در آن تراشیده شده مناسب نیست و به دلیل همان گسل‌های پیش‌گفته، ترک‌های عمیقی در سرتاسر آرام‌گاه مشاهده می‌شود. دو

ترک عمیق درست به موازات ساختار آرام‌گاه ایجاد شده و به گسل‌ها پیوسته است. این دو ترک عمیق در اثر گذر زمان، وضعیت بدتری پیدا کرده است. هر سال با شروع زمستان، آب باران‌های فصلی وارد این دو ترک شده و با یخ‌زدگی شبانه، عمق ترک‌ها بیشتر می‌شود. امروزه این دو ترک عمده، نزدیک به ۲۰ سانتیمتر بازشدگی دارند. به دلیل این دو ترک عمده، ترک‌های دیگری در سرتاسر آرام‌گاه ایجاد شده و وضعیت موجود را وخیم‌تر کرده است.

در هر زمستان، این روند تشدید می‌شود. متأسفانه آب بارندگی‌های فصلی از ترک‌های موجود به داخل جسم سنگ



نفوذ کرده و حفره‌هایی را درون جسم سنگ ایجاد کرده است. در تمام فصل پاییز و زمستان و بهار، همیشه مقداری آب، از این حفره‌های درونی و از طریق ترکی که بر جداره آرام‌گاه وجود دارد، به بیرون نشت می‌کند. معماران مهندسان دوره هخامنشی از این خطرات آگاه بوده‌اند. حتی احتمالاً باید تصور نمود که آنها به شاهنشاه صاحب آرام‌گاه خطرات موجود را گوشزد نموده باشند.

ساخت آرام‌گاه با تمام خطرات پیش رو، فقط به جنبه آیینی و تقدس این قسمت از کوهستان وابسته بوده و به همین دلیل شاهنشاه هخامنشی علی‌رغم وجود چنین مشکلاتی دستور به ساخت آرام‌گاه خویش داده است. اما مهندسان و معماران دوره هخامنشی، نابخردانه با این طرح برخورد نکرده‌اند. آنها هم‌زمان با شروع ساخت آرام‌گاه، وضعیت توپوگرافی محل را به دقت مطالعه کرده و تمهیداتی اندیشیده‌اند که خطرات به حداقل ممکن برسد. برای مثال بر بالای آرام‌گاه و روی کوه جوی‌هایی در دل سنگ کنده‌اند تا آب‌های سطحی را هر چه زودتر از این

قسمت دور کند. هم‌چنین درست در گوشه شمالی آرام‌گاه و بر بالای کوه، استخری بزرگ را در سنگ کنده‌اند.

این استخر در سر راه مسیلی طبیعی بر بالای کوه قرار دارد. در زمان بارندگی‌های شدید، و پیش از احداث این استخر، آب باران از این مسیل جاری شده و به‌صورت آبشاری به پایین سرازیر می‌شد. حتی امروز هم اثرات این آبشار بر دیواره کوه نقش رستم دیده می‌شود. سپس زمانی که آرام‌گاه داریوش بزرگ و آرام‌گاه مورد نظر ما که احتمالاً از آن خشیارشا است، ساخته شده، دیگر نمی‌شد نسبت به این آبشار طبیعی فصلی بی‌تفاوت بود.



به همین دلیل مهندسان دوره‌ی هخامنشی، دست به‌کار شده و این استخر را بر سر راه آن مسیل طبیعی کردند. وجود چنین استخری در لبه پرتگاه باعث می‌شد که آبهای روان، ابتدا وارد استخر شده و در آن جمع شده و سپس اگر بیش از گنجایش آن بود به‌صورت خیلی آرام از دیواره کوه به پایین سرازیر شود. بنابراین این استخر کارکردی هم‌چون یک حوضچه آرامش را برعهده داشته است. متأسفانه عمق این استخر بر ما معلوم نیست زیرا بر اثر همین کارکرد، این استخر در طول ۲۵۰۰ سال از گل و لای و سنگریزه پر شده و دیگر آن کاربری سابق را ندارد.

بنابراین وضعیت آرام‌گاه در حالت عادی نیز چندان مطلوب نبوده و نیاز به رسیدگی فوری و اضطراری دارد. با توجه به مباحث مطرح شده در بالا، راه آهن با دو مانع اساسی روبرو است: (۱) حالت نابسامان آثار نقش رستم که در حالت عادی نیاز به رسیدگی فوری داشته و عبور راه‌آهن از کنار آن در حکم تشدید روند طبیعی تخریب آثار آن است و (۲) حریم قانونی و

مصوب تخت‌جمشید که در برگیرنده نقش رستم نیز می‌شود. طبق ضوابط مصوب حرایم سه‌گانه تخت‌جمشید عبور راه‌آهن از این منطقه به‌هیچ وجه ممکن نیست مگر با نادیده گرفتن قانون و شکستن آن. اگر مقامات مسؤول در استانداری فارس سری به بایگانی‌های خود بزنند، حتماً نقشه مصوب حرایم تخت‌جمشید - نقش رستم را خواهند یافت که در سال ۱۳۵۷ به آن استانداری ابلاغ شده است.

هم‌چنین کوتاهی مقامات وزارت راه و مسؤولین ساخت راه آهن اصفهان - شیراز نیز قابل بخشش نیست که بدون مطالعه کافی، دست به‌کار احداث یک طرح ملی شده‌اند. سخن آخر اینکه مسؤولین میراث فرهنگی، حافظ آثار ملی و فرهنگی همه ایرانیان هستند. حداقل این بار آنها نمی‌توانند از زیر بار این مسؤولیت‌شانه خالی کنند، زیرا حداقل در این یک مورد قانوناً حق با سازمان میراث فرهنگی است.

کوتاهی را استانداری فارس و مسؤولین ساخت راه‌آهن انجام داده‌اند، زیرا قانونی را که قریب ۳۰ سال پیش به آنها ابلاغ شده را نادیده گرفته‌اند. شادروان دکتر علی‌رضا شاپور شهبازی در تیر ماه سال ۱۳۸۵ دیده از جهان فروست. او در کار تدوین حرایم سه‌گانه و تصویب قانونی این حریم‌ها نقش اصلی را داشت. مسؤولین میراث فرهنگی در مراسم هفتم شادروان شاپور شهبازی بر پاسداری از میراث معنوی گران‌قدری که او با رنج و زحمت بسیار اندوخته بود، تأکید نمود.

لازم به یادآوری می‌دانم که یکی از آن موازین معنوی که شادروان دکتر شاپور شهبازی برای پاسداشت مظاهر مادی معنوی‌ترین تمدن تاریخ بشریت از خود به یادگار گذاشته همین قانون حرایم تخت‌جمشید - نقش رستم است. این را هم باید اضافه نماییم که تدوین و تصویب حرایم تخت‌جمشید در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ اتفاق افتاده و همه می‌دانیم که در آن سال‌ها که رژیم شاه در سراشیب سقوط بود کسی به فکر چنین خدمات ارزنده فرهنگی نبود. اکنون برماست تا آنچه را که او به زحمت، تدوین و تصویب کرد و از پیشینیانی قانون بهره‌مندش نمود، پاسداری نماییم.

اعتراض نهادهای مدنی شیراز به ساخت پلی در

کنار کاخ اردشیر

جمعی از نهادهای غیر دولتی حامی میراث فرهنگی در نامه‌ای به وزیر راه و ترابری و رییس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری خواستار رسیدگی به وضعیت احداث پل تمام فلزی شاپور از کنار کاخ اردشیر ساسانی شدند.

آیا راه آهن اصفهان - فارس حریم نخستین مسجد اسلامی ایران را می‌شکند؟

شهرام زارع - باستان‌شناس و سردبیر فصل‌نامه باستان پژوهی



هرتسفلد، اریخ اشمیت، دونالد ویتکامب و... درباره‌ی این مجموعه مهم باستانی قلم‌فرسایی نموده یا تصاویری از خود به جا گذاشته‌اند. ارنست هرتسفلد در آغاز دهه ۱۹۳۰ میلادی مسجد آغاز اسلامی این شهر را از حجاب خاک به‌در آورد و پژوهش‌های درخشانی را درباره آن به انجام رسانید. پس از وی اریک اشمیت کاوش‌های استخر را در نیمه دوم دهه ۱۹۳۰ ادامه داد. اشمیت اعتراف می‌کند که تشخیص باقی مانده‌های شهر اولیه استخر به دلیل هم‌پوشانی استقرار در دوره‌های بعد بسیار دشوار است و نیاز به کاری گسترده و وقت‌گیر و دقیق دارد. دونالد ویتکامب از دیگر پژوهشگرانی است که درباره استخر قلم‌فرسایی کرده است.

وی بر این باور است که مسجد استخر نخستین مسجد ساخته شده در ایران است. به باور وی مسجد استخر توسط زیاد بن ابیه در طی زمان فرمانداریش در استخر در فاصله سال‌های ۶۵۹-۶۶۲ م بنیاد نهاده شده است و بنابراین باید به‌عنوان نخستین مسجد ساخته شده در ایران یعنی پیش از مساجد سیراف و شوش مطرح گردد.

پژوهشگر دیگری به نام لیونل بی یر این فرض را پیش می‌نهد که ساختار اولیه بنای این مسجد به پیش از اسلام بازمی‌گردد و مربوط به آتشکده بزرگی در دوره ساسانی که کرتیر موبد بزرگ آن هنگام ریاست آن را بر عهده داشته است.

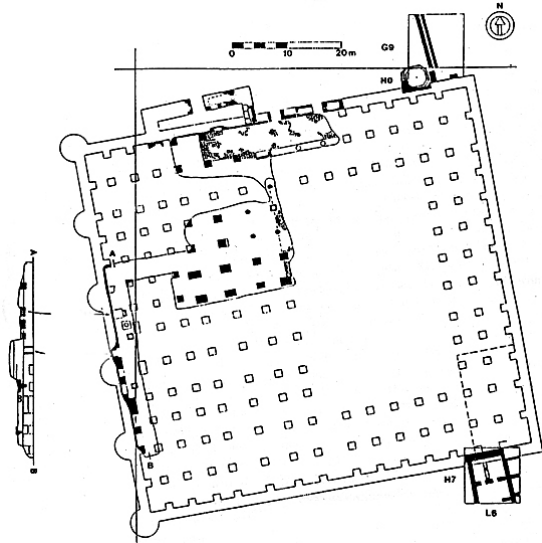
شهر و مجموعه کهن استخر یکی از بلندآوازه‌ترین جایگاه‌های تاریخی ایران است که به‌دلیل هم‌جواری با مجموعه‌های بزرگی هم‌چون تخت‌جمشید و نقش‌رستم کم‌تر به عموم شناسانده شده است. شاید بارزترین اهمیت استخر (علاوه بر این که جزئی از اجزا یکی از بزرگ‌ترین مجموعه‌های باستانی ایران است) این باشد که خاستگاه یکی از بزرگ‌ترین حکومت‌های دنیای باستان، یعنی شاهنشاهی ساسانی به‌شمار می‌رود. اگرچه ۳۰۰ سال پیش، نخستین سیاحان اروپایی از این شهر کهن نام برده‌اند، اما هنوز پژوهش‌های جامع و کاملی در باب چند و چون این مجموعه کهن صورت نگرفته است. با این وصف، امروزه می‌دانیم که این شهر در دوره هخامنشی و پس از آن و سپس دوره ساسانی و سده‌های آغازین اسلامی اهمیت ویژه‌ای داشته است.

شهر استخر، متمایل به رشته کوه مهر و در جهت جنوبی رود پلوار (که با گذر از دره بلاغی، سد سیوند بر آن بسته شده و طی ماه‌های گذشته هیاهوی بسیاری برانگیخت) قرار گرفته است. نقش‌رستم در ۲ کیلومتری شمال غربی، تخت‌جمشید در ۸ کیلومتری جنوب غربی، و تخت گوهر در نزدیکی نقش‌رجب نیز در ۲ کیلومتری غرب آن قرار دارد. نخستین توصیف از شهر استخر را هم‌چنان که گفته شد قریب ۳۰۰ سال پیش، جان استروویس جهانگرد انگلیسی در سال ۱۶۷۲ ثبت کرده است.

پس از وی سیاحان و محققانی هم‌چون کرپورتر، ریچ، تکسیه، جیمز موریه، سر ویلیام اوزلی، فلانندن و کست، ارنست

«هنگامی که موقعیت آثار و محوطه‌های عیلامی، هخامنشی، ساسانی و اسلامی دشت مرودشت هم‌چون تخت جمشید، تخت گوهر، نقش رستم و نقش رجب را که در مربعی ۵ در ۵ کیلومتری قرار گرفته‌اند را مرور کنیم، می‌یابیم که این مجموعه کهن ارتباط زنجیره‌واری دارد و بسان یک «پازل تاریخی»، هم‌چون مجموعه بازار و میدان نقش جهان اصفهان در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر است اما چون زمان بسیاری بر آن گذشته، روابط میان مجموعه به‌سادگی قابل شناسایی و ردگیری نیست و نیازمند انجام پژوهش‌های دقیق و گسترده است. نقش برجسته عیلامی نقش رستم، مجموعه آثار تخت جمشید، بنای ناتمام تخت گوهر، آرام‌گاه‌های شاهنشاهان بزرگ هخامنشی و نقوش برجسته شاهنشاهان ساسانی در نقش رستم (که خود کوهی مقدس است) و آثار ساسانی - اسلامی شهر استخر، همه از وجود تحرک و جنب و جوش فراوان در دوره‌های عیلامی، هخامنشی، ساسانی و اسلامی در این مربع ۵ در ۵ کیلومتر حکایت دارند.»

متأسفانه به‌رغم آن که همه‌گونه شواهد اعم از شواهد تاریخی و باستان‌شناسی در باب اهمیت این مربع ۵ در ۵ کیلومتری وجود دارد و بررسی‌های باستان‌شناسی ماه‌های اخیر در این محدوده (آثار و محوطه‌های پارینه‌سنگی، نقش برجسته عیلامی، اثر رنگ بر روی آرام‌گاه‌های هخامنشی، قبور کوه رحمت) هم‌چنان از بکر بودن آن حکایت دارد، قرار است راه آهن اصفهان - فارس از میان این مجموعه منحصر به‌فرد تاریخ بشری بگذرد و به بهانه فراهم آوردن امکان دسترسی خوب برای گردشگری، «چشم انداز فرهنگی» و شرعی و عرفی و رسمی آن را نقض کند.



بنا به کاوش‌های ارنست هرتسفلد و پژوهش‌های سایر محققان و هم‌چنین آگاهی‌های برخاسته از متون مورخان و جغرافی‌نویسان مسلمان، پلان مسجد تا اندازه زیادی برای ما شناخته شده است. رونق و آبادانی و اهمیت این شهر به آن پایه بوده که در اغلب متون کهن جغرافیایی و تاریخی سده‌های نخست اسلامی درباره این شهر سخن رانده شده است. از جمله شگفتی‌های این مسجد این است که به‌عنوان نماد شهر، تداوم سلوک معنوی ایرانیان را در طی قریب دو هزار سال به نمایش می‌گذارد؛ چنان‌که بر مبنای اقوال مندرج در متون تاریخی، این شهر دارای یکی از مهم‌ترین معابد ناهید بوده است. یافته‌های دیگر نیز بر وجود آتشکده صحنه می‌گذارند و بالاخره در آغاز حضور و ظهور اسلام نیز مسجد شهر ایجاد شده است.

متأسفانه پس از اشمیت، یعنی از ۷۰ سال پیش تاکنون، پرونده کاوش‌های جدی و گسترده در استخر بسته شد و چنان پژوهش‌هایی دیگر به دست فراموشی سپرده شد. ویتکامب نیز که در سال‌های اخیر چندین بار اظهار علاقه نموده تا کاوش‌ها و پژوهش‌های استخر را از سر گیرد، ناکام مانده است. امروزه دانسته‌های ما از پیش از دوره ساسانی و به‌ویژه دوره هخامنشی استخر بسیار ناچیز است. هم‌چنین آگاهی‌های درستی از محدوده گسترش شهر و وسعت حقیقی آن وجود ندارد. امروزه تنها می‌توان تصور کرد که هسته اصلی شهر در دوره هخامنشی شکل گرفته، و در دوره‌های بعد از هخامنشی رشد کرده و در اوایل دوره ساسانی به با اهمیت‌ترین شهر ایالت فارس مبدل می‌شود و در سده‌های آغازین دوره اسلامی هم‌زمان با گسترش شهر شیراز موقعیت خود را از دست می‌دهد.

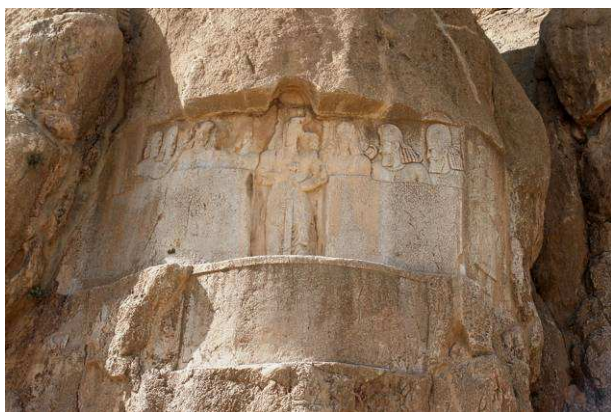
دکتر کامیار عبدی به بهترین شیوه، موقعیت محیطی این مجموعه بزرگ را که شهر استخر نیز در میان آن قرار دارد را چنین بیان می‌کند:

نویافته‌های کوه حسین (نقش رستم)

سیروس برفی - باستان‌شناس

نویافته‌های کوه حسین (نقش رستم) عنوان پژوهش‌های سیروس برفی، باستان‌شناس است که به منظور شناسایی تمامی آثار موجود، اعم از تپه‌ها یا محوطه‌های باستانی، آثار تاریخی و کل منطقه معروف به نقش رستم را به صورت پیمایشی بررسی کرده. حاصل این بررسی‌ها، کشف تعداد بی‌شماری آثار تاریخی است که برخی از آن‌ها در نزدیکی مسیر عبور قطار اصفهان - شیراز واقع شده است. برفی نتیجه پژوهش‌های خود را در دومین همایش پاسداری از میراث فرهنگی که توسط انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و دیده‌بان یادگارهای فرهنگی ایران در تالار فردوسی دانشگاه تهران برگزار شده بود، ارائه کرد. وی در حاشیه خواندن این مقاله که در آن آثار نویافته نقش رستم معرفی می‌شود اشاره‌ای به موضوع عبور قطار از کنار نقش رستم داشت و معتقد است که قطار از کنار آثاری رد می‌شود که پیش از این شناسایی نشده بودند و امکان آسیب رسیدن به آن‌ها وجود دارد. این پژوهش را می‌خوانیم.

پارینه‌سنگی را طی مجموعه بررسی‌های روش‌مندی گزارش کرد (روزنبرگ - ۱۹۸۸). اگرچه بررسی‌های روش‌مند روزنبرگ در دشت میان‌کوهی مرودشت گسترده‌ترین بررسی پارینه‌سنگی در این بخش از زاگرس است، البته پژوهش وی در این منطقه دارای نواقصی نیز بود. کاستی عمده پژوهش‌های روزنبرگ در دشت مرودشت در این نکته می‌باشد که بررسی‌های وی فشرده نبوده است، از این‌رو تعداد زیادی از محوطه‌ها بعد از وی



شناسایی شده‌اند. روزنبرگ در مجاورت پوزه‌ی جنوبی کوه حسین که آرام‌گاه‌های پادشاهان هخامنشی در آن کنده شده است، یک محوطه (پناهگاه صخره‌ای) شناسایی کرد و از دامنه‌ی آن مصنوعات سنگی برداشت کرده است. روزنبرگ پناهگاه صخره‌ای در مجاورت محوطه‌ی باستانی نقش رستم را «ان.آرسی» نامیده است (روزنبرگ - ۲۰۰۳). وی بررسی در دامنه‌ی شرقی کوه حسین را ادامه نداد، و بررسی خود را به محوطه‌ی باستانی نقش رستم و دامنه‌ی غربی کوه حسین

بر اساس شواهد باستان‌شناختی، دشت‌های میان‌کوهی زاگرس در فارس حداقل از دوره پارینه‌سنگی میانی محل زندگی جوامع شکارگر - گردآورنده‌ی غذا بوده است. اغلب غارها و پناهگاه‌های صخره‌ای این ناحیه از کشور در اواخر پلیستوسن مأمّن گروه‌های شکارگر و گردآورنده‌ی بوده که از این مکان‌ها جهت استقرار فصلی یا مقاصد دیگر استفاده می‌کرده‌اند. دشت میان‌کوهی مرودشت در شمال‌شرقی شیراز از نظر شرایط زیست‌محیطی جزو نواحی مناسب برای سکونت و استقرار جوامع انسانی است. وجود دو رودخانه «گر» و «سیوند» و همچنین چشمه‌های فراوان در دامنه کوه‌ها دشت هموار و منابع سنگ چرت شرایط لازم برای جذب گروه‌های اولیه بشر در این منطقه است. واقع شدن حوضه‌ی دو رودخانه‌ی کر و سیوند در دشت مرودشت این ناحیه را از جمله نواحی مناسب برای بررسی‌های باستان‌شناختی پیش از تاریخ، بویژه دوران پارینه‌سنگی، به حساب آورده است. بررسی‌ها در این دشت به شناسایی تعداد زیادی مکان پارینه‌سنگی، منجر شده که قدیم‌ترین آنها متعلق به دوره‌ی پارینه‌سنگی میانی است.

در سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸ ویلیام سامنر بررسی‌های گسترده‌ای در حوزه‌ی رود گر انجام داد که به شناسایی چندین استقرار پارینه‌سنگی در این منطقه منجر شد (سامنر - ۱۹۷۲). وی توانست اشکفت گاوی را که بعدها به‌وسیله‌ی روزنبرگ مورد حفاری قرار گرفت، شناسایی کند (سامنر - ۱۹۷۲). با پیشنهاد سامنر، در سال ۱۳۵۷ مایکل روزنبرگ تعداد زیادی غار پناهگاه صخره‌ای و مکان باز دارای شواهد دوران

محدود کرد. در سال ۱۳۸۲ عبدالرضا دشتی زاده در بررسی که به منظور حفظ محوطه‌های پارینه سنگی در معرض خطر نابودی انجام داد، محوطه‌ی «ان.آر.سی» و چند محوطه‌ی نویافته دیگر را در فهرست آثار ملی به ثبت رساند. روزنبرگ مجموعه‌ی گردآوری شده از محوطه‌ی «ان.آر.سی» را بدون ریزابزارها معرفی می‌کند. با توجه به اظهارات روزنبرگ، مجموعه‌ی جمع‌آوری شده از غار شاه سلمان و گزارشات بررسی دیگر پژوهشگران از غارها و پناهگاه‌های صخره‌ای دشت مرو دشت، محوطه‌های این منطقه حداقل تا دوره‌ی نوسنگی به منظورهای مختلف اشغال می‌شد. چهار محوطه‌ی بررسی شده‌ی واقع در کوه حسین با توجه به تنوع زیاد مصنوعات سنگی، احتمال استقرار در دوره‌های زمانی طولانی را داراست. دست ابزارهای سنگی به دست آمده که شامل سنگ مادر فشنگی شکل خاص دوری نوسنگی و تعداد اندک اسکنه (بورین)، خراشنده‌ها و همچنین تعداد زیادی تیغه و ریزتیغه، به احتمال فراوان این محوطه‌ها در مرحله انتقال بین دوره‌ی فراپارینه‌سنگی به دوره‌ی نوسنگی مسکون بوده است؛ با حفاری این محوطه‌ها می‌توان به اطلاعات مفیدی در این خصوص دست پیدا کرد. از ویژگی‌های مهم این بررسی وجود استقرار بشر در غارها در دوره‌ی نوسنگی است که در کمتر نقاطی از ایران گزارش شده است. محوطه‌های واقع در دامنه‌ی جنوبی کوه حسین دارای اهمیت فراوانی هستند، به آن جهت که دامنه‌ی جنوبی کوه حسین با دامنه‌ی شمالی کوه رحمت تشکیل یک تنگه را می‌دهد؛ این تنگه مهم‌ترین راه برای ورود به دشت مرو دشت از سوی مناطق شمالی مانند دشت مرغاب است. عبور رودخانه‌ی سیوند از این تنگه، دیگر ویژگی مهم آن به‌شمار می‌رود. جوامع انسانی مستقر در این محوطه‌ها از ویژگی‌های مذکور به خوبی آگاهی داشتند. محوطه‌های واقع شده در دو سوی تنگه فاصله‌ی بسیار کمی با رودخانه‌ی سیوند دارند و به خوبی بر عبور گله‌های شکار از تنگه مسلط بودند. دارا بودن شرایط زیست محیطی مطلوب که می‌توان منابع آبی، دشت حاصلخیز و هموار مرو دشت و تسلط بر تنگه را اشاره کرد، باعث شد که جوامع انسانی پیش از تاریخ توجه بسیاری را معطوف این بخش از دشت مرو دشت کنند، گرچه اهمیت این تنگه از لحاظ استراتژیک در دوران تاریخی نیز ادامه پیدا کرد. حوضه رود گر که دشت مرو دشت بخش وسیعی از آن را شامل می‌شود در دوره‌ی عیلامی اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند. وجود دو نقش برجسته‌ی عیلامی، محوطه باستانی ملیان و تعداد بی‌شماری محوطه (تپه) از این دوره در این حوضه نشان از توجه عیلامی‌ها به این دشت است.

محوطه باستانی ملیان در طول نیمه‌ی دوم دوره‌ی بانس، برای حدود صد و پنجاه سال یکی از بزرگترین محوطه‌های باستانی در خاورمیانه بود (مجیدزاده ۱۳۸۶). مطالعات کتیبه‌نگاری و کاوش‌های باستان‌شناختی نشان می‌دهد که ملیان همان آنشان باستان، پایتخت مشهور عیلام بوده است (عبدی ۱۳۸۶).

از دو نقش برجسته‌ی عیلامی در مرو دشت، نخستین نقش در محوطه‌ی باستانی نقش‌رستم قرار دارد. این نقش برجسته که به نظر می‌آید از نقش برجسته‌ی کورانگان در نورآباد الهام گرفته باشد متعلق به اواخر هزاره‌ی سوم است. بخش عمده‌ی نقش برجسته به فرمان بهرام دوم، پادشاه ساسانی (۲۹۳ - ۲۷۶ میلادی)، حذف و به جای آن نقش دیگری از خود وی جایگزین آن گردید. تنها دو نقش از صحنه‌ی اصلی عیلامی در دو سوی نقش برجسته‌ی بهرام بر جای مانده است. در سمت راست مردی با دامن بلند و کلاه نوکدار رو به سمت چپ ایستاده و دست‌ها را در برابر سینه گرفته است و در سمت چپ نقش زنی است با تاج کنگره‌دار. علاوه بر آن بخش‌هایی از دو تخت مار شکل خدایان عیلامی بر جای مانده است. حجاری‌های عیلامی در نقش رستم صحنه‌ی پرستش و باریابی به حضور خدایان را به نمایش می‌گذارد. به هر حال، نقش برجسته‌ی عیلامی واقع در نقش رستم بر مبنای شواهد مربوط به البسه، شنل و تاج، احتمالاً بیشتر از یک هزاره بعد از نقش کورانگان که در آن هم یک تخت ماری شکل وجود دارد، حجاری شده است. مدل لباس و کلاه نوکدار مرد از ویژگی‌های پادشاهان عیلامی جدید است و بنابراین وی کسی جز شاه عیلامی نیست و زنی که در نقطه‌ی مقابل وی قرار دارد و کلاه کنگره‌داری بر سر نهاده به احتمال همسر وی بوده است.

نقش برجسته‌ی حاجی‌آباد در فاصله ۳۰۰ متری جنوب محوطه‌ی باستانی نقش رستم، پشت آرام‌گاه منسوب به خشایارشا و در ۲۰۰ متری شمال شرق دهکده حاجی‌آباد قرار دارد. این نقش برجسته توسط گردگروپ کشف شده است ولی سال کشف آن مشخص نیست. پس از بررسی باستان‌شناختی گروپ که به موجب آن نقش برجسته‌ی حاجی‌آباد کشف شد، پیتر کالمیر روی آن پژوهشی انجام داده است. نقش برجسته‌ی حاجی‌آباد در واقع در یک محوطه قرار گرفته که در دوره‌ی هخامنشی از صخره‌های بزرگ تک افتاده، سنگ استخراج شده است. نکته‌ای که باید در خصوص نقش برجسته‌ی حاجی‌آباد مدنظر داشت این است که می‌توان آن را با مجسمه‌های بدست آمده از معبد اینشوشیناک در شوش مقایسه کرد و فرد حجاری شده را عیلامی دانست. در اطراف تخت جمشید و نقش رستم

معادن سنگ بی‌شماری وجود دارد که از روی نوع و شیوه برش سنگ، مشخص شده که این معادن متعلق به دوره‌ی هخامنشی هستند. در ۱۰ متری شمال‌شرق نقش برجسته‌ی حاجی‌آباد درون صخره‌ای تک افتاده، حفره‌ای نسبتاً عمیق که از سطح زمین حدود یک متر ارتفاع دارد کنده شده است. عقیده عموم بر این است که در دوره‌ی ساسانی جسد مردگان را برای تجزیه و تلاشی به حیوانات و پرندگان وحشی وا می‌گذاشتند و سپس، فقط استخوان‌های باقی‌مانده را در طاقچه‌ها یا فرو رفتگی‌هایی دفن می‌کردند که در صخره‌ها ایجاد شده بود و استودان خوانده می‌شود. بعضی از استودان‌ها دارای عمق بیشتری هستند و گوردخمه خوانده می‌شود.

از ویژگی‌های لبه یا حاشیه مذکور نخست مانع ورود آب باران و دوم مانع اشاعه بوی نامطبوع جسد به بیرون گوردخمه است. شیاری که در گوردخمه‌ی حاجی‌آباد کنده شده است نشان می‌دهد درپوش در پایین‌تر از حاشیه قرار می‌گرفته است. گروپ در این‌باره بحث می‌کند که این چنین حفره‌ها، واقعاً قبری برای دفن انسان بوده است و دُخْمُک خوانده می‌شوند. در دو طرف جانبی دهانه‌ی گوردخمه حاجی‌آباد دو حفره تقریباً دایره شکل با قطر ۱۵ سانتیمتر و عمق ۱۰ سانتی‌متر مشاهده می‌شود. به احتمال این دو حفره در جهت مسدود کردن دهانه کنده شده است. بزرگی این گوردخمه حاکی از آن است که صاحب آن فردی از صاحب منسبان دوران ساسانی بوده است. مسلم است که هرچه دخمه بزرگتر بوده، هزینه زیادی نیز برای ایجاد آن در بر داشته است. این‌گونه هزینه‌ها در دوره‌ی ساسانی از عهده‌ی یک فرد عادی بر نمی‌آمد. در اماکن مختلف شمار بیشتری از این حفره‌های صخره‌ای وجود دارد. اغلب آنها را حفره‌های محل آتش توصیف کرده‌اند. تعدادی از آنها به عنوان هاون استفاده شده است و مابقی، حفره‌هایی جهت تدفین هستند. لیکن بعضی دیگر به حفره موجود در تک سنگ زنگوله شکل حوالی استخر که یک کتیبه پهلوی ساسانی در مورد متوفی دارد شبیه است و ترومپلمن معتقد است که همگی کاربرد یکسانی دارند و برای قراردادن کوزه‌های حاوی تربت یا جسد ساخته شده‌اند. چنین گودال‌هایی در آثاری که ولفرام کلایس در کوه حسین معرفی کرده است به فراوانی به چشم می‌خورد. در سمت راست دهانه‌ی گوردخمه مستطیلی با ابعاد ۷۰ سانتی‌متر طول، ۳۰ سانتی‌متر عرض و عمق ۲ سانتی‌متر حجاری شده است. با مشاهده فرم، کوچکی و موقعیت قاب، به نظر می‌رسد که این مستطیل به‌منظور حکاکی یک کتیبه، حجاری شده است. اگر فرضیه‌ی ترومپلمن را در مورد

پایه‌گذاری نسوزاندن جسد در فارس توسط کرتیر، سازمانده معروف دیانت زرتشتی در قرن ۳ میلادی بپذیریم. می‌توان آغاز دفن مردگان در استودان، گوردخمه و قبوری که در سنگ کنده شده را به این تاریخ منسوب کرد. گاهی در کنار دخمه‌ها کتیبه‌ای به خط پهلوی ساسانی با موضوع مرتبط با تدفین و متوفی حجاری می‌شد. بر اساس شواهد باستان‌شناختی و زبان‌شناسی، این‌گونه کتیبه‌ها و تدفین‌های جانبی آن متعلق به اواخر دوره‌ی ساسانی است. کادر مستطیلی حجاری شده نزدیک به گوردخمه حاجی‌آباد، به احتمال قریب به یقین به منظور حک کردن کتیبه مراسم دفن یا در هر حال یک کتیبه‌ی یادبود مرتبط با گوردخمه‌ی حاجی‌آباد بوده است. سطح مستطیل حجاری شده به شدت فرسایش یافته، و تشخیص اینکه متنی حجاری شده یا خیر، بسیار مشکل است. تمام آثار واقع در کوه حسین به تدفین مربوط است و کاربرد آنها از دوران هخامنشی به بعد آغاز شده و در دوره‌ی ساسانی گسترش یافته. ظاهراً این منطقه کوهستانی، گورستان تخت جمشید و استخر یا پایتخت‌های شاهزادگان پارس در زمان هخامنشی، اشکانی و ساسانی بوده است.

اهمیت کوه حسین و دامنه‌های آن که از دوران عیلامی شروع شده بود در دوران اسلامی نیز هم‌چنین ادامه یافته است، وجود امام‌زاده اسماعیل در ۱۰۰ متری شمال‌شرق محوطه‌ی نقش رستم اجازه این نتیجه‌گیری را به ما می‌دهد. بهره‌برداری از صخره‌های تک‌افتاده واقع در دامنه کوه حسین از دوره‌ی هخامنشی آغاز شده بود. پس از بهره‌برداری از صخره‌ها به دلیل مسطح شدن سطح آنها، وسوسه ایجاد نقش برجسته‌ها و گوردخمه‌ها در دوران بعد از هخامنشی در ساکنان این منطقه به‌وجود آمد. نمونه‌های این موارد کم نیست، به جز موارد ذکر شده، نقش صخره‌ای بزکوهی در فاصله ۳۵ متری نقش برجسته‌ی حاجی‌آباد، کتیبه‌ی ناخوانده‌ی پهلوی اشکانی یا به‌عقیده بعضی آرامی در بالای آرام‌گاه منسوب به داریوش دوم در محوطه‌ی باستانی نقش رستم از دیگر دلایل این ادعا است. نقش بزکوهی روی بدنه صخره‌ای حک شده است که در دوره‌ی هخامنشی بخشی از صخره را برش زده و از آن بهره‌برداری کرده‌اند. بروی سطح مسطح شده حاصل از برش این نقش صخره‌ای حک شده است. نقش بزکوهی حکاکی شده نقوش بز روی سفال‌های پیش از تاریخ را یادآوری می‌کند.

بیانیه شماره ۲

اتحادیه انجمن‌های علمی دانشجویان باستان‌شناسی سراسر کشور - درباره وضعیت راه آهن اصفهان-فارس

فرهنگی و گردشگری، تمهیدات لازم در این باره به عمل نیامده است.

با وجود آن‌که اتحادیه بر مبنای «قوانین میراث جهانی» و «قانون مصوب عرصه و حرایم سه‌گانه تخت جمشید در سال ۱۳۵۶» و همچنین نظرات کارشناسی اساساً مخالف عبور خط آهن از این مسیر است اما با توجه به شرایط موجود و صدور این مجوز قانون‌شکن، موکداً خواستار آن است تا دست‌کم تمامی مسیر راه آهن که از میان این تنگه می‌گذرد، مورد بررسی‌های دقیق باستان‌شناسانه از جمله بررسی آرکئولوژیک قرار گیرد که امکان انجام آن نیز در کشور فراهم است، و نظر نهایی سازمان بعد از اعلام نظر متخصصان و تهیه نقشه باستان‌شناختی و آرکئولوژیک اعلام شود.

اتحادیه ضمن یادآوری فعالیت‌های نابردانه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری در حفظ میراث تاریخ و فرهنگ و مدنیت جهان ایرانی خواهان رسیدگی به وضعیت این آثار و همکاری عموم مردم و تمامی سازمان‌های مردم‌نهاد (ان‌جی‌ا) برای جلوگیری از ادامه این گونه فعالیت‌ها است.

دکل‌های برق حریم آرامگاه فردوسی

بزرگ را تهدید می‌کنند

مسئولان سازمان توسعه برق ایران اعلام کرده‌اند با استعلام قبلی از سازمان میراث فرهنگی، حاضر به پرداخت هزینه‌های مربوط به جابه‌جایی دکل‌ها نیستند.

با آغاز اجرای عملیات احداث خط انتقال نیروی ۴۰۰ کیلو وات مشهد- سرخس، منظر تاریخی - فرهنگی تابران توس و بنای منحصر به فرد آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی، در معرض آسیب قرار گرفت.

به‌رغم آن‌که طی ماه‌های گذشته دوستداران میراث فرهنگی، بارها و بارها در رسانه‌های جمعی آثار زیان‌بار عبور راه آهن اصفهان- فارس از تنگه میان کوه نقش رستم و مهر را متذکر شده‌اند و در دو همایش کارشناسانه در دانشگاه تهران نیز به بحث و بررسی گذارده شد، بر مبنای توافق وزارت راه و سازمان میراث فرهنگی راه آهن مذکور از مسیر پیش‌گفته کشیده خواهد شد و «منظر فرهنگی محوطه میراث جهانی تخت جمشید» را می‌شکند.

۱. متاسفانه علیرغم تلاش‌ها و هشدارهای کارشناسان و علاقه‌مندان حوزه باستان‌شناسی و میراث فرهنگی و طبیعی، این بار نیز سازمان میراث فرهنگی و گردشگری در امر صیانت از یادمان‌های تاریخی و فرهنگی کشور قصور نموده و مجوز عبور راه آهن اصفهان - فارس را درون «محدوده حریم درجه ۱ تخت جمشید» صادر کرده است.

این اتحادیه نهایت تأسف خود را از این واقعه ابراز داشته و صدور چنین مجوز غیر قانونی‌ای را محکوم می‌کند. همچنین بی‌توجهی مدیران/ مهندسان وزارت راه به خاطر طراحی ناشیانه و غیرمسئولانه مسیر خط راه آهن را به گونه‌ای که آثار تاریخی و فرهنگی ایران در این قسمت را مورد تهدید قرار داده، محکوم می‌کند.

۲. این اتحادیه تمامی صدمات و آسیب‌هایی که بدون تردید در آینده بر بدنه و پیکره مجموعه آثار جهانی نقش رستم، نقش رجب، شهر تاریخی اسلامی استخر، غار حاجی‌آباد، مجموعه آثار تخت گوهر، یادمان‌های اسلامی دوره آل‌بویه، مجموعه استودان‌های کوه مهر و نقش‌رستم و تپه‌ها و محوطه‌های موجود در مسیر راه آهن و آثار ناشناخته این منطقه وارد خواهد آمد را متوجه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری و نیز وزارت راه و ترابری می‌داند.

۳. به‌رغم صدور مجوز عبور راه آهن اصفهان- فارس از تنگه میان کوه نقش رستم و مهر توسط سازمان میراث

ایران زمین، خانه فرهنگی و ابدی ایرانیان

دکتر ناصر تکمیل همایون - استاد جامعه‌شناسی و تاریخ معاصر ایران

دکتر تکمیل همایون در آغاز سخن، از شادروان دکتر پرویز ورجاوند و ایران دوستی و فضیلت و اخلاق وی سخن گفت و از آثار علمی دکتر ورجاوند، به‌ویژه مطالعات ایشان درباره قزوین یاد کرد و از سخنرانی آن استاد گرانقدر در هفته‌ای پیش از درگذشت بر مزار تاریخ نویس و جغرافی‌دان بزرگ سده هشتم هجری به نیکی یاد کرد. نویسنده کتاب «گستره فرهنگی و مرزهای تاریخی ایران زمین» در پایان سخنرانی خود در حالی که مجلس به عظمت ایران و پایداری آن می‌اندیشید از زبان پیر خردمند و نماد آزادگی و استقلال ایران، دکتر محمد مصدق، اندرزگونه بیان کرد: «امروز یک‌بار دیگر دنیا چشم به درایت و کاردانی و موقع‌شناسی و انضباط شما دوخته است. فرد فرد شما نباید مسؤلیتی را که در پیشگاه خدای بزرگ و وجدان پاک خود و دینی را که به پرچم و تاریخ پرافتخار خویش دارید لحظه‌ای از یاد ببرید. حساسیت زمان و عظمت مبارزه و آشفته‌گی جهان و خرابی اوضاع، هشیاری شما را در همه حال ایجاب می‌کند. فرزندان عزیز وطن، با چشمان باز و بیدار، مراقب سرنوشت خانه کهن سال خود باشید، مبادا تاریخ، فردا از نسل امروز به زشتی یاد کند و ما را مستحق نفرین و لعنت بشناسد». متن ویراسته‌ی سخنرانی دکتر ناصر تکمیل همایون در همایش «ایران ورجاوند» (بزرگداشت شادروان دکتر پرویز ورجاوند) که دوم امردادماه، به کوشش «پایگاه اطلاع‌رسانی برای نجات یادمان‌های باستانی» در تالار پورسینای دانشگاه علوم پزشکی دانشگاه تهران برگزار شد در پی تقدیم می‌شود

۱- ربع مسکون و هفت اقلیم

برجسته‌ترین باورهای کهن جغرافیایی شکل‌گرفته در فرهنگ ایران، تقسیم جهان بر چهار بخش است که یک‌چهارم آن با عنوان «ربع مسکون» و خشکی‌ها، و سه‌چهارم دیگر دریاها را تشکیل می‌داد و به زبان امین احمدرازی، «از چهار بخش زمین یک بخش عمارت دارد و جمله کوه‌ها و بیابان‌ها در این جمله است». همو افزوده است: «اگر از روی حقیقت درو نگرند دانگی (یک‌ششم) معمور نیست اما عادت چنین رفته که این قطعه را ربع مسکون می‌نامند».^[۱]

عالمان جغرافیای قدیم «ربع مسکون» را به هفت بهر کرده‌اند. پاره‌ای از آنان هفت بهر را «هفت کشور» دانسته‌اند و برخی از دانشمندان «هفت اقلیم»، چنان‌که در اشعار شاعران ایران هم آمده است:

شیراز و آب‌رکنی و آن باد خوش نیم
عیش مکن که حال رخ «هفت کشور» است

مقبول احمد از نویسندگان دایره‌المعارف اسلامی نوشته است:

سرزمین گسترده‌ای را که در تاریخ جهان ایران (پهلوی اران) یا ایران‌شهر (پهلوی اران ستر) نامیده‌اند از دورترین و دیرترین روزگار، محل سکونت قوم‌ها و تیره‌های گوناگونی بوده که فضاهای جغرافیایی و موقعیت‌های طبیعی، آنان را در هم‌جوشی‌ای متنوع قرار داده است.

در هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد، مهاجران جدید که وارد خطه‌های قدیم شدند و در منطقه خوارزم، جایگاه نخستین آنان که در کتاب مقدس اوستا به‌عنوان «آرینه‌وئجه» به‌معنای جایگاه ویژه آریاها (ایران‌ویج) نامیده شده، به گونه‌ای کانون مقدس حیات ایرانیان گردیده، به‌مرور با سکونت مهاجران یا جابه‌جایی جمعیتی، ادغام‌های نژادی - اجتماعی چشم‌گیرتری پدید آمد و پس از فیصله یافتن پاره‌ای معضلات فرهنگی، بومیان کهن که گاه از آنها به‌عنوان تیره‌های مدیترانه‌ای و گاه زاگرو-کاسپین یاد می‌شود با نیروهای جدید مهاجران، «ایران‌زمین» تاریخی شکل گرفت و در مسیر تاریخی کم و بیش سه هزار ساله، اکنون بخشی از آن سرزمین گسترده به نام «ایران» (در مساحت ۱/۶۵۴/۰۰۰ کیلومتر مربع) در لوای حکومت‌های معاصر قرار دارد.

«نفوذ یونان عملاً بر تمام جنبه‌های جغرافیایی مسلمانان سایه افکند حتی در مواردی که بین آراء و روش‌های ایرانی با یونانی رقابتی وجود داشت، مانند نظام کشورها و نظام اقلیم یونانی، نوع یونانی آن مقبول‌تر و رایج‌تر بود».^[۲]

این واقعیت به آن معنا نیست که جغرافی دانان و تاریخ‌نویسان مسلمان ایرانی، «هیتوکرشور» ایران و سپته‌بومی هند را به کلی فراموش کرده باشند. این اندیشه و باورمندی در ایران استمرار داشت و کتاب‌های مسالک و ممالک و شهرنامه‌ها و بلدان‌نگاری‌های متعدد تا دوران معاصر از «هفت کشور» و «هفت بهر» و «هفت اقلیم» (اقلیم) همواره سخن به میان آورده‌اند و دو مکتب جغرافیایی «بلخی» و «بغدادی» قرون میانه اسلامی را رها نکرده‌اند.

در مقدمه شاهنامه ابومنصوری آمده است:

«در هر کجا آرام‌گاه مردمان بود به چهار سوی جهان، از کران تا کران این زمین را بخشیدند و به هفت بهر کردند و هر بهری را یک کشور خواندند... هفتم را که میان جهان است «خنرس‌بامی» این است که ما بدو اندریم و شاهان او را ایرانشهر خواندندی».^[۳]

نویسنده ناشناخته *مجمل‌التواریخ و القصص* در این‌باره آورده است: «تقسیم زمین و اقلیم بر وجهی دیگر هفت کشور نهاده‌اند».^[۴] بسیاری دیگر از دانشمندان و جغرافی‌دانان و تاریخ‌نویسان اسلامی در این‌باره صحبت کرده‌اند، از جمله ابن حوقل در *صوره الارض*، عوفی در *جوامع الحکایات* و قاضی صاعد اندلسی در *طبقات الامم* و جر آنها که جوینده به آسانی می‌تواند به منابعی از این‌گونه رجوع نماید. حمدالله مستوفی قزوینی، یکی از جغرافی‌دانان و تاریخ‌نویسان سده هشتم هجری، این تقسیم‌بندی را به هرمس نسبت داده و آورده است: «زمین را به هفت بخش کرده است و هفت دایره یکی در میان و شش در حوالی».^[۵] این بینش تا قرن سیزدهم هجری هم رواج داشت. اما با تحولات علمی و فرهنگی که در جهان اسلام پدید آمد بینش جغرافیایی ایرانی - هندی و بینش یونانی (بطلمیوسی و هرودتی)، در هم آمیخته شد و بینش مرکب و کامل‌تری به وجود آمد که از زبان مسعودی، جغرافی‌دان و تاریخ‌نویس سده چهارم هجری به شرح زیر ارائه شد:

اقلیم اول: هند (آسیا)

اقلیم دوم: حجاز (آسیا) و حبشه (آفریقا)

اقلیم سوم: مصر و آفریقه (آفریقا)

اقلیم چهارم: بابل و عراق (آسیا) و ایران

اقلیم پنجم: روم (اروپا)

اقلیم ششم: ترک و یاجوج (آسیا)

اقلیم هفتم: یوماریس و چین (آسیا)^[۶]

ابوریحان بیرونی که بر مکاتب جغرافیایی جهان اسلام و عصر طلایی یونان آشنایی داشت، نظریات خود را چنین ارائه کرده است: «یونانیان را قسمتی است سه‌گانه به خلاف اُنظر سامیان» و آن چنان که بر زمین [مصر] او را دو پاره کردند و آنچه سوی شرق بود به اطلاق ایسیا [یعنی آسیا] نام کردند و آنچه سوی مغرب بود دریای شام او را به دو پاره کرده یکی سوی جنوب نامش لوبیا [یعنی آفریقا] که در او سیاهان و گندم گونان‌اند و دیگر شمال نامش اوربی [یعنی اروپا] و اندر او سپیدان و سرخان‌اند و چون ایسیا در دو پاره شرقی است بسیار بار و چند دو پاره مغربی بود. عراق را و پارس و خراسان از آن جدا کردند و ایسیاء خرد (آسیای صغیر) نام کردند و آنچه بماند ایسیا بزرگ (چین و جایگاه ترکان).^[۷]

اقلیم‌های زمینی در جهان‌شناسی ایرانی، جنبه‌های مابعدالطبیعی پیدا کرده و گویی زمین با ستارگان آسمان پیوند یافته است. میرزا حسن فسایی نوشته است: «هر اقلیمی را ستاره‌ای از سبعة سیاره تربیت کند، آن اقلیم را به آن ستاره نسبت دهند. چنان‌که گفته‌اند، اقلیم اول منسوب به زحل، دویم به مشتری و سیم به مریخ و چهارم به آفتاب و پنجم به زهره و ششم به عطارد و هفتم به ماه».^[۸]

پیش‌تر در سده هشتم هجری حمدالله مستوفی قزوینی این پیوند را چنین تعریف کرده است «بر اطباق آسمان ستارگان آفرید از آن هفت سیارگان‌اند و از ایشان آفتاب و ماه به مرتبه بیشتر آفتاب را روشنی داد که از پرتو آن زمین روشن گشت و جرم ماه از آن مقتبس شد. سیارگان سبعة هر یک بر فلکی از اول تا هفتم و ثوابت را به هشتم جای داد».^[۹]

۲- حد و رسم ایران زمین

خانه بزرگ فرهنگی ایرانیان در اقلیم سبعة به گونه‌ای بیان شده که گاه «همه جهان» به ذهن متبادر می‌شود و گاه یکی از اقلیم‌های چهارم و هفتم و گاه هر دو اقلیم با هم. اقلیم چهارم به آفتاب منسوب است و اقلیم هفتم به ماه و هر دو از سیارگان دیگر ممتازند. نویسنده کتاب *مجمل‌التواریخ و القصص*، حدود ایران را چنین بیان کرده است: «ایران زمین در میان و دیگرها (شش اقلیم یا شش کشور) پیرامون آن و حد ایران که میان جهان است در میان رود بلخ است از کنار جیحون (= ماوراء النهر) تا آذربادگان و ارمنیه (= قفقاز) تا به قادسیه و فرات (= بین‌النهرین یا میان‌رودان) و بحر یمن و دریای فارس و مکران

(= سند) تا به کابل و طخارستان».^[۱۰] اما حمدالله مستوفی در وصف اقلیم چهارم نوشته است که «در وسط است کشور ایران زمین».^[۱۱] بی جهت نیست که این بینش جغرافیایی در شعر و ادب فارسی انعکاس تام یافته و نظامی گنجوی سروده است:

هم عالم تن است و ایران دل اینست کونده زین قیاس نخل
چون که ایران دل زمین باشد اول زن به بودیقین باشد

تاریخ‌نویسان گاه در ذکر ممالک اسلام، ایران‌شهر را مجموعه سرزمین غیرمسلمان‌نشین نوشته‌اند و گاه چون اصطخری عقیده داشته‌اند «هیچ ملک آبادان تر و تمام‌تر و خوش‌تر از ممالک ایران‌شهر نیست».^[۱۲]

نویسنده هفت اقلیم نوشته است: «ایران‌زمین در وسط اقلیم سبعة افتاده، شرقی‌اش ولایات سند و کابل و ماوراءالنهر و خوارزم ... غربی‌اش ولایات روم... و شمالی‌اش ولایات آس و روس... و جنوبی‌اش بیابان نجد است که بر راه مکه واقع شده»^[۱۳] است.

بر پایه اسطوره‌های ایرانی، فریدون، کشور بزرگ خود (= جهان) را «بر سه پسر خود بخش می‌کرد و بر پهناسه قسم کرد، قسم شرقی تور را داد و قسم غربی به سلم را و قسم میانه که بهترین بود و مقام او بود به پسر کهتر، ایرج داد و بدو بازخواندند و «ایران» گفتند».^[۱۴]

در شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، این داستان تاریخی چنین آمده است:

هنفته چون برون کشید از نهان اب سه بخش کرد آفریدون جهان
یکی روم و خاور، دگر ترک و چین اوسم دشت کردان و ایران زمین
تختین به سلم اندرون بنگرید همه روم و خاور مراو راگزید
بفرمود تا لشکری برکشید اگر ازان سوی خاور اندر کشید
به تخت کیان اندر آورد پای ابی خواندیش خاور خدای
دگر تور را داد، توران زمین او را کرد سالار ترکان و چین

یکی لشکری نامزد کرد شاه کشید انگهی تور لشکر به راه
بیاید به تخت می بر نشست اکبر بر میان بست و بکشاد دست
بزرگان مراو کوهر افشانند جهان پاک توران شمش نخوانند
وزان پس چون نوبت به ایرج رسید اسراو پدرش ایران گزید
هم ایران و هم دشت نیزه‌وران جهان تخت شاهی و تلج سران
بدو داد کو را سزا دیدگاه جهان تیغ و مهر و نگین و کلاه

سران را که بدوش و فرسنگ و رای پس او را چه خوانند ایران خدای^[۱۵]

سرزمین ایرانیانی از همان آغاز منزلت اهورایی و تقدس پیدا کرد و به همان سان که نزد اقوام دیگر اماکن ویژه‌ای تقدس یافته‌اند، ایرانیان هم از این موهبت برخوردار بودند و اقلیم‌های آنان با اختران آسمان در پیوند بوده، چنان که مسعود سعد سلمان آورده است:

برسد حکم توبه هفت اقلیم اگر چنین است حکم هفت اختر

در مورد «اثرینه‌وئجه» در وندیداد آمده است:

«نخستین و بهترین زمینی است که من اهورامزدا هستم، آفریده‌ام».^[۱۵] واژه آریا در کتیبه‌های داریوش ظاهراً فقط یک‌بار در ارتباط با ساکنان ایران به کار رفته است. هندیان نیز خود را آریایی و میهن‌شان را آریاورته می‌نامیدند. نام آنان بر رود سرحدی سند نهاده شد و چون «س» هندی مطابق «ه» ایرانی تلفظ می‌شود در زبان فارسی هند همانند سند به شمار آمد و برای هندیان نیز نوعی تقدس مکانی پدیدار شد.^[۱۶]

۳- نظام کشورداری

با تحولات تاریخی، موقعیت جامعه‌ها و نظام مدیریت آنها نیز دگرگونی می‌باید. محمد بن جریر طبری، امام‌المورخین جهان اسلام، نوشته است:

«پیش از پادشاهی کسری، اسپهبدی مملکت که سالاری سپاه بود از آن یکی بود و کسری [انوشیروان] کار این منصب را میان چهار اسپهبد پراکنده کرد که یکی اسپهبدی مشرق بود

که خراسان را توابع بود و اسپهبدی مغرب و اسپهبدی نیمروز که ولایت یمن بود و اسپهبد آذربایجان و توابع که ولایت خود بود که این را مایه نظم مملکت دانست».^[۱۷] همین وضع را ابوحنیفه دینوری بیان کرده است:

«نوشیروان شاهنشاهی ایران را به چهار اقلیم بزرگ تقسیم کرد و حکومت هر اقلیمی را به یکی از معتمدان خویش سپرد. یکی از اقلیم‌ها شامل خراسان و سیستان و کرمان، دیگری شامل اصفهان و قم و بلاد جبل و آذربایجان و ارمنستان، سومی شامل فارس و اهواز تا بحرین و اقلیم چهارم عبارت از سرزمین عراق تا مرزهای روم بود. فرمانداران اقلیم‌های نام‌برده به منتهای درجه شکوه رفعت رسیدند».^[۱۸]

زمانی که ایران مسخر اعراب گردید و به مرور ایرانیان اسلام را پذیرفتند، منطقه‌های متعدد جغرافیایی و قومی ایران یعنی ایالات و ولایات و گاه ساتراپ‌های کهن با تغییراتی نه چندان چشم‌گیر، جنبه‌های حکومتی پیدا کردند و پس از مدتی، از سوی بغداد، حاکمی بر هر یک از منطقه گماشته می‌شد و به مرور قدرت حاکمان محلی، گاه نوعی خودمختاری پدید می‌آورد. در فرآیند وحدت، کشمکش‌هایی را بر پای داشت و گاه سیطره ترکان نوعی وحدت ایجاد می‌کرد و در آن زمان‌ها جامعه در فرآیند آزادی و استقلال تلاش‌های خود نمایان می‌ساخت.

در سراسر تاریخ ایران، بی‌آن که نهادهای حکومتی و سیاسی (پادشاهی ایرانیان یا سلطنت‌های غیر ایرانی) و قلمرو و حاکمیت‌های آنان مطرح باشد، همواره از ایران‌زمین به عنوان یک واحد جغرافیایی مشخص با مردمی برخوردار از فرهنگ و پاره‌فرهنگ‌ها و تمدنی یک‌پارچه و منسجم یاد شده است. به عبارت دیگر در این بخش از جهان فرهنگ - ملت گسترده‌تر از مفهوم حکومت - ملت بوده است.

این امر حتی در سال‌های پیش از مشروطیت در آثار تاریخی و جغرافیایی ایران دیده شده است. به عنوان نمونه به نوشته زین‌العابدین شیروانی به نقل از *بستان‌السیاحه* اشاره می‌شود. زین‌العابدین شیروانی، ایران‌زمین را یک واحد منسجم به شمار آورده که در آن حکومت‌های متعدد وجود دارد. گوید: «چندین طایفه در آن کشور حکومت گذارند و طریق استبداد و استکبار سپارند، اول دولت قاجاریه». وی از هیجده حکومت کوچک و بزرگ یاد کرده که در گوشه و کنار «ایران‌زمین فرهنگی»، «خاطر مترددین و مسافری را به تیشه ظلم و جور تراشند»^[۱۹]

ولادیمیر بارتولد نیز در تذکره *جغرافیای تاریخی ایران* نوشته است: «در موقع تالیف تاریخ ایران باید این حقیقت را در

نظر داشت که ایران از لحاظ مفهوم جغرافیایی نه منطبق با سرزمین است که ایرانیان مثل یک واحد نژادی سکونت داشتند و نه با خطه‌ای که نفوذ تمدن ایران بسط داشته و نه با صفحه‌ای که زبان فارسی یعنی زبان ادبی ایران رواج یافته بود».^[۲۰]

به عبارت دیگر ایران‌زمین یک واحد اجتماعی و فرهنگی است که با تنوع و ویژگی‌های پاره فرهنگی همواره در تاریخ انسجام ملی را به معنای فرهنگی داشته و سلسله‌های گوناگون در آن واحد بزرگ، فقط حکمران بوده‌اند و یگانگی و هم‌آهنگی‌های کارساز و مبتنی بر آن همواره پایدار مانده است.

بدین سان مفهوم که از دوره مشروطیت به این سو اندیشه برخی از متفکران سیاسی ایران را معطوف به خود کرد، در یک معنای سیاسی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، اما به لحاظ فرهنگ و تمدن و رویدادهای گوناگون تاریخی، ایرانیان فقط در چارچوب ایران حکومتی قرار نمی‌گیرند. بسیاری از همسایگان امروز، هم‌خانه‌های ایرانیان در مسیر زمان بوده‌اند و هنوز هم پس از بالکانیزاسیون ملی - اجتماعی و پدید آمدن مرزهای استعماری، پویایی و دینامیسم وحدت و هم‌آهنگی همه آنان برای ساختن ایران آینده - ایران مستقل، ایران مبتنی بر فرهنگ و دموکراسی پایدار و توان‌بخش باقی مانده است.

۴- تعلقات به زمین و مفهوم وطن (- میهن)

طبیعی‌ترین احساس تعلقات زمین به انسان یا تعلق انسان به زمین، در پیوند با تولد و رشد و نمای انسان و کوشش‌های وی برای «خوراک‌یابی» و «خوراک‌سازی» خود و بستگان نزدیک است، یعنی امر تولید و بهره‌برداری از زمین. اما زمین خود به مرور ایام متعلق به انسانی می‌شود که روی آن کار می‌کند و از این طریق زندگی و بالندگی خود را استمرار می‌دهد.

خلق و خوی اجتماعی انسان، موجب هم‌کاری و تعاون بیشتر آنان می‌شود و این خود خصیصه دیگری است که برای انسان‌های نخستین نه تنها امکان کار بهتر و منافع بیشتر را فراهم می‌سازد بلکه در دفاع همگانی به آنان توان‌مندی می‌دهد و به دلیل زیست در گروه‌های تولیدگر و به وجود آمدن روابط خانوادگی و بستگی‌های گوناگون و هم‌آهنگی‌های تولیدی بیشتر و الفت‌های اجتماعی، واحدهای تباری، قبیله‌ای و قومی شکل می‌گیرد و بر پایه عامل‌ها و خصیصه‌های اجتماعی و فرهنگ، مجموعه‌های متعدد آماده یگانگی‌های گسترده‌تری می‌شود و «ملت» که به گونه‌ای ماحصل هزاران سال تحول و تطور و ادغام‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه است، در گستره

تاریخ پدیدار می‌شود. در روند تحولات یاد شده، زمین تعلق ویژه خود را پیدا می‌کند و به عبارت دیگر «ملت»ها زمین خود را پیدا می‌کنند و به آن نام و نشان می‌دهند و گاه آن را «مقدس» می‌دانند و با جهان برین و مابعدالطبیعه مربوط می‌سازند.

با ریشه دوانیدن در سرزمین نیاکان، وطن یا میهن به عنوان خانه بزرگ «ملت» در همین اعصار شکل‌گیری می‌شود. در جامعه‌هایی که زندگی سیاسی و اجتماعی مردم از معرکه‌های جنگی به دور است، حد و رسم مفهوم «میهن» چشم‌گیری زیاد ندارد در حالی که میان ملت‌های در حال نبرد و ستیز و جامعه‌هایی که محل تردد و عبور و مرور اقوام هستند، به هر علت جغرافیایی و فرهنگی، واژه و مفهوم «میهن» روشنایی و بار اجتماعی فزون‌تری را به دست آورده است و سرزمین ایران یکی از بخش‌های مهم جهان است و گذرگاه بسیاری از اقوام و نبردگاه بسیاری از مهاجمان، و معبر اندیشه‌ها و دیانت‌ها و تفکرات گوناگون بستر ساماندهی‌های سیاسی و اجتماعی بوده است و به تحقیق مفهوم «میهن» جایگاه والاتری داشته است.

فریدون آدمیت، از زبان یکی از مبارزان سیاسی عصر قاجاریه آورده است: «وطن چیست؟ آیا خاکی است که روی آن زندگی می‌کنیم؟ نه- وطن میراث ارزش‌های معنوی است که از نیاکان به ما رسیده، یعنی هم دین، هم زبان، هم ادبیات، هم هنر و خلاصه منظومه ارزش‌هایی است که سیمای حقیقی ملت و شخصیت معنوی‌اش را می‌سازد».^[۲۰]

سخن پایانی

زندگی بر دوام تاریخی و سیطره عمومی طبیعت و جغرافیا بر انسان و جماعت‌های انسانی استحکام خلق و خو و خصلت‌های بشری در پیوند با محیط و هم‌نوعان و هم‌زادگان و ایجاد ارتباط‌های ارزشی میان آنان و برقراری هم‌بستگی و الفت، به افراد انسان در جغرافیای زیست شخصی و حیات مادی و پدیدارهای فرهنگی آنان. نوعی هماهنگی و هم‌سویی داده و «تقدس اجتماعی» یا عشق و دوست داشتن طبیعی را در آنان پدید آورده است. از این رو جغرافیای مرز و بوم میهن، انواع افسانه‌ها و اسطوره‌های باستانی و تاریخ‌ساخته‌ای را عرضه کرده که نزد ملت‌های جهان متفاوت است.

برای ایرانیان، «ایران‌زمین» فزون بر معنای جغرافیایی و جهان‌شناسی سنتی، مفهوم میهن و آرمانی دارد و این امر از آغاز تجلی تمدن‌های بزرگ جهانی شناخته شده و بی‌آن‌که ساکنان آن جنبه‌های نژادگرایانه داشته باشند یا بی‌حرمتی به

سرزمین‌های دیگران را ارزش بدانند از سرزمین خود، مفهومی انسانی و حد و رسم یافته «نیاکانی» داشته و از آن پاسداری کرده‌اند.

اکنون نیز که معضلات زیادی در کشور وجود دارد و همسایگان ما در شرق و غرب و شمال و جنوب دستخوش فتنه‌انگیزی‌های ابرقدرتان سلطه‌گر قرار گرفته‌اند، خاموش ماندن صاحبان اصلی این خانه‌های تاریخی به ویژه نسل جوان و چاره‌ساز ایرانی به هیچ‌وجه شایسته فرهنگ، فضیلت و اخلاق مردمی نیست که مشعل‌دار راستی عدالت و آزادی و آزادی بوده‌اند. دریغ است ایران که ویران شود.

کتاب‌نامه:

- ۱- امین احمدزای. هفت اقلیم به اهتمام جواد فاضل (تهران - علمی بی‌تا)، ص ۴ و ۵.
- ۲- مقبول احمد. تاریخچه جغرافیا در تمدن اسلامی، ترجمه دکتر محمدحسن گنجی (تهران - بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ۱۳۶۸)، ص ۸-۷.
- ۳- مقدمه قدیم شاهنامه، خطابه میرزا محمدخان قزوینی در هزاره فردوسی (تهران - دنیای کتاب، ۱۳۶۲)، ص ۶۷-۱۶۶.
- ۴- مجمل التواریخ و القصص، به اهتمام ملک‌الشعراى بهار (تهران - رضائی، ۱۳۱۸)، ص ۲۷۶.
- ۵- مستوفی قزوینی، حمدالله. تذهبه‌القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی (تهران - طهوری، ۱۳۳۶)، ص ۱۹.
- ۶- مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین. التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران - انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)، ص ۳۲-۳۱.
- ۷- بیرونی، ابوریحان. التفهیم لاولیل صناعه التنجیم، به اهتمام جلال‌الدین همایی (تهران - انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲)، ص ۹۷-۱۹۴.
- ۸- فسایی، میرزا حسن. فارسنامه ناصری (تهران - بی‌نا، ۱۳۴۰)، گفتار دوم، ص ۱۲ و ۱۳.
- ۹- مستوفی قزوینی حمدالله. تاریخ‌گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی (تهران - امیرکبیر، ۱۳۳۹)، ص ۱۵.
- ۱۰- مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۷۸.
- ۱۱- تزهه‌القلوب، ص ۲۰.
- ۱۲- اصطخری، ابراهیم. مسالک و ممالک به اهتمام ایرج افشار (تهران - انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸)، ص ۵.
- ۱۳- هفت اقلیم، ص ۲-۱۰۱.
- ۱۴- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. شاهنامه، به اهتمام ژول مول (تهران - سازمان کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۵)، جلد اول، ص ۷۷.
- ۱۵- وندیداد، ۵۱.
- ۱۶- بارتولد، ولادیمیر. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، اهتمام حمزه سردادور (تهران - توس، ۱۳۵۸)، ص ۸-۷.
- ۱۷- طبری، محمدبن جریر. تاریخ‌الریسل و الملوک ترجمه ابوالقاسم پانیزه (تهران - بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۲)، جلد دوم، ص ۶۴۶.
- ۱۸- دینوری، ابوحنیفه. اخبار الطوال، ترجمه صادق نشات (تهران - بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)، ص ۷۲.
- ۱۹- شیروانی، زین‌العابدین. بستان‌السیاحه (تهران - بی‌نا، ۱۳۱۵ ق)، ص ۱۵۴-۱۵۶.
- ۲۰- آدمیت، فریدون. فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران (تهران - پیام، ۱۳۵۵)، ص ۲۲۸.

نگاهی به تاریخ تجزیه‌ی ایران - حقوق ایران در دریای مازندران

دکتر هوشنگ طالع

آنچه در پی می‌آید متن ویراسته‌ی سخنرانی دکتر هوشنگ طالع، پژوهشگر تاریخ و فرهنگ ایران، در همایش «ایران ورجاوند» (بزرگداشت شادروان دکتر پرویز ورجاوند) است که دوم امردادماه به‌کوشش دیده‌بان یادگارهای فرهنگی ایران در دانشگاه علوم پزشکی تهران - تالار پور سینا - برگزار شد. ایشان در شروع سخنانشان ضمن اشاره به خاستگاه فکری دکتر ورجاوند این‌گونه از آن شادروان یاد کردند: «دکتر پرویز ورجاوند این سرافرازی و نیک‌بختی را داشت که زندگی را با اندیشه‌ای که آغاز کرده بود، پی گیرد و با همان آرمان و در راستای همان اندیشه و راه، به پایان زندگی برسد».

شکست کوچکی به ارتش ایران، قرارداد گلستان به ایران تحمیل شد که به موجب آن ۱۴ ایالت و ولایت از ایالت‌ها و ولایت‌های هفده‌گانه‌ی قفقاز یعنی گنجه، قراباغ، شکی، شیروان، قبه - که متأسفانه دستگاه‌های ایرانی از آن با عنوان قبله نام می‌برند - بادکوبه، داغستان، گرجستان، محال شوره‌گل، آچوق‌باشی، گروزیه، منگریل، آبخاز و بخشی از سرزمین تالش از ایران جدا شد.

روس‌ها - با هم‌کاری و هم‌دلی انگلیسی‌ها - اجازه ندادند که مرزهای تالش قطعی شود و این امر سبب جنگ‌های دوره‌ی دوم ایران و روس شد که ۳ سال به درازا کشید. گرچه ایرانیان در ۳ هفته‌ی نخست نبرد، همه‌ی آنچه را که طی ۱۰ سال جنگ و در اثر تحمیل قرارداد گلستان از دست داده بودند، توانستند باز پس گیرند اما زور روسی و تزویر انگلیس دوباره قرارداد ترکمانچای را بر ما تحمیل کرد و در اثر آن ایالت‌های دیگر قفقاز هم از دست رفت. بنا بر این نه تنها ایالت ایروان و نخجوان و بخش‌های باقی‌مانده از تالش را از دست دادیم، کاپیتولاسیون و یا قضاوت کنسولی را بر ما تحمیل کردند و مالکیت و حاکمیت ایران بر دریای مازندران نیز محدود شد.

پس از اشغال همه‌ی قفقاز روس‌ها نایب‌السلطنه‌ای برای قفقاز تعیین کردند و آنچه را که به طرف جنوب کوه‌های قفقاز بود، ماورای قفقاز نام نهادند و آنچه را که در شمال کوه‌های قفقاز بود، همه را ضمیمه‌ی خاک روسیه کردند.

تجزیه‌ی افغانستان

دولت بریتانیا بر آن بود تا آن‌جا که می‌تواند ایران را تضعیف کند، زیرا توانسته بود جای پای خود را در هندوستان تقویت



تجزیه‌ی شمال ایران

در سال ۱۱۸۲ خورشیدی (۱۸۰۳ میلادی) روس‌ها تجاوز به سرزمین‌های ایرانی را آغاز کردند. نخست شهر گنجه را اشغال کردند و در درازای ۱۰ سال جنگ که تا سال ۱۱۹۲ خورشیدی (۱۸۱۳ میلادی) ادامه داشت و دولت و ملت ایران فداکاری‌های بزرگی به خرج دادند، سرانجام وقتی شمشیر روسی کارگر نشد، تزویر و خیانت انگلیسی به یاری آنها شتافت و در نتیجه بر اثر

کند و به یاد داشت که نادرشاه افشار به چه آسانی توانست همه‌ی هندوستان را به حاکمیت خود درآورد. بنا بر این انگلیسی‌ها دست‌اندرکار ساختن مانعی میان ایران و هندوستان شدند. نخست، شکست‌های ایرانیان را نزد مردم افغانستان کنونی بزرگ‌نمایی کردند و با پرداخت رشوه، شماری از امیران محلی را به سرکشی برابر دولت مرکزی واداشتند.

محمدشاه به هرات لشکرکشی کرد اما در لحظه‌ای که کار هرات تمام شده بود، دولت انگلیس رابطه‌اش را با ایران برید و اعلام کرد که اگر ایران از آن حدود خارج نشود، در حکم جنگ با دولت انگلیس است. دولت روسیه که تا آن زمان از دولت ایران پشتیبانی می‌کرد، وقتی عزم قاطع انگلیسی‌ها را دید، برای تلافی یاری‌های انگلیس در تجزیه‌ی قفقاز، حمایتش را از ایران دریغ کرد و مسأله‌ی هرات هم‌چنان به همان شکل باقی ماند. این داستان تا دوران ناصرالدین‌شاه ادامه داشت. دولت ایران بارها به هرات لشکر کشید و آن‌جا را آزاد کرد. در پی آن به نام شاهنشاه خطبه خواندند و به نام دولت ایران سکه زدند. اما انگلیسی‌ها برای آن‌که ایران را از اعمال حاکمیت بر افغانستان بازدارند به جنوب ایران لشکرکشی کردند، بوشهر را اشغال کرده و وارد اروندرود شدند. هم‌چنین خرم‌شهر و اهواز را گلوله‌باران کردند و دولت ایران مجبور شد «قرارداد پاریس» که جدایی ایران و افغانستان را در پی داشت، بپذیرد.

البته باید یادآور شوم که پایتخت دولت ایران در آن روز در تهران قرار داشت و اگر در آن روز، پایتخت در هر منطقه‌ای دیگر بود آن‌جا نام ایران را به خود می‌گرفت.

جداسازی بخشی از بلوچستان و سیستان

به دنبال تحمیل قرارداد پاریس انگلیس‌ها بر آن شدند که منطقه‌ی جنوب افغانستان تا دریا را هم تصاحب کنند، برای این که حایلی کامل به دور ایران بکشند. به بهانه‌ی کشیدن خط تلگراف از بوشهر به هندوستان مأموران نظامی خود را در لباس کارشناسان تلگراف به این منطقه فرستادند و یکی از خان‌های محلی را به عنوان امیر کلات تقویت کردند و در فرمان‌هایی که نوشتند او را امیر کلات نامیدند و برایش حقوق ماهانه مقرر کردند و او را به سرکشی بر علیه دولت ایران واداشتند و سپس به عنوان نماینده‌ی امیر کلات برای تحدید حدود به ایران مراجعه کردند. در آن زمان دولت ایران به دلیل شکست‌های بسیار، به کلی توان مبارزه و رویارویی خود را از دست داده بود. از این‌رو، با وجودی که بسیاری از دولت‌مردان به ناصرالدین‌شاه یادآور شدند که طرف ما، خان بلوچستان نیست بلکه انگلیسی‌ها

هستند، اما وی به ناچار قرارداد را امضا کرد و در نتیجه‌ی آن، این بخش از سرزمین ایران جدا شد. سپس انگلیسی‌ها به آنجا نیرو وارد کردند و آن را «بلوچستان انگلیس» نام نهادند. آن‌ها پس از آن‌که به نیرنگ دولت بریتانیا شبه‌قاره‌ی هند به چند پاره تقسیم شد، «بلوچستان انگلیس» را به دولت پاکستان هدیه کردند. به دنبال آن انگلیسی‌ها به افغانستان نیرو وارد کردند و با تحمیل چند قرارداد، آن‌جا را به تحت‌الحمایه‌گی خود در آوردند و امیر کابل را تطمیع کردند تا در سیستان برابر ایران سرکشی کند. بنابراین باز هم دولت ایران را زیر فشار قراردادند و از سیستان بزرگ که مهد تمدن ایران بود ۸۵ درصد جدا کردند و به دولت افغانستان که زیر سیطره‌ی خودشان بود، دادند. امروز فقط ۱۵۰۰ کیلومتر از سیستان در خاک ایران باقی است و ۸۵ درصد آن در افغانستان قرار دارد. سرانجام نوبت روس‌ها رسید. پس از آن که هرات را از ایران جدا کردند راه مناطق شرقی بر روی دولت ایران بسته شد و تنها راه مرو باقی ماند که راهی بیابانی، خشک و بی‌آب‌و‌علف و هم‌چنین برای حرکت نیروهای بزرگ، دشوار بود. از این‌رو، روس‌ها بدون برخورد با مانعی در میان سال‌های ۱۲۳۹ تا ۱۲۶۰ خورشیدی (۱۸۶۰ تا ۱۸۸۱ میلادی) امیران محلی آسیای میانه یا خوارزم و فرارود را که همگی به نحوی وابسته به دولت ایران بودند در هم شکستند. سرانجام در سال ۱۲۶۰ (۱۸۸۱) دولت ایران



مجبور شد وضع موجود را به رسمیت بشناسد و رود اترک را مرز میان ایران و شوروی قرار دهد.

تجزیه‌ی بحرین

البته تجزیه‌ی ایران تا به این‌جا متوقف نشد به گونه‌ای که در سال ۱۳۴۹ با تصمیمی که حتا از نظر قانون اساسی مشروطیت نیز قانونی نبود، بحرین که استان چهاردهم ایران به شمار می‌رفت، از ایران جدا گردید. گفتنی است جدا شدن بخشی از ایران مستلزم قانون بود و باید در قالب لایحه و یا طرح در مجلس شورای ملی مطرح می‌شد و سپس به امضای شاه می‌رسید اما این تصمیم چنین روالی را طی نکرد و بدین‌سان بر ادعای چندین و چند هزار ساله‌ی ایران خط بطلان کشیدند و بحرین را که کلید سلطه بر خلیج فارس بود، به ظاهر در اختیار انگلستان، ولی در واقع در اختیار آمریکا قرار گرفت. آمریکا، امروز بدون پایگاه‌های دریایی بحرین امکان حضور و سلطه بر این دریا را نداشت و شاید اگر حضور ایران بر بحرین عینیت پیدا می‌کرد، صدام حسین به این راحتی نمی‌توانست امیران کنار خلیج فارس را با خود همراه کند و از آنها این همه کمک مالی برای جنگ «ایران بر باد ده» به‌دست آورد. از همه مهم‌تر آن‌که فلات قاره‌ی ما اکنون در میانه‌ی خلیج فارس است در حالی که آن روز فلات قاره‌ی ما، که در بردارنده منابع نفتی و گازی عظیم است، در چند کیلومتری خاک عربستان سعودی و قطر قرار داشت.

مسأله‌ی دریای مازندران

در دوران خاتمی هنگامی که از سوی عارف، معاون وی، دستورالعمل کاربرد «نام دریای خزر» به جای «دریای مازندران» به وزارت‌خانه‌ها ابلاغ شد، شادروان دکتر ورجاوند به ایشان نامه‌ای نوشت و در مقاله‌ای به این امر اعتراض کرد و به حق گفت: «گر چهار کشور دیگر ساحلی این حرف را بزنند، جای گله ندارد ولی چرا ایران». با مراجعه به تاریخ می‌بینیم نام این دریا از ابتدا، خزر نبوده. هم‌چنین در سال ۱۳۵۳ وقتی هویدا، نخست‌وزیر وقت، با بخش‌نامه‌ای کاربرد نام «دریای مازندران» را ممنوع کرد، بسیاری بخش‌نامه را پاره کردند و به سطل آشغال ریختند ولی به هر حال بخش‌نامه‌ی دولتی بود.

بر پایه‌ی دو قرارداد ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰، مالکیت و حاکمیت نیمی از دریای مازندران با دولت ایران است یعنی مالکیت و حاکمیت آن میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مشاع است. حتا در هنگام امضا قرارداد ۱۹۴۰ در تهران، که



امضاکننده‌ی آن سفیر دولت شوروی در ایران بود، طی نامه‌ای از وزیر امور خارجه‌ی ایران درخواست کرد تا اجازه داده شود این دریا را به نام «دریای ایران و شوروی» بنامند - نه دریای «شوروی و ایران» - که وزیر امور خارجه‌ی ایران نیز در پاسخ به نامه‌ی ایشان، با این درخواست موافقت می‌کند.

با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱، ۱۵ جمهوری بر پهنه‌ی این سرزمین تشکیل شد که چهار تا از آن‌ها دارای کرانه در دریای مازندران هستند. شایان ذکر است که تمامی کشورهای ایجادشده بر پهنه‌ی شوروی سابق بر پایه‌ی قرارداد آلمآتی و مینسک پذیرفته‌اند که میراث‌خوار دولت شوروی هستند و در نتیجه، همه‌ی قراردادهای آن را محترم شمرده و بدهی‌های آن را نیز قبول دارند. حال چگونه است که دولت جمهوری اسلامی در آن تردید دارد؟ و نماینده‌ی ایران در گفت‌وگوهای دریای مازندران سخن از ۲۰ درصد می‌زند؟

اما باید بدانند همان‌گونه که نام تمام دولت‌مردان دست‌اندرکار و نیز کسانی که در مجلس شورای ملی به تجزیه‌ی بحرین از ایران رای دادند در کارنامه‌ی سیاه ملت ایران به ثبت رسیده، امروز نیز اگر بخواهند از حق ۵۰ درصدی ایران بر دریای مازندران گذر کنند، در حکم تجزیه‌ی ایران خواهد بود و باید مجلس شورای اسلامی به این تجزیه رای دهد. چون به این سادگی‌ها نمی‌شود تنها با یک گفت‌وگو و نشست و برخاست ساده، از زیر این موضوع شانه خالی کرد و با یک موافقت‌نامه و رایزنی، حق مالکیت ۵۰ درصدی ملت ایران را بر دریای مازندران نادیده گرفت.

نگاهی به پرونده ملی سد سیوند

دکتر محمدعلی دادخواه

آن چه در پی می آید متن ویراسته‌ی سخنرانی دکتر محمدعلی دادخواه است در همایش ایران ورجاوند

اعراب و آن تخاصم عظیم بوده است. پس از آن نیز در زمان عمر، اعراب دوباره آمدند و ایرانیان در همین پل به مضاف آنها رفتند؛ اما آنها شهر را فتح کردند و بزرگترین آتشکده‌ی شهر را به مسجد تبدیل کردند؛ مسجدی که اکنون به‌عنوان مسجد جمعه‌ی اصفهان معروف است. این پل باز هم برای شما سخن می‌گوید، اعلام می‌کند هنگامی که مغولان آمدند در کنار پل، آن چنان رود خونی جاری شده بود که تا یک هفته رنگ آب قرمز بود. این پل می‌گوید: هنگامی که اشرف افغان شهر را گرفت و اعلام کرد همه در مقررات مذهبی فقط به‌گونه‌ایی که او اعلام می‌کند، رفتار کنند؛ علی‌رغم این که خود شراب هم می‌خورد، چگونه وضع شهر را دگرگون کرد، تا نادر آمد و آنها را برفکند. این پل سخن‌های بسیاری دارد و از جمله آن که در ۲۸ مرداد ملی‌گرایان به‌علت جدا شدن از نیروهای اهریمنی، در آنجا پایگاهی ساخته بودند که بعدها کسانی که معتقد به یک حکومت ملی بودند، اعلامیه‌های خود را در آنجا پخش می‌کردند.

این پل نماد یک میراث فرهنگی است که چند نسل را به هم پیوند می‌زند و بیان می‌دارد در طول سالیانی که بر او گذشته، چه دیده‌اند، چه گفته‌اند و چه کرده‌اند.

نمونه‌هایی از این دست بسیار است. لذا میراث فرهنگی در یک جمله، آن چیزی است که هویت و همانی و چگونگی ما را علی‌رغم تعدد و فارغ از مذهب و عقیده و موقعیت اجتماعی و یا دیگر مزایایی که امکان دارد رخ بدهد، می‌سازد و ما را به سرزمین مان پیوند می‌دهد و علاقه‌مند می‌کند.

در نتیجه هر هجومی، اعم از هجوم‌های فکری یا فیزیکی، پیوندی ناگسستنی برای این سرزمین به ارمغان می‌آورد.

متأسفانه به‌علت عدم شناختی که برخی از مدیران میراث فرهنگی داشتند، ترویج چگونگی پاسداری از این میراث از یادها رفته است تا جایی که ما می‌بینیم همین امروز که من با شما سخن می‌گویم وزارت راه در ۵۰۰ متری نقش‌رستم طرح عبور قطار شیراز را ریخته است و علی‌رغم اعتراض ما که می‌گوییم که امکان این راه در آن طرف هست، می‌گوید هزینه‌اش فزون تر

کسانی که سخنانی خلاف این مطلب می‌گویند، به‌راستی روشن می‌سازند که تاریخ را نمی‌دانند و با تاریخ بیگانه‌اند. شهریار، شاعر آذری هنگامی که می‌خواهد پیوند و یک‌پارچگی این سرزمین را در پهنه‌ی ادب پارسی نشان دهد، می‌سراید که:

پیش در شیخ بهایی یک طرف / دست بر سینه نایی یک طرف

سعدی آن گوشه قیامت می‌کند / وصف آن رخسار و قامت می‌کند

می‌کشد خیم خمری به دوش / بر شود فریاد فروسی که نوش!

نظم مجلس، بانظامی داده‌اند / جام پی‌مودن به جامی داده‌اند

خواجیه بازار خوش و آواز خوش / خوش فکنده شوری از شهنواز خوش

صائبانامک خوش آمد می‌زند / یاری شیخ شبرتری کند

عمیق آواز بخارا داده است / لیمویش تلای صدر داده است

هم به آن قرآن که آن راپاره سی است / شومی، قرآن شعرپاری است

اصولاً بحث بر سر چیستی میراث فرهنگی است. میراث فرهنگی چیست که این همه مجادله بر سر آن می‌کنیم و برای حفظ و حراست آن پا می‌فشاریم و اعلام می‌کنیم که هویت ما بستگی تمام به آن دارد؟ اگر تاریخ را رها کردیم، چه چیزی هویت ما و تاریخ ما را به گذشته و آینده اتصال می‌دهد؟

اگر یک‌بار گذرتان به زاینده‌رود افتاده باشد، چندین پل در منظر شماست. قدیمی‌ترین پلی را که می‌بینید، پل جی یا پل شهرستان است که انوشیروان به‌دستور بزرگ‌مهر بنیاد نهاد؛ چون راهی برای عبور به این طرف رود در شهر نبود. حال این پل با شما سخن می‌گوید. چه می‌گوید؟ می‌گوید شاهد حمله‌ی

رسمی وارد آید، علاوه بر مجازات انتظامی مکلف به جبران خسارات صاحبان اسناد هم هستند. اکنون صاحب سند کیست؟ ملت ایران.



ملت امروز و دیروز و فردا و همه‌ی کسانی که در طول تاریخ آمده‌اند، میراث‌داران پاک‌نهادی هستند که اکنون به نگاه‌بانی امانت بزرگی که در دستان ماست به اعتراض برخاسته‌اند که این سند، شناسنامه‌ی ایران است. شناسنامه‌ی کسانی که در این مرز و بوم زیستند و ماندند و هیچ مُلک دیگری را برنگزیدند.

تاریخ حتماً قضاوت می‌کند درباره‌ی کسانی که در این مورد به داوری نشسته‌اند؛ البته من ناامید نیستم، زیرا در دو پرونده‌ی قبلی؛ یکی پرونده‌ی نقش جهان، قاضی شرافت‌مند و بزرگواری، زیر فشارهای متعددی که خودش اعلام کرد، حکم به تعدیل برج جهان‌نما داد و دیگری پرونده‌ی چهارباغ است که بزرگواری از مهندسان اثبات کرد که عبور مترو برای کاخ هشت‌بهشت و برای بازارچه و دیگر بناها مضر است. در هر صورت من امیدوارم با حمایت افکار عمومی، هدایت دادگاه و رعایت اصول و با توجه به موازین غیرقابل انکار حقوق بشر، سیوند حفظ شود.

هنگامی که خبر ملامت‌بار و حسرت‌آور از دست دادن ورجاوند به من رسید سخت افسرده شدم که روزگار دیگر این فرصت را به‌من نخواهد داد تا از آن دریای پرخروش، لعل به دست آورم. بی‌گمان یاد آن بزرگوار پیوسته در نظر اهل علم و وطن‌دوستان گرمی و ارجمند زنده خواهد ماند. انسانی که عمر پُربرکتش را در راه اعتلای تمدن، فرهنگ و ادب ایران‌زمین سپری کرد. بدون هیچ غلّو و گزافه‌گویی باید گفت فرهنگ ایران‌زمین یکی از ارادتمندان فاضل و خدمت‌گزاران صادق و

است مثل این که نمی‌داند پای‌بندی و پیوست این ملت بسیار ارزشمندتر از آن است که تومانی چند، طرحی را ارزان‌تر کند. جای نگرانی است وقتی برای بدیهیات مسلم باید عارض دادگستری شویم و لایحه و شکواییه بنویسیم. البته چندان هم ناامید نیستیم، چون اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه در خصوص استعلامی که دادستان و دادگستری کرده و حفظ میراث فرهنگی را در زمره‌ی حقوق بشر ندانستند، پاسخی شایسته داده است. اگر دادستان فرصت داشتند که یک‌بار ۳۰ ماده‌ی اعلامیه جهانی حقوق بشر را تروق کنند، حتماً به ماده‌ی ۲۷ برخورد می‌کردند که میراث فرهنگی را در زمره‌ی حقوق بشر قرار داده است. در هر صورت اداره حقوقی اعلام کرده است که: «امر به معروف و نهی از منکر در زمره‌ی حقوق اجتماعی انسان‌هاست» و تعداد ۴۳۵۲ نفر موکل من که نسبت به ایجاد سد سیوند در دره‌ی بلاغی معترض هستند، برای امر به معروف و نهی از منکر، به دولتیان هشدار دادند تا بدانند، پای در کدام چاه نهاده‌اند؛ زیرا ارزش سیوند فقط از منظر تاریخی نیست، بلکه به دلایل متعددی ارزش‌مند است.

نجات سیوند، نجات تاریخ است؛ چون پاسارگاد محدوده‌ای است که به ما می‌گوید: در قرون متمادی چه بر این سرزمین گذشته و چگونه ۵۳۹ سال پیش از میلاد، کوروش بزرگ نخستین منشور حقوق بشر را برای حفظ روابط انسانی نوشت که خاستگاه تاریخی آن، همین دره‌ی بلاغی است که والتر هینتس که حدود ۶۴ سال پیش از آلمان در پی کاوش خاستگاه تمدن بشری به ایران آمد، در آنجا نشست و تحقیق کرد.

امیدوارم بازپرس محترم شعبه‌ی ۹ دادگاه کارکنان دولت که پرونده‌ی سیوند هم‌اکنون در دست وی است، نسبت به این موضوع توجه کنند؛ که حداکثر باید ظرف ۱۰ روز نسبت به آن اقدام رسمی شود که بدون ابلاغ، قابل اجراست. اما متأسفانه از اسفند ۸۵ تاکنون پرونده‌ی ما فرومانده است.

سیوند به این دلیل نیز معتبر است که بیش از ۵ هزار اصله درخت ایرانی - تورانی در آن جاست که مشابه آن را در هیچ‌کجا نمی‌توان یافت. این اعلام من نیست، اعلام وزارت کشاورزی است و با توجه به قانون مدنی ما سند رسمی است و دادگاه در برابر یک سند رسمی قرار گرفته است.

ماده‌ی ۷۳ قانون ثبت می‌گوید: قضات و دیگر مأمورانی که در اعتبار دادن به اسناد ثبت‌شده استنکاف نمایند، در محکمه‌ی اداری و یا انتظامی تعقیب می‌شوند و چنان‌چه به‌علت این تخلف قضات و دیگر مأموران رسمی ضرر به صاحبان اسناد

یادش بایدارورایش پر حرو باد!

پرتو پرویز ورجاوند در حساس‌ترین موقعیت‌های تاریخی این مرز و بوم گرمی‌بخش و روشنی‌ده محفل‌های سرد و راه‌های تاریخ بود. او که با ایمانی راسخ به پویایی تمدن این سرزمین رهسپار عمر خود گشته بود، با عشقی وصف‌ناپذیر از میراث گران‌بار و کهن‌سال مرز و بوم نیاکانش به دفاع می‌پرداخت. او از دیرهای دور در این راه گام نهاد و با اندوخته‌ای از آموخته‌های مدرن از فرانسه به ایران بازگشت تا بتواند از دانسته‌هایش در میهنش بهره جوید و با تابشش راه را روشن دارد و با آگاهی‌اش صلا دهد تا راه از چاه بازشناخته شود. ما باید میراث این پیر فرزانه و أسوهی مقاومت و عشق و حلم و علم را گرامی داریم.

تاریخ ایران هرگز از یاد نخواهد برد که نخستین دولت‌مردی که در آشفته‌گی و درهم‌ریخته‌گی طوفان انقلاب، به‌پا خواست و مجامع بین‌المللی را نسبت به ارزش‌های ارجمند میراث فرهنگی آگاه ساخت، پرویز ورجاوند بود. او که مسؤولیت وزارت فرهنگ و هنر دولت موقت را به عهده داشت با توش و توان در خوری در راه ثبت تخت‌جمشید، میدان نقش‌جهان و آتشکده‌ی آذرگشسب در فهرست میراث فرهنگی گام برداشت و این آثار را در یونسکو به‌ثبت رساند. این اقدام به‌جا و شایسته، عامل آن شد که ایران در حفاظت معاهده‌ی ۱۹۶۳ قرار گیرد که در جنگ صدام علیه ایران، این شناسه‌های باستانی در زمره‌ی موارد مورد حمایت جهانی قرار گیرد و صدامیان نتوانند به آن یورش برند.

البته این تنها مختصری از گوشه‌ی زندگی و تلاش مردی است که با بی‌مهری‌های بسیار مواجه شد و پس از مسؤولیت وزارت، راهی زندان اوین شده بود. او که بارها از سوی مجامع ملی و تحقیقاتی جهان دعوت شده بود تا رحل اقامت در آن‌جا گزیند و عافیت‌طلبی پیشه کند با چراغ پرفروغ اندیشه‌اش خاک گرم کویر و آب شور دریای مازندران را از تجلیل و تجمیل فرهنگ برتر دانست. درست یک هفته پیش با وی راهی دادسرای کارکنان دولت شدیم تا به پاسخ بازپرس شعبه‌ی ۳ آن دادسرا بنشینیم. او که دل‌مشغولی‌اش ایران، اندیشه‌اش تمدن و کاروبارش فرهنگ این سرزمین اهورایی بود، پای می‌فشرد که مرا نزد دیگر بازپرس مقیم آن دادسرا که پرونده‌ی سیوند در آن‌جا مطرح و در حال رسیدگی است رهنمود سازید، که وی یکی از شاکیان آن پرونده بود و از مخربان تنگ‌بلاغی و مستببان سیوند گلایه داشت.

با پای خسته آمد ولی افسوس که فرصت گفتن به وی ندادند و فرصت شنیدن فراهم نشد.

اندیش‌مندان عاشق خود را از دست داد که بعید است تا سالیان سال کمبودش جبران شود؛ حتماً رحمت‌خدایی بر اوست. زیرا کسی که هادی افراد و عاشق وطن و عاقل به‌خیر باشد از نظر الاهی مورد رحمت است. دریغ و درد که نمی‌توان از ورجاوند، خادم پرتلاش این سرزمین که پیوسته در اندیشه‌ی این آب و خاک بود سخن گفت و از دردها و زجرهای او که تا آخرین لحظه‌ی حیات هم، جراحت‌شان التیام نیافت سخن به میان نیاورد. مردی که قرار بود در صورت حیات تا سه روز دیگر خود را به زندان معرفی کند.

آن‌چه تاریخ ما نشان داده این است که: انسان‌هایی که نگهبان فرهنگ ملی بوده‌اند، در یاد و دل مردم این سرزمین همیشه زنده و پاینده مانده‌اند. ورجاوند بر این عقیده بود که زندگی، مبارزه است و در تمام مراحل حیات، لحظه‌ای در جنگ و گریز با ناهلان و بی‌خردان صحنه را خالی نگذاشت؛ اکنون که ایران یک دوست بزرگ و ارزشمند خود را از دست داده جا دارد با تعمق در اندیشه‌های تابناک او پیام او را بیابیم و راه او را پیوییم.

در این‌که مرگ حتماً به ما برخورد خواهد کرد جای شک نیست، اما برخی از دانشمندان، عاقل‌ترین و عاقبت‌اندیش‌ترین آدمیان با میراث حکیمانه و سخنان پرمغز و قوه‌ی تشخیص چنان بنیانی از خویش به‌جای می‌گذارند که در رفتن‌شان حیات معنوی و فکری ایشان ادامه خواهد یافت. آن بزرگ‌مرد عمری را به نیک‌نامی به سر برد و یادگار ارزش‌مندی از خود به‌جای گذاشت.

ارادت من به وی بدین سبب تقویت می‌شود که او مظهر صداقت، صفای محض و عاشق خستگی‌ناپذیر تمدن پویا و فرهنگ شاد و صلح‌آمیز ایران بود و در واقع مقالات ادبی و سیاسی آن بزرگوار از دست رفته، صریح، فصیح و بلیغ بود. او مرد دانش، سیاست و سرمایه‌ی ملی و اجتماعی ایران محسوب می‌شد. در زمره‌ی گوهرهای گران‌بهای است که در گروه پژوهش‌گران و کاوش‌گران فرهنگ و تمدن این سرزمین کمتر نظیر او را می‌توان یافت. از نظر خصایص شخصی، مردی مؤقر، خوش‌خوی و نیک‌مظهر و بسیار مقید به نظم و ترتیب بود. دریغ آمد که این فضل وی را ناگفته بگذارم که در هر محفلی میدان را به جوانان می‌سپرد تا بتوانند بالیده شوند و جایی باز کنند.

مردی که عمر خود را وقف خدمت به فرهنگ و ترویج آن کرده و یادگارهای گران‌سنگی را به یادگار گذاشت. کارنامه‌ی درخشان و بی‌لک زندگی او بهترین گواه و شاهد این مدعا است.

شیر و خورشید سرخ ایرانی را بازگردانید

دکتر کوروش نیکنام

دکتر کوروش نیکنام، نماینده‌ی زرتشتیان در مجلس شورای اسلامی در نطق پیش از دستور خود در نهم خردادماه، ضمن اشاره به بخشی از دغدغه‌های جامعه‌ی زرتشتی ایران، به برخی نگرانی‌های ملی نیز پرداخت؛ از جمله نشان شیر و خورشید، کهن‌ترین نماد ایرانیان. از آنجا که پایگاه اطلاع‌رسانی این نماد را از ارزشمندترین میراث‌های معنوی جامعه‌ی بزرگ ایرانی می‌داند، این بخش از سخنان دکتر نیکنام را در پی آورده‌ایم.



شورای اسلامی، آقای دکتر حداد عادل دستور دهند تا پیکر زیبای شیر بالای ستون‌های ورودی مجلس قدیم در میدان بهارستان را که نماد پیروزی و شجاعت و غرور است دوباره بر جای خود قرار دهند و پیشنهاد دوم این‌که سازمان حفاظت از محیط زیست، تعدادی از شیرهای نژاد ایرانی را که هنوز در کشور هندوستان به سر می‌برند، به جنگل‌های حفاظت شده بازگردانند.

خورشید نیز نماد ایزد مهر ایرانی است، نگاره‌ی خورشید و گردونه‌ی مهر در یادگارهای کهن به‌دست آمده، فراوان دیده می‌شود. ایران شاعران و نویسندگان ایرانی نیز بارها و بارها از شیر و هم‌چنین خورشید در نوشته‌های خود یاد کرده‌اند. اگرچه پس از حمله‌ی اعراب، بسیاری از یادگارهای ایرانی از بین رفت اما نماد شیر و خورشید هم‌چنان هویت خود را نگاه داشت، نخستین نشان شیر و خورشید پس از اسلام مربوط به بشقاب لعاب‌داری است که در شهر ری کشف شده است پس از حمله‌ی مغول نیز نشان شیر و خورشید بر روی سکه‌ها

«... سخن دیگر این‌که، نشان شیر و خورشید یکی از کهن‌ترین نمادهای ملی ایرانیان است، نگهداری این نماد در گذر هزاره‌ها نشانه‌ی ارزش آن نزد نیاکانمان بوده است. یادگارهای به‌دست آمده از دو نماد خورشید و شیر، هر کدام جداگانه به‌اندازه‌ی برجسته است که بی‌گمان از ارزش ویژه‌ی این دو نماد در فرهنگ و باورهای گذشته‌ی ایران سخن می‌گوید. شیر ایرانی تا چندی پیش و هم‌زمان با مشروطیت در بیشه‌های ایران و به‌ویژه در شهرهای مناطق فارس و خوزستان می‌زیسته است اما نسل آن به دلیل شکار بی‌رویه از میان رفته است. شیر ایرانی در هر دورانی نشان شجاعت، دلیری و غرور بوده است که همواره در نقش برجسته‌ها، سفال‌ها، اشیای فلزی، نشان‌ها و مهرها به یادگار مانده است. هر چند شیر در ضرب‌المثل‌های ایرانی به پادشاه جنگل معروف شده است ولی بی‌گمان مربوط به پادشاهان طاغوتی گذشته ایران نبوده است که در کنار برخی از معماری‌ها، تندیس شیر را با بی‌مهری حذف کرده‌اند.

پیشنهاد اول این است که فرنشین (رییس) فرزانه‌ی مجلس

وجود داشته با این تفاوت که به جای پرتوهای خورشید با طراحی ویژه‌ای واژه رسول... در آن دیده می‌شود. شیخ جنید، جد صفویان که فردی مذهبی بود نشان شیر و خورشید را پذیرفت و از زمان شاه عباس صفوی این نماد به عنوان نشان رسمی حکومت انتخاب گردید.

در زمان صفویان، سلاطین عثمانی نشان ماه را برای خود برگزیدند و از آن زمان نماد شیر و خورشید در برابری با هلال ماه عثمانی، بیش از پیش ارزش یافت، آقامحمدخان قاجار نیز به سفارش مشاورانش که این نگاره را مظهر حضرت علی یعنی اسد... می‌دانستند، نشان شیر و خورشید را برگزید و در برخی از نگاره‌ها بر پایه‌ی باور به حضرت امیرالمومنین، به دست شیر، شمشیر نیز افزوده شد. هرچند نشان شیر و خورشید با اندکی دگرگونی به عنوان یک نشان ملی، دولتی و مذهبی در برخی از بیرق‌های عزاداری نیز جای گرفت ولی پس از پیروزی انقلاب به گمان اینکه شیر و خورشید یک نماد سلطنتی است، از میان برداشته شد.

و اما سخن اصلی ما بر سر شیر و خورشید سرخ ایران است. در سال ۱۸۶۴ میلادی انجمن بی‌طرفی برای کمک‌رسانی به آسیب دیدگان جنگی در ژنو بنیان‌گذاری شد تا یاری‌رسان بیماران، اسیران، زندانیان و محرومان باشد. برای این انجمن پرچمی نیز طراحی شد به صورتی که صلیب سرخ رنگی بر روی پرچم سفید، نقش بسته بود. از سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۸ میلادی ایران نیز در کنفرانس‌های صلیب سرخ شرکت می‌کرد، در آن زمان از ایران خواسته شد برای عضویت در آن، نشان صلیب سرخ را بپذیرد، از آنجا که نشان ملی ایران شیر و خورشید بود، این نگاره را به انجمن صلیب سرخ پیشنهاد کرد. در پی آن دولت عثمانی که در رقابت شدید با ایران بود، نشان هلال احمر را معرفی کرد که هر دو نشان پذیرفته شدند، در آن زمان برخی از دولت‌های عربی نیز هلال احمر را نشانی برای کمک‌رسانی خود انتخاب کردند و ایران، با نشان «شیر و خورشید سرخ» خود تنها ماند و افتخار کرد که این نشان را برای کشور، به ثبت جهانی رسانده است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نشان شیر و خورشید سرخ نیز از سازمان کمک‌رسانی ایران برداشته شد و ایران نیز هلال احمر عثمانی را برای خود برگزید. تا چندی پیش کشورهای دیگر کوشش کردند تا نشان ملی خویش را به تصویب برسانند اما موفق نشدند، زیرا کمیته‌ی جهانی صلیب سرخ باور دارد که با این کار، مسیر این سازمان سیاسی خواهد شد، از آن جمله مخالفت کمیته‌ی جهانی با

پذیرش «ستاره‌ی سرخ داوود» بود که از سوی اسرائیل و با پافشاری امریکا پیشنهاد شده بود.

اسرائیل پیشنهاد خود را پی‌گیری کرد و در سال ۲۰۰۰ به صلیب سرخ جهانی اعلام کرد که چون ایران نشان شیر و خورشید سرخ را دیگر به کار نمی‌برد، به جای آن «ستاره‌ی سرخ داوود» جایگزین شود. سازمان صلیب سرخ جهانی نیز درخواست اسرائیل را به ایران اعلام کرد که خوشبختانه نماینده‌ی دولت ایران در ژنو آن را رد کرد و گفت ایران هنوز نشان شیر و خورشید را قبول دارد اما به کار گیری آن را مسکوت گذاشته است. فشار برخی از کشورها بر صلیب سرخ جهانی هم‌چنان ادامه یافت تا آن‌که این سازمان را بر آن داشت که نشان دیگری را پیشنهاد دهد تا کشورهای غیر عضو که سه نشان صلیب سرخ، هلال احمر و شیر و خورشید سرخ را نمی‌پذیرند با نشان جدید به کمیته‌ی جهانی بروند. حاصل این فشارها پذیرش نشان چهارم به نام «کریستال سرخ» بود که در سال ۲۰۰۵ در نشست دیپلماتیک نمایندگان دولت در شهر ژنو برگزیده شد، این نشان، لوزی‌شکل است و هر کشوری که نشان‌های پیشین کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو را نمی‌پذیرد باید آن را به کار برد. هم‌چنین موافقت شد که دیگر هیچ نشانی تصویب نشود زیرا کریستال سرخ به شکلی است که هر کشوری می‌تواند نشان ملی خود را نیز در آن طراحی کند. چنان‌که آشکار است، در نشست‌های آینده، برای برداشتن نشان شیر و خورشید سرخ همه‌پرسی و رایزنی خواهد شد زیرا هیچ کشوری آن را به کار نمی‌برد. برگزار نشدن کنفرانس‌های منظم و مطرح نشدن حذف شیر و خورشید توسط کشورهای عضو سازمان صلیب سرخ جهانی، تاکنون نشان ملی ایران را هم‌چنان زنده نگاه داشته است اما امروز که «کریستال سرخ» به عنوان واپسین نشان، توسط کمیته‌ی بین‌المللی پذیرفته شده است، تنها برگزاری یک نشست کافی است تا نشان شیر و خورشید که نیاکان ما هزاران سال به آن افتخار می‌کردند، برداشته شود و در آن صورت هیچ‌گاه به صحنه‌ی جهانی باز نگردد. مولانا می‌فرماید:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش

اگر زمانی با بی‌مهری یکی از نشانه‌های هویت فرهنگی نیاکان خود را به کنار گذاشته‌ایم، اکنون با مهربانی پذیرای نشان شیر و خورشید سرخ ایرانی به جای هلال احمر عثمانی، در یاری رساندن به نیازمندان باشیم.

مذهب زنده دلان، خواب پریشانی نیست / با همین خاک، جهان دگر می‌ساختن

سابقه‌ی جنگ بیرق‌ها و نشانه‌ها

بر اثر آن روابط ایران و عثمانی رو به تیرگی گذارد و به نقطه‌ای رسید که سفارت ایران در اسلامبول تهدید شد که در صورت افراشتن بیرق، حمله‌ی انتظامی و مردم اسلامبول به سفارت ایران در این شهر حتمی خواهد بود. اما بعد دو طرف به توافق رسیدند که تنها در مناسبت‌ها و اعیاد ملی یا مذهبی مشترک، دو سفارت اجازه‌ی برافراشتن بیرق‌هایشان را داشته باشند (بنگرید به مقاله‌ی نگارنده، «جنگ بیرق، شیروخورشید ایران در تقابل با ماه و ستاره‌ی عثمانی»، فصل‌نامه‌ی گفت‌وگو، شماره‌ی ۴۳، مهر ۱۳۸۴، رویه‌ی ۸۴). دلیل مهم دیگری که مانع استفاده‌ی ایران از هلال ماه و یا صلیب سرخ به عنوان نشان سازمان امدادرسانی بین‌المللی و «امورات صحت» و بهداشتی بود مسأله‌ی ایجاد پایگاه قرنطینه و «صحت» در مرزهای ایران بود، مسأله‌ای که از مسائل مورد مناقشه میان ایران و عثمانی و انگلستان بوده است. به عنوان مثال در «کنفرانس بین‌المللی صحت» به سال ۱۹۰۳ در پاریس ایجاد یک پایگاه قرنطینه در جزیره‌ی هرمز برای جلوگیری از وبا و طاعون مورد تصویب قرار گرفت؛ دولت عثمانی برای کنار راندن ایران ادعا کرد که چون این پایگاه قرنطینه را صندوق حفظ‌الصحتی اسلامبول خواهد ساخت و از سوی دیگر ناتوانی و ضعف دولت ایران در نداشتن قشون برای حفاظت پایگاه و اطبا این امکان را به دولت عثمانی می‌دهد که متولی آن باشد و از آنجایی که جزیره‌ی هرمز هم از آن دولت عثمانی است مسوولیت این پایگاه قرنطینه باید به عهده‌ی عثمانی باشد (روزنامه‌ی ایران نو، شماره‌ی ۶۰، رویه‌ی ۳، یکشنبه ۲۳ شوال ۱۳۲۷ قمری، مرکز اسناد وزارت خارجه، سواد مکاتبات شماره‌ی ۱۸۸، رویه‌ی ۶۶). نمایندگان ایران در آن کنفرانس،

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به اقتضای شرایط انقلابی، شور و وشوق زدودن همه‌ی نشانه‌های بازمانده از رژیم سلطنتی فراگیر بود. در حال و هوای آن روزها چنین اقداماتی قابل درک و توجیه بود، اما در این میانه یک نکته مغفول ماند و آن تفکیک میان مخالفت با سلطنت و سلطنت‌طلبی بود با آنچه به هویت ایرانی و سرزمین ایران ارتباط داشت. پیشنهاد تغییر نام‌های جغرافیایی نظیر تغییر نام خلیج فارس یا تبدیل کرمانشاهان به باختران از این زمره بودند. اما یک نشان و نماد شیعی - ایرانی دیگری نیز بود که به نهاد سلطنت یا خاندان پهلوی هیچ ربطی نداشت و ندارد که متأسفانه بدون توجه به پیشینه و تاریخ آن مشمول تغییر گردید. این نشان همانا نشان شیروخورشید و به تبع آن شیروخورشید سرخ ایران بود. تبدیل شیروخورشید سرخ به هلال احمر و تبعات حاصل از آن مواردی است که تا کنون توجه درخوری به آن نشده است.

چرا نمی‌توانستیم از هلال احمر استفاده کنیم؟

این که چرا ایران هلال احمر را انتخاب نکرد نکته‌ی تاریخی مهمی است که باید سابقه‌ی آن را در مناسبات ایران و عثمانی جست‌وجو کرد. نشان شیروخورشید بر پرچم ایران در تمام دوره‌ی صفوی و عصر قاجاریه نشان مذهب تشیع در مقابل نشان هلال عثمانی که نشان مذهب تسنن بود شناخته می‌شد (برای آگاهی بیشتر بنگرید به نظر محیط طباطبایی و سید جعفر شهیدی: مجله‌ی آینده، پاییز ۱۳۵۸، شماره‌ی ۹-۷، سال پنجم، رویه‌های ۷۰۵ و ۷۰۷). جنگ بر سر نمادهای مذهبی و ملی که در قالب تقابل شیروخورشید ایرانی، و هلال ماه و ستاره‌ی عثمانی بروز یافته بود بیانگر حساسیت‌هایی بود که در پی مجادله‌های چندین‌ساله‌ی ایران و عثمانی بر سر افراشتن پرچم بر سر در سفارت‌خانه‌های خود در اسلامبول و تهران در جریان بود. عبارت «اسدالله الغالب» بر پرچم شیروخورشید ایران، نماد مذهب تشیع محسوب می‌شد و هلال عثمانی، نماد تسنن.

برافراشتن بیرق‌های مزبور در پایتخت‌های دو کشور گاه باعث بروز تنش می‌شد که با دخالت نیروی نظامی، بیرق پایین آورده می‌شد. در نخستین سال‌های حکومت ناصرالدین شاه یعنی از ذی‌قعدة ۱۲۶۸ قمری تا شوال ۱۲۷۰ یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های بیرق بین ایران و عثمانی در گرفت که



این چارچوب قابل توضیح و پی گیری است (برای آگاهی بیشتر بنگرید به مقاله‌ی نگارنده، «شیرخورشید سرخ ایران؛ از تدبیری سیاسی تا ضرورتی اجتماعی - ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۴ شمسی»، فصل‌نامه‌ی گفت‌وگو، شماره‌ی ۳۵، رویه‌ی ۷۷).

ایران، بانی هلال احمر و شیرخورشید سرخ

در کنفرانس صلیب سرخ جهانی که در سال ۱۹۰۶ در ژنو برگزار شد تنها دو کشور مسلمان ایران و عثمانی اجازه حضور داشتند. نماینده‌ی عثمانی به دلیل این که در صلیب سرخ در سال ۱۹۰۴ شرکت نکرده و قرارداد منعقدی آن را امضا نکرده بود از شرکت در کنفرانس صلیب سرخ در سال ۱۹۰۶ محروم ماند. بر این پایه ایران تنها کشور مسلمانی بود که در آن کنفرانس حضور داشت و می‌بایست به اتفاق اعضای دیگر در مورد نماد و نشان پرچم امدادسانی که همانا صلیب سرخ بود تصمیمی نهایی می‌گرفت. این کنفرانس در شرایطی تشکیل شد که جو به شدت بر ضد عثمانی‌ها و مسلمانان بود و جهان در آستانه‌ی دسته‌بندی کشورها برای آغاز جنگ یکم جهانی قرار داشت. دولت‌های مسیحی به خصوص نمایندگان دولت‌های بالکان چنان بر ضد عثمانی و قرار گرفتن هلال ماه به عنوان پرچم سازمان امدادسانی کشورهای مسلمان موضع‌گیری کردند که گمان می‌رفت تنها صلیب سرخ و شیرخورشید سرخ به عنوان نشان رسمی مورد تصویب قرار گیرد، اما دفاع ممتازالسلطنه از هلال ماه موجب دگرگونی فضای کنفرانس شد. این امر گویای آن است که خواست حفظ منافع مسلمانان برای او بسیار قوی بوده است (بایگانی وزارت امور خارجه، سال ۱۳۲۵ قمری، ک ۲۷، پ ۱) و این در حالی بود که نمایندگان دیگر کشورهای آسیایی - مانند ژاپن، چین و سیام (تایلند) - بدون کوچک‌ترین مخالفتی صلیب سرخ را پذیرفتند. در این کنفرانس نماینده‌ی ایران، صمدخان ممتازالسلطنه طی نطقی اظهار داشت، با این که صلیب مذهبی مورد احترام آیین اسلام است و نباید ذره‌ای بی‌احترامی نسبت به صلیب عیسا کرد اما به دلیل پاره‌ای ملاحظات تاریخی و از آن جا که سابقاً صلیب علامت جنگ و جهاد با ممالک اسلامی بوده شاید اثر سویی در بین مسلمانان داشته باشد و اینان پذیرای خدمات بهداشتی و امدادسانی تحت پرچم صلیب سرخ نشوند. بر این پایه درخواست کرد که اجازه داده شود کشورها علامت ملی خود را داشته باشند.

این نطق ممتازالسلطنه اثر مثبت بخشید و به‌رغم سعایت کشورهای مسیحی و بالکان، هلال احمر به عنوان پرچم

ممتازالسلطنه و دکتر امیراعلم، از طریق مذاکره با دیگر اعضای کنفرانس زیر بار تحمیل نظرات عثمانی‌ها، آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها نرفتند (آلمانی‌ها که متحد سنتی عثمانی در آن برهه بودند با این ادعای عثمانی‌ها موافقت کردند و از سوی دیگر انگلیسی‌ها نیز به دلایل مطامع خاص خود در خلیج فارس مخالف سرپرستی این پایگاه توسط ایرانیان بودند). این ایستادگی نمایندگان ایران موجب شد که در بند ۱۸ قرارداد صحتی سال ۱۹۰۳ دولت ایران موظف شد در باب ایجاد قرنطینه و مریض‌خانه «که شرایط راجع به بیرق مریض‌خانه و ملیت مستحفظین مسلح حفظ‌الصحه را کاملاً محفوظ و برقرار دارد...» (بایگانی وزارت امور خارجه، سال ۱۳۳۴ قمری، ک ۱۹، پ ۶، س ۲) اقدام‌های لازم را صورت دهد. با توجه به چنین مناقشه‌هایی میان ایران و عثمانی، ایران نمی‌توانست از هلال ماه - که نشان ملی عثمانی‌ها بود و در فضای سیاسی آن روز معنی حاکمیت عثمانی را داشت - استفاده کند. دلیل مهم دیگری که ایران دوره‌ی مظفری به رغم فقدان زمینه‌های مادی و معنوی برای ایجاد چنین نهادی در ایران، فعالانه در کنفرانس صلیب سرخ شرکت کرده و عضو شده بود و حتا هزینه‌های سالانه‌ی عضویت خود را می‌پرداخت در درجه‌ی اول حاکی از نگرانی ایران از خدشه‌دار شدن تمامیت ارضی کشور توسط روسیه، انگلستان و عثمانی بود. به عبارت دیگر انگیزه‌ی ایران از شرکت در بسیاری از کنفرانس‌های آن دوره از جمله کنفرانس صلیب سرخ جهانی، تصریح و تأکید بر این نکته بود که ایران و ایرانی، کشور و ملتی زنده و پویاست به همین خاطر کسانی که این دغدغه را در سر داشتند از هیچ اقدامی فروگذار نکردند. تأکید ایران بر استفاده از شیرخورشید سرخ به جای صلیب سرخ و هلال احمر نیز در



امدادرسانی کشورهای مسلمان مورد تصویب قرار گرفت. بر پایه‌ی گزارش روزنامه‌ی حبل‌المتین، «به کوری چشم منکرین حسن ایرانیان... جناب ممتازالسلطنه سفیر دولت ایران در ژنو... اول کارش بر هم زدن شرط صلیب بود [آدم] اختیار داشتن هر دولت که نشان دولتی خود را به رنگ سرخ بر بیرق نصب کند» (مرکز اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۲۵ قمری، ک ۲۵، پ ۱، سندهای ۹۷، ۹۸، ۱۵۱ و روزنامه‌ی حبل‌المتین، شماره‌ی ۸، ۴ شعبان ۱۳۲۴ قمری، رویه‌ی ۱۶). این تلاش ممتازالسلطنه در حفظ حقوق مسلمانان و دولت عثمانی باعث شد منیرپاشا، سفیر کبیر عثمانی در پاریس شخصاً به حضور ممتازالسلطنه رفته و قدردانی نماید و سلطان عثمانی پیام سپاس‌گزاری و قدردانی برای وی ارسال کند، در حالی که در آن برهه بر سر مسایل مرزی مجادله‌های پر تنش بین دو کشور جاری بود. اما با وجود این مناقشه‌ها نماینده‌ی ایران نه تنها با هلال احمر ابراز خصومت نکرد بلکه پای‌مردی و تلاش وی باعث شد هلال احمر جزو پرچم‌های امدادرسانی بین‌المللی شود، در حالی که می‌توانست فقط بر روی شیروخورشید سرخ تأکید کند. میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله، وزیر امور خارجه‌ی وقت در نامه‌ای به رضا ارفع‌الدوله از اقدام ممتازالسلطنه در حفظ حقوق مسلمانان و دولت عثمانی تقدیر کرده و می‌نویسد: «ممتازالسلطنه... نظر به جامعیت اسلام... در واقع عصیت کامل بروز داده است» (همان، سند ۱۵۱). به دلیل حضور قوی و توانمند ممتازالسلطنه در آن کنفرانس، وی به عنوان تنها نماینده‌ی مسلمان و تنها نماینده‌ی کشورهای آسیایی در کمیسیون تدوین اساس‌نامه‌ی جدید و نهایی کنفرانس ژنو برگزیده شد. قرار گرفتن نشان‌های شیروخورشید سرخ و هلال احمر در کنار صلیب سرخ بر پرچم سازمان‌های امدادگران بین‌المللی در این کمیسیون تصویب شد. گزارش‌گر روزنامه‌ی حبل‌المتین در این باره می‌نویسد: «... جناب ممتازالسلطنه را در دو کمیسیون جزء منتخب کرده، سمت ریاست هم داشت و درست هم از عهده برآمد، چنان که اخبارات اروپا خیلی خیلی تعریف و تمجید از علم و دانش و سیاست وی می‌کردند، با وجود آن که اروپاییان هرگز راضی نخواهند شد کسی از آسیاییان را همسر خود بدانند تا چه رسد به برتری» (مرکز اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۲۵ قمری، ک ۲۷، پ ۱، س ۸۲ و روزنامه‌ی حبل‌المتین، همان). عضویت ممتازالسلطنه در کمیسیون تدوین قرارنامه‌ی جدید باعث شد فصل ۱۸ قرارنامه که مربوط به استفاده تنها از علامت صلیب

سرخ بود تغییر یابد و هلال احمر و شیروخورشید سرخ نیز به نشان‌های پرچم سازمان‌های امدادرسانی افزوده شوند. او در نامه‌ای به وزارت خارجه می‌نویسد: «چاکر به انجام این خدمت و [...]. موفق شد و حالا دیگر کسی نمی‌تواند ایرادی بکند و دولت علیه مختار است که از حالا قدغن بفرماید که اداره صحنه ایران، بیرق خود را شیروخورشید سرخ روی پرده سفید قرار بدهد» (وزارت خارجه نمایندگی لندن، سال ۴-۱۳۳۳، ک ۱۶، پ ۲۹۲). در چنین شرایطی نماینده‌ی کاردان و پر تلاش ایران در کنفرانس صلیب سرخ سال ۱۹۰۶ ژنو به رغم میل برگزارکننده‌ی کنفرانس موفق به ثبت و قبولاندن هلال احمر و شیروخورشید سرخ به دیگر اعضای کنفرانس شد. متأسفانه این پیروزی دستگاه دیپلماسی ایران و ممتازالسلطنه، وزیر مختار ایران در پاریس در تاریخ‌نویسی پهلوی یکم نادیده ماند و مفقود گردید، زیرا اساس تاریخ‌نویسی پهلوی یکم بر تخطئه وجوه مثبت دیپلماسی دوره قاجار بود.

ستاره‌ی سرخ داوود در تقابل شیروخورشید سرخ

پس از انقلاب اسلامی عدم آگاهی نسبت به این گذشته باعث شد نه تنها این بی‌توجهی پهلوی یکم نسبت به این اقدام مثبت ترمیم نگردید، بلکه نشان شیروخورشید سرخ هم از میان پرچم سازمان امدادرسانی حذف شد و هلال احمر جانشین آن شد. در سال ۱۳۵۸ دولت ایران طی نامه‌ای به صلیب سرخ جهانی اعلام کرد ایران علامت هلال احمر را جایگزین شیروخورشید سرخ خواهد بود. لیکن به رغم عدم استفاده‌ی ایران، این علامت کماکان در کنار هلال احمر و صلیب سرخ به عنوان علامت پرچم امدادرسانی بین‌المللی مورد قبول صلیب سرخ جهانی بوده است. خطری که امروز با آن مواجه هستیم تلاش برای تغییر اساس‌نامه‌ی صلیب سرخ مصوبه سال ۱۹۰۶ ژنو از سوی آمریکا و اسرائیل است. این تلاش از سال‌های گذشته بود. ولی با توجه به خصومت آمریکا و اسرائیل با ایران، قطعاً در آینده پرچم شیروخورشید و سرخ به عنوان یک پرچم امدادرسانی بین‌المللی حذف خواهد شد. با مرور تلاش اسرائیل و آمریکا می‌توان پی به این مهم برد. دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۹ میلادی از صلیب سرخ جهانی درخواست نمود که ستاره‌ی داوود به عنوان یک علامت بین‌المللی برای امدادرسانی توسط صلیب سرخ به رسمیت شناخته شود اما صلیب سرخ این پیشنهاد را رد کرد. از سال ۱۹۶۵ صلیب سرخ آمریکا شروع به همکاری با ستاره‌ی سرخ داوود کرده و کمک‌های آموزشی و فنی در اختیار آنان

می‌گذارد. از سال ۱۹۷۱ صلیب سرخ آمریکا خواستار افزودن تبصره‌ای به قوانین صلیب سرخ جهانی شد که بر اساس آن ستاره‌ی سرخ داوود به رسمیت شناخته شود و از آن سال مداوم فشار فزاینده‌ای بر صلیب سرخ جهانی وارد آورده است و هر ساله با تبلیغات گسترده و تشکیل کمیته‌های کاری سعی نموده فشار را بر صلیب سرخ جهانی ادامه دهد. در سال ۱۹۸۹ میلادی صلیب سرخ آمریکا ستاره‌ی سرخ داوود را به عنوان یک نهاد خواهر به رسمیت شناخت و از سال ۱۹۹۰ صلیب سرخ آمریکا شروع به مذاکره با تک تک کشورها کرده تا نظر آنان را برای پذیرش عضویت ستاره‌ی داوود در صلیب سرخ جلب نماید. از سال ۱۹۹۷ دولت آمریکا هزینه‌ها و مخارج این امر را متحمل می‌شود و از سال ۱۹۹۸ فرستادگان صلیب سرخ آمریکا به شکل گسترده‌ای به کشورهای مختلف سفر کرده که نظر آنان را جلب نمایند. در سال ۲۰۰۰ ستاره‌ی سرخ داوود اسرائیل از صلیب سرخ جهانی درخواست کرد به دلیل عدم استفاده ایران از شیروخورشید سرخ، صلیب سرخ جهانی آن را حذف و ستاره‌ی سرخ داوود را جایگزین شیروخورشید سرخ کند (سایت صلیب سرخ آمریکا). این درخواست اسرائیل با حمایت قوی آمریکا همراه بود، به همین جهت صلیب سرخ جهانی درخواست اسرائیل را به دولت ایران ارسال و نظر ایران را خواستار شد که خوشبختانه نمایندگی دولت ایران در ژنو این درخواست را رد و اعلام کرده است که ایران کماکان شیروخورشید سرخ را قبول دارد اما فعلاً استفاده از آن را مسکوت گذاشته است. علاوه بر آن به موازات درخواست اسرائیل برخی کشورهای دیگر هم درخواست کرده بودند که آنان هم نشان ملی خودشان را به کار ببرند که با مخالفت صلیب سرخ جهانی موجه گردید و شاید این مساله باعث گردید که صلیب سرخ جهانی در مقابل فشار اسرائیلی‌ها و آمریکایی مقاومت کند و به آنان گوشزد کند که پذیرش ستاره‌ی داوود باعث درخواست کشورهای دیگر هم می‌شود. دولت آمریکا که ۲۵ درصد هزینه‌ی صلیب سرخ جهانی را می‌پرداخت از سال ۲۰۰۰ کمک‌های مالی و سهمیه‌اش را به صلیب سرخ قطع کرده و به صلیب سرخ جهانی فشار آورده که باید در قوانین و اساس‌نامه سال ۱۹۰۶ تجدیدنظر شود و ظاهراً در این خواست، حمایت بسیاری از کشورها را به‌دست آورده است. می‌توان پیش‌بینی نمود که در آینده‌ی نزدیک این فشار تأثیر خود را بگذارد و این تجدیدنظر صورت بگیرد. اولین پیامد آن حذف شیروخورشید سرخ به دلیل استفاده نکردن ایران از آن و عضویت ستاره‌ی سرخ داوود و یا دست کم تأمین

نظرات اسرائیل و آمریکا خواهد بود. ایران برای آینده چه برنامه‌ای خواهد داشت؟ جز خبر دفاع نماینده ایران در ژنو از پرچم شیروخورشید سرخ در مقابل با اسرائیلی‌ها، که آن هم به طور غیررسمی و کلی انتشار یافت، هیچ اطلاع دقیقی از جزئیات امر در اختیار عموم گذاشته نشده است. زیرکی و تدبیر سیاسی نماینده‌ی وقت ایران (ممتازالسلطنه) در کنفرانس ۱۹۰۶ ژنو در حالی که آن سال‌ها مقارن بود با تقسیم ایران به دو منطقه‌ی نفوذ روس و انگلیس و برنامه عثمانی‌ها برای تجزیه‌ی نواحی شمال غرب ایران، و تلاش و استفاده از هر دستاویز برای حفظ تمامیت ارضی ایران، باعث قبولاندن پرچم شیروخورشید سرخ شد که معنای ضمنی آن تلاش برای تداوم حیات ایران در جامعه‌ی بین‌الملل بوده است. به جرأت می‌توان گفت اقدام ممتازالسلطنه را امروز یک گروه پنجاه نفره با تمام حمایت‌های مالی و بین‌المللی نمی‌توانند انجام دهند، چنان‌که آمریکا و اسرائیل ده‌ها سال با آن قدرت و توانایی نتوانستند ستاره‌ی سرخ داوود را به صلیب سرخ جهانی بقبولانند در حالی که ایران آن سال‌ها حتی توانایی پرداخت هزینه‌های سفر ممتازالسلطنه به ژنو را نداشت و او خود هزینه‌های سفرش را پرداخت. آیا برای ایران که در بدترین شرایط سیاسی - که در آستانه‌ی تجزیه و محو کامل استقلالش بود - اقدام نماینده‌اش قابل تقدیر و قدردانی نبود که توانست در میان دولت‌های مختلف پرچم شیروخورشید سرخ را جهانی کند؟ آیندگان چگونه داوری خواهند کرد اگر موفقیتی را که با چنگ و دندان و در بدترین شرایط ممکن به دست آمده، این چنین از دست بدهیم؟

وضعیت اسفبار چارتاکی نیاسر

شیوه‌ی بدیع و مبتکرانه ساخت و ساز تاق، بدون قالبی پیش‌ساخته با سقفی گنبدی شکل، تناسب‌های هندسی و متوازن پایه‌هایش در چهار سوی آن، هدایت عبور پرتوها و قرص کامل خورشید از روزنه‌های ایجاد شده‌ی بین اضلاع داخلی پایه‌ها مبهوت‌کننده است. اما با ساخت جاده‌ای در کنار چارتاکی، مرمت غیر کارشناسی پایه‌ها، انفجارهای سنگ معدن همان نزدیکی وضعیت چارتاکی را اسفبار نموده است.

دریای مازندران یا خزر؟

(شادروان) دکتر پرویز ورجاوند

در حالی که منافع ملی کلان ایران در پهنه‌ی دریای مازندران (کاسپی) به چالش گرفته شده است، بر اساس چه تدبیری دستور رسمی تغییر نام این دریا را به «خزر»، به سود دیگران می‌دهیم؟!



سرزمین‌ها و کشورهای مختلف را مورد مطالعه قرار می‌دهند و آگاهی‌های جامعی فراهم می‌کنند که هر یک در جای خود مورد استفاده واقع می‌شود. نگاهی به عملکرد کشورها استعماری اروپا در آسیا، آفریقا و آمریکای مرکزی و جنوبی در طول سده‌های گذشته به روشنی حکایت از آن دارد که این کشوری‌ها برای فراهم ساختن موجبات حضور خویش و اعمال سلطه بر آن سرزمین‌ها، به ناتوانی کشاندن کشورهای صاحب قدرت در این قاره‌ها را با زمینه‌سازی برای تجزیه‌ی آنها و ایجاد اختلاف در درون این سرزمین‌ها میان باشندگان‌شان به‌عنوان اهرم اساسی مورد توجه قرار داده‌اند. با بررسی نقش قدرت‌های استعماری در ایران از سده‌ی شانزدهم به بعد، عملکرد و برنامه‌های آنها در جهت زمینه‌سازی برای آشوب‌های منطقه‌ای و درگیری‌های مذهبی به‌منظور ضربه‌زدن به وحدت ملی و تضعیف قدرت ملی ما آشکار می‌شود.

پرداختن به تاریخ‌سازی، تحریک سنی و شیعه به موضع‌گیری در برابر هم، فضا‌سازی برای تقویت یک گویش منطقه‌ای در برابر زبان مادر و زبان ملی به‌عنوان اهرم جدایی‌خواهی، تغییر نام‌های جغرافیایی در راستای خدشه‌دار کردن پیشینه‌ی پیوندهای تاریخی و بهره‌جویی به‌منظور ایجاد آشفتگی در ذهنیت تاریخی و در پی آن هویت‌سازی‌های جدید و ... همه از مواردی است که در کارنامه‌ی قدرت‌های استعماری به‌ویژه انگلستان و روسیه دست‌کم در طول دو سده‌ی پیشین با آن برخورد می‌کنیم و جا دارد صاحب‌نظران در بیان چگونگی آنها به‌منظور آگاه ساختن نسل امروز کوشش کنند.

در جهان امروز موضوع «منافع ملی» و پاسداری از آن برای همه‌ی کشورها مساله‌ای است بنیادین و برخی کشورهای توانمند در این زمینه تا آنجا پیش تاخته‌اند که با طرح موضوع «اقدامات پیش‌گیرانه» به خود اجازه می‌دهند با نیروی نظامی به اشغال خاک دیگران بپردازند و ساختار آن کشورها را در جهت منافع خویش دگرگون کنند. شاهدیم که کشورهایی چون آمریکا و انگلستان در جریان حمله به عراق با اولویت قایل شدن برای حفظ منافع ملی کلان خود، حتی بر خلاف افکار عمومی جهان و ملت‌هایشان چنین بی‌پروایی از خویش نشان دادند که مهم‌ترین ارگان جهانی یعنی سازمان ملل متحد و بخش پر قدرت آن شورای امنیت را که از حق و تو در آن برخوردارند نیز نادیده گرفتند؛ پدیده‌ای که در طول دوران پس از جنگ جهانی دوم و بنیان‌گذاری سازمان ملل سابقه نداشته است.

در شرایط بسیار حساس امروز جهان، شمار زیادی از کشورها، چه قدرت‌های مطرح، چه کشورهای پیشرفته و حتی شماری از کشورهای در حال توسعه، بیشترین سرمایه‌گذاری را متوجه ایجاد و تقویت مراکز توانمند برای بررسی‌های استراتژیک کرده‌اند تا به یاری گروهی پر شمار از صاحب‌نظران و کارشناسان با تخصص‌های گوناگون بتوانند تعریف روشنی از منافع ملی خود به‌دست دهند و راه کارهای حفظ این منافع را از جنبه‌های مختلف بررسی کنند و در چارچوب استراتژی‌های مناسب به اجرا گذارند. مراکز یاد شده دارای بخش‌های مرجع در زمینه‌ی مسایل تاریخی، جغرافیایی، انسان‌شناسی و ... یا گردآوری مدارک و اسناد و منابع علمی، از همه‌ی جهات

چنان که گفته شد، قدرت های جهانی برای اعمال نفوذ، تجزیه، سلطه بر منابع و از توان انداختن قدرت ملی، برای پاسداری از یکپارچگی کشور، استقلال و وحدت ملی و به غارت بردن منابع، از همه ای اهرم های موثر بهره می جویند و مراکز پژوهشی آنها به تمامی زمینه ها می پردازند و آگاهی های گوناگون را گرد ساخته در اختیار سیاست گزاران و استراتژیست های خود قرار می دهند.

پدیده ی تغییر نام های جغرافیایی و سپس بهره برداری از آن، یکی از شگردهای استعمارگران است که می توان به دو مورد از آنها درباره ی کشور خودمان اشاره کرد. نخست، تغییر نام منطقه آران و شیروان به جمهوری آذربایجان در جریان رویدادهای سال ۱۹۲۲، بر اساس دیدگاه پان ترکیسم که بنیان آن نخست به وسیله ی انگلستان نهاده شده بود، روی داد. یا این که استقلال «جمهوری آذربایجان» کم تر از دو سال دوام نیاورد و دولت تازه شکل گرفته ی اتحاد جماهیر شوروی به عمر آن پایان بخشید، ولی این نام جعلی ساخته و پرداخته شده را حفظ کرد، زیرا دریافت که بوسیله ی آن می تواند قدرت مانور روی ایران داشته باشد و یکپارچگی ایران را بدان وسیله در فرصت های مناسب مورد تردید قرار دهد و دیدیم که سرانجام در سال ۱۳۲۴ به منظور خود دست یافت و توانست با ایجاد فرقه ی دموکرات برای یک سال آذربایجان را از پیکر کشور جدا کند.

این نامگذاری استعمار ساخته، هم چنان تا امروز به عنوان یک عامل فشار مورد استفاده ی قدرت های جهانی قرار دارد، چنان که حکومت «جمهوری آذربایجان» در پیوند با ترکیه و با پشتیبانی بی چون و چرای آمریکا، هم چنان با مطرح ساختن «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» و یاری های مالی به برخی افراد و گروه ها، از راه دور وارونه نمایی همه ی واقعیت های تاریخی، با برگزاری نشست هایی در آمریکا و آلمان به هزینه ی شرکت های نفتی آمریکا چون شوروی، آموکو، اکسون و موبیل بر این نکته تاکید می کند که جمهوری کنونی آذربایجان و آذربایجان واقعی در اصل سرزمینی واحد بوده اند که روسیه و ایران در جریان درگیری های شان هر یک بخشی هایی از آن را تصاحب کرده اند! امروز این بیان غیرواقعی و ساختگی که تحریف بی چون و چرای تاریخ است، به مدد پول هایی که ترکیه از کیسه ی آمریکا خرج می کند به زبان ترکی و فارسی و ... در نشریات گوناگون تبلیغ می شود، بی آن که دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی کوچک ترین مزاحمتی برایشان پدید آورند.

هم چنین است نام های مجعول یا ناقص استعمار ساخته به جای نام اصیل و تاریخی «خلیج فارس» که چند دهه است

به وسیله ی ایادی انگلستان در منطقه به کار گرفته می شود و کار به جایی رسیده است که در کتاب های آموزشی کشورهای عربی بی چون و چرا آن را در روی نقشه ها و در نوشته ها به کار می گیرند و سازمان های بیگانه ساخته ای نیز که نقشه جدایی خوزستان از ایران را در سر می پروراند بر آنها تکیه می کنند. به دو مورد بالا از آن رو اشاره شد که توجه داده باشیم مساله تغییر نام های جغرافیایی تا چه اندازه می تواند برای کشور ما زیان بار و مشکل آفرین باشد.

حال با این پیشگفتار که به درازا انجامید، به اصل موضوع می پردازیم و آن بخشنامه گونه ای است که از سوی سازمان نقشه برداری کشور و کمیته تخصصی نام نگاری و یکسان سازی نام های جغرافیایی ایران صادر شده و همه ی دستگاه های دولتی را مکلف به رعایت آن ساخته است. متن نامه ی رسمی مزبور چنین است:

سازمان مدیریت و برنامه ریزی
سازمان نقشه برداری کشور

کمیته تخصصی نام نگاری و یکسان سازی نام های جغرافیایی
ایران

۵۰۱/۲/۴۵/۵۹۹۴
۱۳۸۱/۱۰/۰۱

بسمه تعالی

برادر ارجمند جناب آقای دکتر عارف معاون اول محترم رییس جمهور

همان گونه که استحضار دارید، کمیته تخصصی نام نگاری و یکسان سازی نام های جغرافیایی ایران طی مصوبه ی شماره ۲۲۵۴۴ مورخه ۱۳۷۹/۰۵/۰۳ هیات محترم وزیران تشکیل گردیده است. از جمله وظایف کمیته ی فوق ثبت صحیح و مستند نام های جغرافیایی و جلوگیری از تشتت آرا در کاربرد نام های جغرافیایی می باشد. با توجه به حساسیتی که در زمینه ی نام های جغرافیایی و به خصوص نام عوارض جغرافیایی مشترک بین کشورها وجود دارد، لازم است بر اساس توصیه های همایش یکسان سازی نام های جغرافیایی سازمان ملل متحد در خصوص خودداری از کاربرد نام های متعدد برای یک عارضه ی جغرافیایی از نام مشخصی برای پهنه ی آبی شمال کشور استفاده گردد.

در این راستا با توجه به استعلام وزارت امور خارجه در خصوص تصمیم‌گیری نهایی در مورد نام این پهنه‌ی آبی و همچنین مصوبه شماره ۹۹۱۳ مورخه ۱۳۸۱/۰۹/۰۲ شورای عالی امنیت ملی، کمیته جلسات متعددی در این زمینه برگزار نمود. شایان ذکر است که اصولاً در منابع مختلف تاریخی که توسط اروپاییان، اعراب و ایرانیان نگارش یافته است بیش از ۳۵ نام مختلف برای دریای خزر به کار برده شده است، اما طی ۲۵۰ سال اخیر همواره از نام دریای خزر استفاده گردیده است. از طرفی در معاهدات موجود بین ایران و شوروی سابق و همچنین در قراردادهای بین‌المللی دو کشور نیز همواره از دو نام خزر و کاسپین استفاده شده است. لذا با توجه به موارد فوق و همچنین در قراردادهای بین‌المللی دو کشور نیز همواره از نام‌نگاری و یکسان‌سازی نام‌های جغرافیایی ایران در جلسه مورخه ۱۳۸۱/۰۹/۱۸ متن ذیل را به تصویب رساند.

«جهت جلوگیری از هر گونه سوءتفاهم احتمالی و جلوگیری از تشتت آرا در زمینه‌ی نام پهنه‌ی آبی شمال کشور، از نام «خزر» در داخل کشور و کاسپین در متون خارجی، قراردادهای و معاهدات بین‌المللی استفاده گردد». بنابراین با توجه به مصوبه مذکور لازم است از کاربرد سایر نام‌ها خودداری شود و در کلیه مکاتبات، قراردادهای، اسناد و مدارک متون درسی، نقشه‌ها و اطلس‌ها و وسایل ارتباط جمعی از نام فوق استفاده شود و از نامی غیر از نام‌های مصوب کمیته استفاده نگردد.

من... التوفیق

اگر چنین نامه‌ای از سوی چهار کشور پیرامون دریای مازندران (کاسپین) انتشار یافته بود، می‌توانست توجیهی داشته باشد، از جمله این که برای به حاشیه راندن بیشتر ایران و حذف نام‌های رسمی دیرینه این پهنه از کتاب‌های درسی، نقشه‌ها و نوشته‌ها دست به چنین اقدامی زده‌اند. مگر نه این است که هیچ‌یک از آنها نمی‌خواهند حضور ایران در این دریا چشمگیر باشد؟ بنابراین حق دارند به هر وسیله‌ای که شده بکوشند پیوند دیرین ایران را با این پهنه‌ی آبی هر چه بیشتر کم‌رنگ کنند و چه کاری موثرتر از آن که نامی بر آن نهند تا فریاد برآرد که این دریا را با ایران پیوندی نبوده است و نیست.

ولی اندوه بزرگ این است که این کار به دست خودمان انجام می‌شود؛ کاری که در عقب‌مانده‌ترین و ضعیف‌ترین کشورهای جهان نیز نمی‌توان نمونه‌ای برای آن یافت. در دنیایی که کشورهای تازه به استقلال رسیده با چنگ و دندان می‌کوشند در فراخنای تاریخ به جستجو بپردازند و به هر صورت هویتی

برای خویش بسازند و خود را صاحب پیشینه قلمداد کنند، کدام خردورزی می‌پذیرد که کشوری کهن چون ایران، نام بزرگ‌ترین دریاچه‌ی جهان را که طی هزاره‌ها در پیوند ناگسستنی با جغرافیای تاریخی این سرزمین بوده و در دوران‌هایی طولانی یک پهنه‌ی درون سرزمینی به‌شمار می‌رفته است، به دست خود تغییر دهد و نامی بیگانه بر آن بگذارد؟ در شرایطی که جریان پان‌ترکیسم با حمایت آمریکا به‌عنوان یک پدیده‌ی آزار دهنده در منطقه به تکاپو افتاده و مزدورانی به تبلیغ آن می‌پردازند، کدام منطق حکم می‌کند که نام قومی غیر ایرانی بر دریای «کاسپی» گذاشته شود؟ در بخشنامه یادشده، برای توجیه این اقدام نسنجیده، آمده است که: «با توجه به حساسیتی که در زمینه‌ی نام‌های جغرافیایی و به‌خصوص نام عوارض جغرافیایی مشترک بین کشورها وجود دارد...» چنین تصمیمی گرفته شده است.

نمی‌دانم اعضای کمیته تخصصی مذکور چه کسانی هستند و بر پایه‌ی چه ضوابطی چنین تصمیمی گرفته‌اند، ولی می‌خواهم بدانم روس‌ها، قزاق‌ها، ترکمن‌ها و باشندگان جمهوری آذربایجان کدام‌یک خود را از «خزران» می‌دانند و آنها را نیاکان خود می‌شمارند و از این رو به این نام حساسیت نشان می‌دهند؟ دو دیگر آن که آیا اعضای کمیته می‌دانند که قرن‌هاست دیگر مردمی به نام «خزران» در منطقه حضور ندارند؟ می‌دانند که خزران اجداد یهودیانی هستند که چند دهه پیش از اروپای شرقی به فلسطین مهاجرت کردند و اسراییل را بنا نهادند؟

آیا مقام‌های دولت و دستگاه پر عرض و طول سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و بالاخره وزارت خارجه متوجه هستند که در چه موقعیتی دست به چنین تصمیم‌گیری زده‌اند؟ در کجای دنیا وقتی کشوری بر سر منافع ملی سرنوشت‌ساز در یک منطقه‌ی مشترک با دیگر کشورها درگیری دارد، دست به کاری می‌زند که بار حضور تاریخی‌اش را سخت کم‌رنگ کند؟ در حالی که برخی عملکردها از زمان فروپاشی اتحاد شوروی تاکنون سبب شده است که منافع چشم‌گیر ایران در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به شدت لطمه ببیند و فرصت‌های طلایی از دست برود، در حالی که در مورد رژیم حقوقی دریای مازندران، ما را تا مرز سهم یازده درصدی پس رانده‌اند؛ کدام خرد سیاسی و مصلحت‌اندیشی سبب شده است که مسؤولان مربوط دست به چنین عقب‌نشینی حیرت‌آوری بزنند و چنین امتیازی به کشورهای مدعی ایران بدهند؟ مگر نه این است که جمهوری آذربایجان برای آن که خط قرضی آستارا - حسین‌قلی را مرز

جدا کننده‌ی سهم ایران از دریای مازندران به‌شمار آورد بر شرایطی تکیه می‌کند که در طول دوران ابرقدرتی اتحاد شوروی در رژیم شاه و دوران پس از انقلاب بر ایران تحمیل شده بود؟ مدعیان می‌گویند ایران در طول هفتاد سال در عمل نه برای ماهیگیری و نه کشتیرانی و نه دیگر زمینه‌ها از خط فرضی مذکور پافراتر نگذاشته است؛ بنابراین با آن‌که روح قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ هر دو حکایت از بهره‌برداری مشترک ایران از محدوده‌ی مورد اشاره در هفت دهه پیشین پافراتر نگذاشته است بنابراین، امروز نه تنها حق ندارد بهره‌برداری مشاع از بستر و زیر بستر را اساس رژیم حقوقی دریای مازندران به‌شمار آورد، که نمی‌توان بر سهم برابر یعنی ۲۰ درصد نیز پافشارد. آنها چشم خود را بر یک واقعیت انکار نشدنی یعنی اعمال فاشر و نیروی نظامی ابرقدرتی چون اتحاد جماهیر شوروی که در عمل ایران را از بهره‌برداری از حق بی‌چون و چرای خود محروم ساخته بود می‌بندند و با دستاویز «عرف» ادعا می‌کنند که ما نباید به فراتر از خط فرضی آستارا - حسین‌قلی چشم داشته باشیم!

حال در چنین شرایطی چگونه است که ما به‌دست خود پیوند تاریخی این پهنه‌ی مهم را با سرزمین خویش می‌گسلیم و پذیرای نامی می‌شویم که غیر ایرانی است و برای همسایگان مان قدرت مانور بیشتری در جهت تحمیل خواسته‌های‌شان به ایران فراهم می‌کند؟

نام‌های دریای مازندران

این دریا از زمانی که در کهن‌ترین متون ایرانی، یونانی، رومی و لاتین مورد اشاره قرار گرفته، همواره نام‌های ایرانی داشته است که بر گرفته از نام تیره‌های مختلف ایرانی باشند پیرامون آن یا سرزمین‌های ایرانی در سه جانب آن بوده است.

در اوستا نام آن «وَأُرْگَش» به معنی «فراخ کناره» یا «فراخ کرت» آمده است. در فقره‌ی ۳۷ و ۳۸ تیشتر یشت، جلد اول یشت‌ها، آنجا که درباره‌ی فرشته‌ی باران تیشتر یشت، با تیر سخن رفته، از این دریا با همان نامی که در اوستا آمده یاد شده است: «تیشتر ستاره رایومند و فرهمند را می‌ستاییم که شتابان بدان سوی پرواز کند، به‌سوی دریای فراخ کرت پرواز کند، مانند تیرارخش (اشاره به تیر آرش کمانگیر)».

نویسندگان یونانی و رومی در روزگاران باستان از این پهنه با نام‌های دریای کاسپی‌ها، دریای هیرکانی، آلبانیا و سکوت‌ها یاد کرده‌اند و در متن‌های لاتین با تلفظ‌های: کاسپیوم ماره - هورکانیوم ماره - آلبانوم ماره و سکوتیکوم ماره برخورد می‌کنیم.

دیگر نام‌های ایرانی که بر این دریا نهاده شده در متن‌های تاریخی و جغرافیایی به جا مانده پرشمار است و از آن جمله می‌توان به: دریای آبسکون - استرآباد - باکو - شیروان - دیلم - گرگان یا جرجان - گیلان یا جیلان - خوارزم - خراسان - تبرستان - دریای سیست‌ها - دریای تیورها - دریای ساری - دریای زرایه - کادوس - دریای طلیسان (طالش) - دریای گسکر - دریای کپورچال ۱ - دریای قزوین - مشهدسر - مغان و ... اشاره کرد.

در کهن‌ترین نقشه‌های جهان که موقعیت این پهنه در آنها آمده، چون نقشه‌ی هکاتوس (مربوط به ۵۰۰ پ.م.)، نقشه‌ی هرودوت (۴۵۰ پ.م.) و نقشه معروف آراتوستن (۲۰۰ پ.م.)، همه‌جا نام این دریا برگرفته از نام «کاسپی» است، نه نام دیگر. در نقشه آراتوستن که به وسیله‌ی دکتر عبدالکریم صبحی استاد دانشگاه قاهره در سال ۱۹۶۶ به چاپ رسیده، نام «دریای قزوین» آورده شده که برگرفته از همان کاسپی است.

در متن‌های دانشنامه‌ای روس‌ها همه جا از این پهنه با نام «کاسپیس کویه‌موره» یاد شده است. جالب این‌که ترک زبانان جمهوری آذربایجان وقتی به ترکی نوشته‌اند از آن با نام «خزر دیزی» یاد کرده‌اند و وقتی به روسی مطلبی نوشته‌اند به همان صورت «کاسپیس کویه‌مور» از این دریا نام برده‌اند.

نام «خزر» تا پیش از حضور عرب‌ها و تجاوز آنها به منطقه قفقاز در هیچ نوشته‌ای آورده نشده است و هیچ نویسنده‌ای جز نام ایرانی کاسپی یا دیگر نام‌های ایرانی نام دیگری برای این پهنه به کار نبرده است. از یاد نبریم که بیشتر نام‌ها در شمال قفقاز و دربند و دروازه‌های آن سلمان فارسی است و حتا در هنگام دولت ساسانی، ایران در آنجا مرزبان داشته است.

واژه «کاسپی» به اعتبار نوشته‌های پژوهشگران مختلف از نام مردمانی گرفته شده است که در غرب این دریا باشند بوده‌اند و سپس در سمت جنوب تا قزوین و کاشان پیش رفته‌اند و نام خود را به این دو منطقه داده‌اند و از سوی دیگر در سراسر غرب ایران حضور یافته و بنیان فرهنگ توانمند برنکاران لرستان را از هزاره سوم پیش از میلاد گذاشته‌اند و با حضور قدرت‌مندشان در میان‌رودان، سرزمین مذکور را به تصرف درآورده‌اند و فرهنگ خود را در آنجا پراکنده‌اند.

کاسیان یا کاسی‌ها و کاسپی‌ها، همه تیره‌ای بزرگ از ایرانیان بوده‌اند که در غرب دریای کاسپی تا غرب ایران امروز و در بخشی از جنوب آن زندگی می‌کرده‌اند. «بارتولد» معتقد است که «کاسپ» جمع «کاس» سات. کاس در میان گیلکان به معنی فرد چشم زاغ و روی سفید است. باشندگان کرانه‌ی

دریای مازندران را نیز مردمانی سفیدپوست و زاغ چشم تشکیل می‌دادند.

کاسپی‌ها، بر پایه‌ی نوشته‌ی هرودوت، در دوران هخامنشی جزو استان یازدهم به‌شمار می‌رفتند و ۲۰۰ تالان مالیات می‌پرداختند [جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص ۱۵۸].

خزران: و اما این که چگونه این پهنه‌ی آبی به‌نام مردمی مهاجر نیز خوانده شده است و خزران کیستند. بحث درباره‌ی خزران و این که چه مردمانی بوده‌اند و از کجا و دقیقاً در چه زمان کوچ کرده و به محلی که بعد در آنجا دولتی تشکیل دادند وارد شده‌اند، نیاز به نوشته‌ی تحلیلی جامع‌تری دارد و در اینجا فرصت پرداختن به آن نیست. در این مورد که چه ریشه و خاستگاهی داشته‌اند نیز جای سخن بسیار است. برای توجه دادن به تاریکی‌های موجود در این زمینه جا دارد به نوشته‌ی ابن خلدون نظری بیان‌دازیم.

ابن خلدون در نوشته‌اش در یک‌جا خزرها و «غزها» را یکی دانسته و شماری از جغرافیا و تاریخ‌نویسان پس از او نیز بر قول او تکیه کرده‌اند (مقدمه ابن‌خلدون، ص ۱۳۹). این درحالی است که اصطخری در مسالک و ممالک خود چنین آورده است: «و مردم خزر به ترکان نزدیک‌اند، و اما به ترکان نمانند. و ایشان دو گروه‌اند: گروهی سیاه‌چرده باشند و سیاه‌موی - گویی از نژاد هندوانند - و گروهی سپیدروی باشند و با جمال. و بنده کی از خزرانند از بت‌پرستان باشند کی ایشان فرزندان خود را بفروشند...»^(۳)

مشاهده می‌کنیم که با وجود نوشته‌های قابل توجه در متون جغرافیای‌نویسان و تاریخ‌نویسان مسلمان، از جمله نوشته‌های مفصل «ابن‌فضلان» و کار قابل توجه «آرتور گستر»^(۴) و بررسی‌های پروفیسور «دانلوپ» هنوز ناشناخته‌های فراوانی درباره‌ی خزران وجود دارد. در این‌جا برای آن که معرفی خزران به‌دست دهیم، به نقل بخش‌هایی از دائره‌المعارف مصاحب درباره‌ی واژه «خزرها» می‌پردازیم:

«قوم خزر، قومی قدیم که امروز از میان رفته است، و اول بار در قرن دوم بعد از میلاد در ماوراء قفقاز، به‌عنوان قومی متمایز در صحنه‌ی تاریخ پدید آمد، و بعدها در روسیه‌ی جنوبی بین رودهای ولگا و دون سکنی گزید. سرانجام در سال ۹۶۵ برافتاد. قوم خزر مدت‌ها با ایران همسایه‌ی دیوار به دیوار بوده است و روابط آشتی و جنگی بسیار با ایرانیان داشته ... در جنگ‌هایی که بین سال‌های ۲۰۰ و ۳۵۰ پ.م. بین ایران و روم روی داد، سیاست سلاطین ایران جلب خزرها بود. در قرن چهارم میلادی که ارمنستان شرقی به‌تصرف ایران درآمد، خزرها

از این همسایه‌ی نیرومند متوحش شدند و با روم شرقی عقد اتحاد کردند، و از آن به‌بعد مشی سیاسی آنها همین بود. در لشگرکشی (۳۶۳) بولیائوس کافر به ایران به یاری وی شتافتند.

در سراسر قرن شش میلادی، سرزمین خزرها میدان تاخت و تاز قبایل وحشی بود، که هجوم هون‌ها راه عبور آنها را به اروپا باز کرده بود، و خزرها به دهانه‌ی رود ولگا پناه بردند. در این زمان، ناحیه‌ی ممتد از مغولستان تا دریای سیاه تحت استیلای ترک‌ها بود... در قرن هفت میلادی دگربار خزرها برآمدند... هراکلیوس، در لشگرکشی خود به ایران در زمان خسرو پرویز، خاقان خزرها را تطمیع و به هجوم به ایران تحریض کرد، و وی لشگری نرکب از ۴۰,۰۰۰ تن در اختیار امپراتور روم گذاشت. سپس لشگر روم و خزر وارد آذربایجان شدند، و چندین شهر را گرفته آتشکده‌ها را خراب کردند. ولی با فرا رسیدن فصل زمستان، خزرها به خاک خود بازگشتند. با برآمدن روس‌ها، دولت خزر رو به انحطاط گذاشت. بعد از ۸۶۲ پ.م. مملکت آنها به حدود سابق خود بین قفقاز، ولگا، و دون رسید. در ۹۶۹، سویاتوملاو، دوک کیف، خزرها را مغلوب کرد، و دولت خزر برافتاد، چنان‌که بعد از حدود پنجاه سال نام آن قوم از صفحه‌ی سیاست محو شد»^(۵).

به‌واقع این را یک شاهکار سیاسی نباید خواند که مسؤولان کشوری پس از آن که قومی بیش از هزار سال است از همه‌ی جهات نام‌شان از صفحه‌ی روزگار حذف شده است کمر همت بر بندند و بار دیگر نام آنها را که جز دشمنی و ویران‌گری نسبت به این ملت و سرزمین ایران کاری نکرده‌اند زنده کنند و آن‌را بر پهنه‌ای مهم، یعنی بر بزرگ‌ترین دریاچه‌ی جهان بگذارند؟

پرسش این است که اعلام تغییر رسمی نام دریای کاسپی و نام رایج «دریای مازندران» در میان مردم جهان و ایران در راستای چه حکمتی صورت گرفته است؟ آیا این نشانه‌ی بزرگداشت مردمانی نیست که جز تجاوز به ملت ایران، تاریخ این سرزمین چیز دیگری درباره‌شان ثبت نکرده است؟ تاریخ از یاد نبرده است که بنای استحکامات بزرگی چون شهر دربند یا «باب‌الابواب» در شمال قفقاز در عهد ساسانیان، برای جلوگیری از تجاوزگری‌های و ویران‌گری‌های همین خزران صورت گرفته است.

حال آیا در شرایط حساس کنونی که ملت ایران برای حفظ حقوق مسلم خویش در دومین منبع انرژی جهان، یعنی دریای مازندران باید از همه‌ی اهرم‌های لازم بهره‌جوید، خردمندانه است که ما به دست خود واقعیت‌های مسلم تاریخی دایر بر درون سرزمینی بودن دریای مازندران در پیوند با ایران زمین را

دریافته‌اند که پس از فروپاشی دولت خزران، آنها به تدریج دست به مهاجرتی گسترده زده‌اند. در «اواخر قرون وسطا در کریمه، و نیز در اوکراین و مجارستان و لهستان و لیتوانی با مراکز مختلف خزرها بر خورد می‌کنیم.

آن چه از مجموع این اطلاعات جسته و گریخته به دست می‌آید مساله مهاجرت قبایل و جوامع خزر به نواحی اروپای شرقی به خصوص روسیه و لهستان است؛ سرزمین‌هایی که در سرآغاز دوران جدید بزرگ‌ترین مراکز تجمع یهودیان را در آنها می‌یابیم. این نکته برخی از مورخین را بر آن داشته‌است که بگویند بخش بزرگی یا شاید اکثریتی، از یهودیان شرقی و بنابراین اکثریت یهودیان دنیا - خزر هستند و از اصل سامی نمی‌باشند. توجه به نتایج دامنه‌دار مترتب بر این فرض، روشن می‌دارد که چرا مورخان از برخورد با این مساله احتراز نموده یا دست‌کم با احتیاط تمام در آن باره سخن رانده‌اند»^(۶).

با آن چه گفته شد و با توجه به روابط تنگاتنگی که میان جمهوری آذربایجان و اسرائیل وجود دارد، قابل درک است که چرا آقای علی‌یف نباید جز «دریای خزر» دریای دیگری به نام «کاسپی» یا «مازندران» را بشناسد. ولی کمیته‌ی محترم تخصصی نام‌نگاری و یکسان‌سازی نام‌های جغرافیایی ایران چرا؟! آقایان جرات به خرج دهند، بخشنامه‌ی خود را لغو کنند و اعلام دارند که واژه‌ی رسمی جهانی برای این دریا را «دریای کاسپی» یا «دریای مازندران» را که میان دیگر نام‌های پرشمار فارسی این پهنه رایج‌تر است به کار خواهند برد. و از مقام‌های مسؤول بخواهند که در اسناد دولتی و قراردادهای روی آن تکیه کنند و بر رواج دادن این دو نام در حوزه‌ی فرهنگ ایرانی همت گمارند.

زیر نویس‌ها:

۱. چند نام از این مجموعه به‌وسیله‌ی دوست گران‌قدر و پژوهشگر ارزشمند مسایل جغرافیایی، آقای علی‌اکبر محمودیان در اختیارم گذاشته شده است که سپاس‌گزارم.
۲. با تشکر از آقای محمودیان که این آگاهی را به من دادند.
۳. اصطخری، مسالک و ممالک به اهتمام ایرج افشار، ص ۱۸۰.
۴. آرتور کستلر، خزران، ترجمه‌ی محمد علی موحد، تهران ۱۳۶۱.
۵. دایره‌المعارف فارسی مصاحب، جلد اول، تهران ۱۳۶۱.
۶. آرتور کستلر، پیشین، صص ۱۸ و ۱۹.

مجازات برای به‌کارگیری واژه‌های فارسی

مقامات وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان یک خبرنگار و دو مدیر مسؤول خبر را به‌علت "استفاده از واژه‌های فارسی" در بلخ مجازات کردند.



با تغییر نام آن نادیده انگاریم و هویتی غیر ایرانی برای آن دست و پا کنیم؟ با چه منطقی دست به چنین کاری می‌زنیم و برخی مقام‌های مسؤول به‌ویژه مسؤولان وزارت خارجه در هر نشست و مصاحبه‌ای نام خزر را به کار می‌برند؟ شنیده شده است که در یکی از دیدارها، آقای رییس‌جمهور نام دریای مازندران را به کار برده‌اند و آقای علی‌یف به اعتراض گفته‌اند ما چنین دریایی نمی‌شناسیم! ایشان حق دارند چنین نامی و نام‌های دیگری حتما در پیوند با سرزمینی که بر آن حکومت می‌کنند چون «دریای باکو» و «دریای شروان» و «دریای آلبانی یا آلبانیا» را نشناسند، زیرا با هویت واقعی ایرانی سرزمین خود را در برابر جریان پان‌ترکیسم نادیده انگارند، ولی ما چرا باید در جهت تحکیم پان‌ترکیسم گام برداریم؟

گفتنی است که خزران در حدود دهه‌ی چهل از سده‌ی هشتم میلادی به آیین یهود گرویدند. این پدیده‌ای است استثنایی و درخور توجه که از همان زمان رویداد تعجب‌مردمان هم‌زمان خزران را برانگیخت. چنان‌که طی چند دهه‌ی اخیر نیز برای بسیاری از پژوهشگران تاریخ شگفت‌انگیز به‌شمار رفته است. آن چه به این رویداد تاریخی اهمیتی خاص می‌بخشد، ارتباطی است که میان گرویدن خزران آن‌روز به یهودیت، با جامعه‌ی یهودیان اسرائیل امروز وجود دارد. پژوهشگران

رویدادنامه نبونید و کوروش بزرگ. کهن‌ترین کتیبه از زمان کوروش هخامنشی

رضا مرادی غیاث‌آبادی

رویدادنامه نبونید - کوروش (که نخستین ترجمه فارسی متن کامل آن در اینجا منتشر می‌شود)، واپسین نمونه از سنت دیرین نگارش رویدادنامه‌های متکی بر گاهشماری در میانرودان (بین‌النهرین) است. این کتیبه به ثبت رویدادهای سال نخست پادشاهی نبونید (۵۵۶ / ۵۵۵ پیش از میلاد) تا سال نخست پادشاهی کوروش بزرگ بر بابل (۵۳۹ / ۵۳۸ پیش از میلاد) می‌پردازد و در زمان پادشاهی کوروش و پیش از منشور معروف او نوشته شده است.

به گمان این نگارنده، متن رویدادنامه می‌تواند آموزگار شایسته‌ای برای امروز ما نیز باشد. تاریخ‌نویسی بیطرفانه، منصفانه، بدون اغراق و بزرگ‌نمایی یا کوچک‌نمایی و حتی خدایان و هرگونه توهین یا تمجید خطاب به هر شخصی و حتی خدایان و شاهان، از ویژگی‌های ارزنده این سند تاریخی است. گزارش و تفسیری مشروح‌تر از داده‌های تاریخی و تقویمی متن حاضر و نیز منشور نبونید در آینده منتشر خواهد شد.

رویدادنامه نبونید - کوروش، لوحه‌ای گلی و دو رویه به خط و زبان بابلی نو (آکدی) و به بلندی ۱۵ سانتیمتر است که به احتمال از شهر بابل بدست آمده و اکنون در گالری ۵۵ موزه بریتانیا در لندن (قفسه ۱۵) نگهداری می‌شود. بخش‌های وسیعی از این لوحه آسیب دیده و خواندن کامل آن به دلیل افتادگی‌های فراوان، ممکن نمی‌شود. این ترجمه فارسی بر اساس چند ترجمه انگلیسی (بنگرید به کتاب‌شناسی پایانی) و رجوع به متن اصلی بابلی برای تلفظ دقیق نام‌های خاص انجام شده است. از آنجا که ممکن است،

خواندن متن کامل کتیبه با تمام بخش‌های فروافتاده و نامفهوم آن برای همگان آسان نباشد، در آغاز چکیده‌ای آسان‌خوان از این رویدادنامه آورده می‌شود.

شاه آستیگ، سپاهش را فراخواند. آنان بسوی کوروش، شاه آشان به پیش تاختند تا به نبردی پیروزمندانه با او در آیند. اما سپاهیان آستیگ بر شاه خود شوریدند. او را به زنجیر کشیده و به کوروش سپردند. آنگاه کوروش، بسوی کشور هگمتانه پیش تاخت و سرای پادشاهی او را تصرف کرد.

شاه نبونید در تما اقامت گزیده بود. اما ولیعهد، بلندپایگان و سپاهیان در بابل بودند. شاه برای آیین‌های ماه نیسانو (جشن آغاز بهار/ اکتو) به بابل نیامده بود. پیکر خدا نَبو به بابل نیامده بود. پیکر خدا پِل از اِسگیله (نیایشگاه مردوک) برای همراهی مشایعت‌کنندگان به بیرون نرفته بود. جشن سال نو برگزار



نمای جلوی کتیبه نبونید - کوروش
عکس از موزه بریتانیا
شماره اثر: ANE 30282

این سند با اینکه بسیار کوتاه و آسیب‌دیده است، از چند جهت اهمیتی فراوان دارد:

- کهن‌ترین سند مکتوب از زمان پادشاهی کوروش بزرگ هخامنشی؛

- کهن‌ترین منبع بازگویی غلبه کوروش بر سرزمین‌های دیگر و از جمله تصرف بابل؛

- کهن‌ترین راوی حمله‌های متقابل آستیگ و کوروش، معرفی آستیگ به عنوان آغازگر نبرد و سپس سقوط آستیگ، آخرین پادشاه مادی و پایان شاهنشاهی ماد؛

- بازگویی رویدادهای سال‌های پادشاهی آخرین شاه بابل و پایان همیشگی استقلال آن.

رویدادهای زمان ورود کوروش به بابل، با همه گزیده‌گویی آن، بسیار خواندنی و منبعی ارزنده برای آگاهی بیشتر و درست‌تر از رفتار کوروش با مردمان شهرهای مغلوب و گرامیداشت خدایان، ادیان و آیین‌های آنان بشمار می‌رود.

همچنین این متن، آگاهی‌هایی اندک اما مهم از رفتار شایسته کمبودجیه شایسته کمبودجیه با نیایشگاه‌ها و باورهای مردمی را عرضه می‌دارد.

نمی‌شد. اما برابر با سنت‌های همیشگی، پیشکشی‌ها به درون نیایشگاه‌های اسگیله و ازیده برده شدند.

گئوبروه فرماندار گوتیوم، همراه با سپاه کوروش بدون جنگ و پیکار به بابل اندر آمد و نگاهبانی از نیایشگاه اسگیله به سپرهای گوتیان سپرده شد تا مبادا هیچیک از سپاهیان به درون اسگیله و دیگر بناهای مقدس آن پا بگذارند. از آن پس، آیین‌ها و مراسم به مانند گذشته برگزار شدند.

کوروش به بابل اندر آمد. به پیش گام‌های او، شاخه‌های سبز افشاند می‌شد. او با مردمان شهر، پیمان صلح و آشتی گذارد. کوروش به همه مردمان بابل، پیام درود و شادباش فرستاد. گئوبروه به فرمانداری بابل برگماشته شد و همه خدایان آکد که نبونید آنها را در بابل بی‌قدر کرده بود، به شهرهای مقدس خودشان بازگردانده شدند.

بانوی شاه (کاساندان) بمرد. یک بلندپایه، مراسم اشکریزان را در آکد برگزار کرد. همگی مردمان با گیسوان پریشان در آن انباز گشتند. کمبوجیه پسر کوروش، به نیایشگاه برفت و پیشکشی‌هایی را با دست خویش بر پیکر نبو فرافز برد. سپس از نزد نبو بسوی اسگیله فرا رفت و در برابر بل و خدا ماربیتی، گوسفندی را پیشکش بکرد.

متن کامل رویدادنامه نبونید و کوروش بزرگ

(سطر نخست ناخوانا)

سال آغاز پادشاهی، (۵۵۶/۵۵۵ پیش از میلاد) ... او بلند کرد. شاه را بردند ... تا بابل.

سال نخست (۵۵۵/۵۵۴) آنان بینجامیدند [؟] و او برنخواست ... همه خاندان ... شاه، سپاه خود را فراخواند و بر علیه آن کشور (کیلیکیه؟) [صف بستند؟] ...

سال دوم (۵۵۴/۵۵۳) در ماه تیتو (= آرامی:

تیت / فارسی باستان: انامگه / دی) در کشور همث ...

سال سوم (۵۵۳/۵۵۲) در ماه آبو (= آرامی: آب /

فارسی باستان: رن‌باچی / مرداد)، از آمننوم (در کیلیکیه)، از کوهستان‌هایی با درختان میوه [فراوان؟]، همه گونه میوه به بابل فرا فرستاده شد. شاه را بیماری در ربود، اما بزودی بهبودی باز آمد.

در ماه کیسلیمو (= آرامی: کسلو / فارسی باستان: آثری‌یادی‌یه / آذر)، شاه سپاهش را فراخواند و [سپاهیان را با شاه متحد کرد؟]. نبوتتان اوسورف آموزو و ... پیش تاختند بسوی ...

آنان در برابر پایتخت آدومو (= ادوم) اردو زدند ... دروازه شین‌تینی ... سپاه دشمن فرو کوفته شد.

سال چهارم (۵۵۲/۵۵۱) ...

سال پنجم (۵۵۱/۵۵۰) ...

سال ششم (۵۴۹/۵۵۰) شاه آستیگ (در متن بابلی: ایشتومگو) سپاهش را فراخواند. آنان بسوی کوروش (در متن بابلی: کورث)، شاه آنشان به پیش تاختند تا به نبردی پیروزمندانه با او در آیند. اما سپاهیان آستیگ بر شاه خود شوریدند. او را به زنجیر کشیده و به کوروش سپردند.

کوروش، بسوی کشور هگمتانه / همدان (در بابلی: آگمتنو) پیش تاخت. سرای پادشاهی او را تصرف کرد. سیم و زر، و دیگر کالاهای گرانبهای کشور هگمتانه را به غنیمت برگرفت و به آنشان برد. اشیای ارزشمندی از ...

سال هفتم (۵۴۸/۵۴۹) شاه در تما اقامت گزیده بود. اما ولیعهد، بلندپایگان و سپاهیان در آکد بودند (در تمام متن، منظور از اکد، شهر بابل است). شاه برای آیین‌های ماه نیسانو (= نیسان / فارسی باستان: آدوکنئیشته / فروردین‌ماه)، (آکیتو، جشن آغاز بهار) به بابل نیامده بود. پیکر خدا نبو به بابل نیامده بود. پیکر خدا بل (= مردوک، خدای بزرگ بابل) از اسگیله (نیایشگاه مردوک) برای همراهی مشایعت‌کنندگان به بیرون نرفته بود. جشن سال نو برگزار نمی‌شد. اما برابر با سنت‌های همیشگی، پیشکشی‌ها به درون نیایشگاه‌های اسگیله و ازیده (نیایشگاه نبو، خدای نویسندگی و دبیری) برده شدند. کاهن شیشگلو، فدییه خوراک و آب‌زور (افشاندن شراب یا روغن) را در نیایشگاه به انجام رساند.

سال هشتم (۵۴۸/۵۴۷) ...

سال نهم (۵۴۷/۵۴۶) نبونید (در متن بابلی: نبونئید / یونانی: نبونیدوس) شاه در تما اقامت گزیده بود. اما ولیعهد، بلندپایگان و سپاهیان در آکد بودند. شاه برای آیین‌های ماه نیسانو به بابل نیامده بود. خدا نبو به بابل نیامده بود. خدا بل از اسگیله برای همراهی مشایعت‌کنندگان به بیرون نرفته بود. جشن سال نو برگزار نمی‌شد. اما برابر با سنت‌های همیشگی، پیشکشی‌ها برای خدایان بابل و بوریسیا به درون نیایشگاه‌های اسگیله و ازیده برده شدند. در روز پنجم از ماه نیسانو، مادر شاه بمرد. در اردوگاهی نزدیک رود فرات و بالاتر از شهر سیپار. ولیعهد و بلندپایگان تا سه روز سخت سوگوار بودند. یک

بلندپایه، مراسم اشکریزان را برگزار کرد. یک بلندپایه در آکد، اشکریزان را برای مادر شاه در ماه سیمانو (= آرامی: سیون/ فارسی باستان: ثائئگرچیش/ خرداد) انجام داد. در ماه نیسانو، کوروش شاه پارس، سپاهش را فراخواند و در پایین تر از شهر اربیل (آربلا) از رود دجله گذر کرد. در ماه آجرو (= آرامی: ای یار/ فارسی باستان: ثورواهره/ اردیبهشت) او بسوی کشور لب ... (لیدیه/ لیکیه؟) پیش تاخت. شاه آنجا را بکشت و دارایی‌های او را بگرفت. او در آنجا پادگانی برای خود بنیان نهاد. آنگاه شاه و سپاهیان در آن پادگان بماندند.

سال دهم (۵۴۶/۵۴۵) شاه در تما اقامت گزیده بود. اما ولیعهد، بلندپایگان و سپاهیان در آکد بودند. شاه برای آیین‌های ماه نیسانو به بابل نیامده بود. نَبو به بابل نیامده بود. پل از اسگیله برای همراهی مشایعت‌کنندگان به بیرون نرفته بود. جشن سال نو برگزار نمی‌شد. اما برابر با سنت‌های همیشگی، پیشکشی‌ها برای خدایان بابل و بوریسیا به درون نیایشگاه‌های اسگیله و ایزده برده شدند. در روز بیست و یکم ماه سیمانو ... از کشور عیلام به آکد ... فرماندار اوروک ...

سال یازدهم (۵۴۴/۵۴۵) شاه در تما اقامت گزیده بود. اما ولیعهد، بلندپایگان و سپاهیان در آکد بودند. شاه برای آیین‌های ماه نیسانو به بابل نیامده بود. نَبو به بابل نیامده بود. پل از اسگیله برای همراهی مشایعت‌کنندگان به بیرون نرفته بود. جشن سال نو برگزار نمی‌شد. اما برابر با سنت‌های همیشگی، پیشکشی‌ها برای خدایان بابل و بوریسیا به درون نیایشگاه‌های اسگیله و ایزده برده شدند.

... (آسیب‌دیدگی طولانی در متن، رویدادهای سال‌های دوازدهم تا پانزدهم تخریب شده‌اند).

سال شانزدهم (۵۳۹/۵۴۰) ... رود دجله. در ماه آدارو (= آرامی: آدار/ فارسی باستان: وی یخنه/ اسفند)، پیکر ایشتر از اوروک ... ارتش پارس‌ها هجوم آورد.

سال هفدهم (۵۳۸/۵۳۹) نَبو از شهر بوریسیا برای مشایعت‌کنندگان از پل برفت ... شاه به نیایشگاه اِتور کَلَمَه در آمد. در نیایشگاه او ...

کشور دریا (؟) به هجوم کوچکی دست زد. پل به میان مشایعت‌کنندگان رفت. آنان جشن سال نو را برابر با سنت‌های همیشگی انجام دادند. در ماه [آبو؟] لوگال مَرده (خدای شهر اوروک؟) و دیگر خدایان از شهر مَرده، و خدا زَبَدَه (= زَبَه، خدای شهر کیش) و دیگر خدایان از شهر کیش،

خدایانو نینلیل (همسر مردوک) و دیگر خدایان هورسگگلمه (؟) از بابل دیدار کردند. تا اینکه در پایان ماه اولولو (= آرامی: الول/ فارسی باستان: کارباشیا/ شهریور) همه خدایان از بالا و پایین به آکد در آمدند. خدایان شهرهای بوریسیا، کوتَهه و سیپار نیامدند. در ماه تشریتو (= آرامی: تیشری/ فارسی باستان: باگیادئیش/ مهر)، هنگامی که کوروش به سپاه آکد در شهر آپیس (شاید در جای بغداد امروزی) بر کرانه رود دجله حمله کرد؛ مردمان آکد بشوریدند (بر علیه چه کسی؟). اما او (کوروش یا نبونید؟) همه مردمان شهر را از دم بکشت.

در روز پانزدهم، سیپار بدون جنگ تصرف شد. نَبونید بگریخت.

در روز شانزدهم، گئوبَرَوَه/ گوبریاس (در متن بابلی: اوگَبَرو)، فرماندار گوتیوم (سرزمین گوتیان، از ایرانیان باختری)، همراه با سپاه کوروش بدون جنگ و پیکار به بابل اندر آمد. سپس نَبونید به بابل بازگشت و آنگاه او در آنجا بازداشت شد. در پایان ماه، نگاهبانی از نیایشگاه اسگیله به سپرهای گوتیان سپرده شد تا مبدا هیچیک از سپاهیان به درون اسگیله و دیگر بناهای آن راه برندند. از آن پس، آیین‌ها و مراسم به مانند گذشته برگزار می‌شوند.

در روز سوم از ماه آرَهَسَمَنَه (= آرامی: مَرِهَشوان/ فارسی باستان: وَر کَزَنَه/ آبان)، کوروش به بابل اندر آمد. به پیش گام‌های او، شاخه‌های سبز افشاندند می‌شد. او با مردمان شهر، پیمان صلح و آشتی گذارد. کورش به همه مردمان بابل، پیام درود و شادباش فرستاد. گئوبَرَوَه به فرمانداری بابل برگماشته شد. از ماه کیسلیمو تا ماه آدارو، همه خدایان آکد که نَبونید آنها را در بابل بی‌قدر کرده بود، به شهرهای مقدس خودشان بازگردانده شدند.

در شب یازدهم ماه آرَهَسَمَنَه، گئوبَرَوَه مرد. در روز ... ماه آدارو، بانوی شاه (کاساندان) بمرد. از روز بیست و هفتم ماه آدارو تا روز سوم از ماه نیسانو، یک بلندپایه، مراسم اشکریزان را در آکد برگزار کرد. همگی مردمان با گیسوان پریشان در آن انباز گشتند.

در روز چهارم، کمبوجیه پسر کوروش، برفت به نیایشگاه [...؟] (ایزده؟) [نَبو که ... گاو نر ... او بدان جایگه برفت و پیشکشی‌هایی را با دست خویش بر پیکر نَبو فراز برد ... نیزه‌ها و تیردان‌های چرمی از ... (سپس از نزد) نَبو بسوی اسگیله فرا رفت. او در برابر پل و خدا ماریتتی (؟)، گوسفندی را پیشکش بکرد.

تاریخ‌های روزشمار ده رویداد از زمان کوروش بزرگ

امروزه از تاریخ تقویمی تعدادی از رویدادهای زمان پادشاهی کوروش بزرگ هخامنشی آگاهی در دست است؛ آگاهی‌هایی که حداکثر دقت آنها به یک‌ماه می‌رسد. اما اطلاع از تاریخ‌های دقیق روزشمار از رویدادهای عصر کوروش، تنها به ده واقعه محدود می‌شود که در آنها به ثبت سال، ماه و روز پرداخته شده است.

به موجب یک سالنامه بابلی که به دست رویدادنامه‌نگاران بابلی نگاشته شده، از تاریخ دقیق ده رویداد مرتبط با کوروش آگاهی داریم. در اینجا کوشش این نگارنده بر این است که بتواند برابری تاریخ‌های تقویمی ثبت‌شده در این سند را که بر اساس گاهشماری بابلی است، با گاهشماری‌های ایرانی و میلادی بسنجد.

متن بخش‌های روزشمارانه در رویدادنامه: «... سال هفدهم از پادشاهی نبونید ... ماه تشریتو ... روز پانزدهم، شهر سیپار بدون جنگ تصرف شد. نبونید بگریخت.

در روز شانزدهم، گئوبروه (فرمانده سپاه کوروش) ... همراه با سپاه کوروش، بدون جنگ و پیکار به بابل اندر آمد.

در پایان ماه، نگاهبانی از نیایشگاه اسگیله (معبد مردوک - خدای بزرگ - و بزرگترین نیایشگاه بابل) به سپرهای گوتیان سپرده شد تا مبادا هیچیک از سپاهیان به درون اسگیله و دیگر بناهای آن راه بردند. از آن پس، آیین‌ها و مراسم به مانند گذشته برگزار می‌شوند.

در روز سوم از ماه آرهمنه، کوروش به بابل اندر آمد. به پیش گام‌های او، شاخه‌های سبز افشاندن می‌شد. او با مردمان شهر، پیمان صلح و آشتی گذارد. کوروش به همه مردمان بابل، پیام درود و شادباش فرستاد. گئوبروه به فرمانداری بابل برگماشته شد.

در شب یازدهم ماه آرهمنه، گئوبروه مرد.

در روز (۹) ماه آدارو، بانوی شاه (کاساندان) بمرد. از روز بیست و هفتم ماه آدارو تا روز سوم از ماه نيسانو، یک بلندپایه، مراسم اشک‌ریزان را در آکد برگزار کرد.

در روز چهارم، کمبوجیه پسر کوروش، به نیایشگاه (۹) رفت و پیشکش‌هایی را با دست خویش بر پیکر نبو (خدای نویسندگی و دبیری) فراز برد ... (سپس از نزد نبو بسوی اسگیله فرا رفت ... و گوسفندی را پیشکش بکرد.) «برای آگاهی بیشتر از ترجمه فارسی رویدادنامه نبونید - کوروش بنگرید به مقاله‌ای با همین عنوان در کتاب: «تمدن هخامنشی - سیزده گفتار در بررسی‌های هخامنشی»، ۱۳۸۶، از همین نگارنده.

داده‌های روزشمارانه رویدادنامه:

پانزدهم تشریتو: تصرف شهر سیپار.

پانزدهم تشریتو: گریختن نبونید.

شانزدهم تشریتو: ورود گئوبروه و سپاه کوروش به بابل.

آخرین روز تشریتو: فراهم آوردن امکان برگزاری آیین‌های سنتی در نیایشگاه اسگیله.

سوم آرهمنه: ورود کوروش به بابل، شادباش و پیمان صلح با مردم.

سوم آرهمنه: برگماری گئوبروه به فرمانداری بابل.

یازدهم آرهمنه: درگذشت گئوبروه.

(۹) آدارو: درگذشت کاساندان.

بیست و هفتم آدارو تا سوم نيسانو (از یکم نيسانو سال تازه

بابلی آغاز شده است): مراسم سوگواری برای کاساندان.

چهارم نيسانو: نیایش و احترام کمبوجیه به نیایشگاه‌های

ازبیده و اسگیله.

برابری رویدادهای ده‌گانه بالا با گاهشماری‌های ایرانی و

میلادی

برای سنجش برابری داده‌های تقویمی بالا که بر اساس

گاهشماری بابلی است، نکات زیر را نیز می‌باید در نظر داشت:

- سال ۱۷ از پادشاهی نبونید، مطابق است با سال سقوط

پادشاهی بابل و برابر است با سال ۱۱۶۰ پیش از هجری

خورشیدی (ایرانی) و ۵۳۹ / ۵۳۸ پیش از میلاد.

- سال ۱۷ از پادشاهی نبونید، سال عادی، و سال ۱۶

کبیسه بوده است (افزودن یک ماه کامل با نام «آدارو دوم» به

پایان سال بابلی).

- روز ۱ از ماه تشریتو (ماه هفتم) بابلی در سال ۱۷

پادشاهی نبونید به عنوان مبدأ سنجش، برابر بوده است با ۲۸

شهریورماه ایرانی، ۲۶ سپتامبر میلادی.

- مقارنه ماه و خورشید در ۲۷ شهریورماه همان سال اتفاق

افتاده است. در نتیجه آغاز ماه تشریتو، هم بر اساس گاهشماری

متوسط بابلی و هم بر اساس گاهشماری حقیقی خورشیدی -

مهی برابر با ۲۸ شهریورماه بوده است.

- ماه‌های تشریتو و نيسانو، ماه‌هایی ۳۰ روزه هستند؛ در

حالیکه ماه‌های آرهمنه و آدارو ۲۹ روزه هستند.

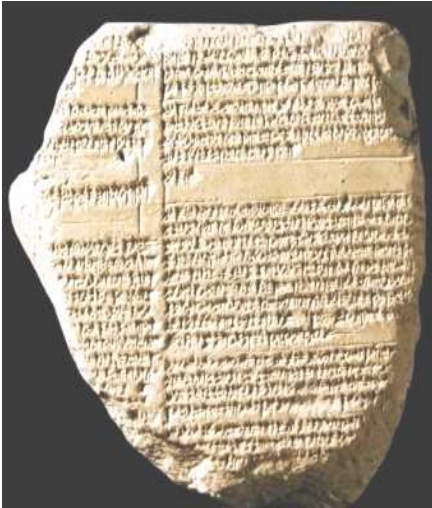
- یکم فروردین یا نوروز سال مفروض ما برابر بوده است با

۲۸ مارس میلادی. در نتیجه از یکم مهرماه فاصله عددی میان

گاهشماری ایرانی و میلادی به اندازه یک روز و از یکم آبان‌ماه،

دو روز بوده است.

تاج‌گذاری در بابل و دیگر رویدادها) به دلیل نبود رویدادنامه‌های جدیدتر، اطلاعاتی در دست نیست. اما برخی منابع تاریخی، این سه واقعه مهم را بدون ذکر جزئیات، به سال پس از تصرف بابل منسوب می‌دارند.



باقکورش
عکس از موزه بریتانیا
شماره اثر: ANE ۳۵۲۸۲

درخواست تحریم فرش کاشان چین

کپی بافت فرش کاشان در چین و عرضه آن در بازارهای جهانی، ایجاد شهری به‌نام کاشان در این کشور نگرانی دست‌اندرکاران فرش و قالی دستباف ایران را موجب شد. این اقدام چین کاهش تقاضای فروش قالی و فرش‌های ایرانی و نارضایتی مشتریان از کیفیت آن را فراهم آورده است. دست‌اندرکاران فرش و قالی دست‌بافت در تهران و کرمان با تهیه و امضا تواماری خواستار متوقف شدن این سوءاستفاده چین از هویت تاریخی و هنر اصیل ایرانی و تحریم کالاها و فرش‌های تقلبی چین از سازمان میراث فرهنگی شدند.

این تومار با شماره ۱۲۱۴۹-۱/۸۶۱ در سازمان میراث فرهنگی به ثبت رسید و رونوشت آن به یونسکو ارسال شد.

امید می‌رود هرچه سریع‌تر متولیان به این مشکل رسیدگی کنند.

- گاهشماری میلادی گریگوری امروزمین با افزودن ۱۰ شماره روز به ۴ اکتبر میلادی ژولیانی در سال ۱۵۸۲ و با اصلاحاتی در نظام کیبسه‌گیری به وجود آمده است و در میان تقویم‌نگاران و تاریخ‌نویسان، تمامی داده‌های تاریخی برای سال‌های پیش از ۱۵۸۲ بر پایه گاهشماری میلادی ژولی است. به عبارت دیگر، روز فردای ۴ اکتبر میلادی ژولی برابر است با ۱۵ اکتبر میلادی گریگوری.

نتیجه سنجش (همگی برابر با سال ۱۱۶۰ پیش از هجری خورشیدی (ایرانی)، ۵۳۹ پیش از میلاد بجز سه رویداد پایانی که برابر با ۵۳۸ پیش از میلاد است).

تصرف شهر سیپار: ۱۱ مهر ایرانی، ۱۵ تیشری آرامی، ۱۰ اکتبر میلادی، ۸۷۵۱۶۵ - روز ژولی.

گریختن نبونید: ۱۱ مهر ایرانی، ۱۵ تیشری آرامی، ۱۰ اکتبر میلادی، ۸۷۵۱۶۵ - روز ژولی.

ورود گئوبروه و سپاه کورش به بابل: ۱۲ مهر ایرانی، ۱۶ تیشری آرامی، ۱۱ اکتبر میلادی، ۸۷۵۱۶۴ - روز ژولی.

آغاز برگزاری آیین‌های سنتی در نیایشگاه بزرگ بابل: ۶ مهر ایرانی، ۳۰ تیشری آرامی، ۲۵ اکتبر میلادی، ۸۷۵۱۵۰ - روز ژولی.

ورود کورش به بابل، شادباش و پیمان صلح با مردم: ۹ مهر ایرانی، ۳ مَرهشوان آرامی، ۲۸ اکتبر میلادی، ۸۷۵۱۴۷ - روز ژولی.

برگماری گئوبروه به فرمانداری بابل: ۲۹ مهر ایرانی، ۳ مَرهشوان آرامی، ۲۸ اکتبر میلادی، ۸۷۵۱۴۷ - روز ژولی.

درگذشت گئوبروه: ۷ آبان ایرانی، ۱۱ مَرهشوان آرامی، ۵ نوامبر میلادی، ۸۷۵۱۳۹ - روز ژولی.

درگذشت کاساندان، بانوی کورش: به احتمال ۲۱ اسفند ایرانی، ۲۶ آدار آرامی، ۱۹ مارس میلادی، ۸۷۵۰۰۵ - روز ژولی. (شماره این روز را به دلیل تخریب متن کتیبه نمی‌توان خواند. اما شاید در روز پیش از آغاز سوگواری بوده است که با شش روز سوگواری، یک دوره هفت روزه تکمیل می‌شده است).

سوگواری برای کاساندان: از ۲۲ تا ۲۷ اسفند ایرانی، ۲۷ آدار تا ۳ نیشان آرامی، ۲۰ تا ۲۵ مارس میلادی.

نیایش و احترام کمبوجیه به نیایشگاه‌های ازبده و اسگیله: ۲۸ اسفند ایرانی، ۴ نیشان آرامی، ۲۶ مارس میلادی، ۸۷۴۹۹۸ - روز ژولی.

از تاریخ تقویمی رویدادهای بعدی زمان پادشاهی کورش (همچو فرمان آزادی یهودیان، صدور منشور حقوق بشر،

نگاهی به چالش‌های پرونده سد سیوند

(شادروان) لیلا صمدی - پایگاه اطلاع‌رسانی برای نجات یادمان‌های باستانی

اولین ارمغان سد سیوند

سرانجام خیلی زودتر از آن‌چه پیش‌بینی می‌شد چندین پیش‌اولین دستاورد تخریبی راه‌اندازی سد سیوند به بار نشست و مرگ بیش از دو هزار جوجه فلامینگو، دوباره این مساله را از حاشیه به متن راند و سکوت چندماهه‌ی مخالفان آبیگری سد سیوند را شکست. اگر چه غرق شدن منطقه‌های مهم و کاوش‌نشده‌ی باستانی در تنگ بلاغی و تأثیر مخرب رطوبت سد سیوند بر آثار تاریخی منطقه‌ی پاسارگاد، علت‌العلل مخالفت ایران‌دوستان به آبیگری سد سیوند بود، اما تخریب محیط زیست با مرگ بیش از دو هزار فلامینگو بر اثر خشک شدن دریاچه‌ی بختگان، پیش از تأثیر رطوبت سد به آثار تاریخی خود را نشان داد.

روزهایی که پیش‌بینی می‌شد تالاب‌ها، آب‌گیرها و دریاچه‌های استان فارس بر اثر راه‌اندازی سدهایی چون سیوند در بالادست دریاچه‌ی بختگان، با معضل خشکی و کم‌آبی مواجه شوند از راه رسید و نشانه‌های مرگ زیست‌مندان در این مناطق با مرگ فلامینگوها در دریاچه‌ی بختگان آشکار شد.

در روزهای گذشته به علت تداوم خشکسالی و خشکیدگی دریاچه‌ی بختگان در شهرستان نیریز در شرق استان فارس، هزاران فلامینگوی بومی در این منطقه تلف شد و هزاران فلامینگوی دیگر نیز در معرض آسیب قرار گرفت.

سرعت بروز این حادثه که کارشناسان از آن به عنوان فاجعه‌ی اقلیمی و رخداد تلخ زیست‌محیطی یاد کرده‌اند به حدی سریع بود که حتا با بسیج نیروهای مردمی و استفاده از سازمان‌های مردم‌نهاد نیز نتوانستند همه‌ی فلامینگوهای در معرض آسیب را نجات دهند و دام مرگ به سرعت برای زیست‌مندان در این دریاچه گسترده شد. چشم‌انداز دریاچه‌ی بختگان در مدخل ورودی شهر نیریز همیشه یادآور آبادی، رونق، سرسبزی و طراوت این شهر آباد بود و هم‌نشینی این دریاچه‌ی پرآب با باغ‌های سرسبز، منطقه نیریز را به شربت‌خانه‌ی فارس معروف کرده بود. اکنون چشم‌انداز دریاچه‌ی بختگان به سفره‌ای از نمک، عطش و ترک خوردگی تبدیل شده است و عطش و کم‌آبی جای طراوت و سر و سرزندگی را در دریاچه گرفته است.

وزش تند بادها نیز بر بحران کم‌آبی و خشکیدگی دریاچه‌ی بختگان افزوده و موجب شده است که لهیب گرما و عطش بر بستر این دریاچه حرکت کند و نمک‌زارها را گاه با گردبادی از نمک و شوری به حرکت درآورد.

مسئولان اداره‌ی کل حفاظت از محیط زیست استان فارس راه‌اندازی سدهایی مانند سیوند در بالادست دریاچه‌ی بختگان و رعایت نکردن سهم این دریاچه از دریافت آب رودخانه‌های بالادست را عاملی برای خشکیدگی آن دانستند.

از جمله سدهایی که در بالادست این دریاچه راه‌اندازی شده، سد درودزن است که سابقه‌ی راه‌اندازی آن به دهه‌ی ۵۰ برمی‌گردد که بی‌تأثیر در خشکیدگی دریاچه‌ی بختگان نبوده است هر چند تیر خلاص این فاجعه را سد سیوند شلیک کرده است. از دیگر سدهایی که در سال‌های اخیر ساخته شده و به بهره‌برداری رسیده سد ملاصدراست که بر روی سرشاخه‌ی رودخانه کر در بالادست این دریاچه قرار دارد.

اداره‌ی کل حفاظت از محیط زیست پیش‌تر اعلام کرده بود: راه‌اندازی سد، کم‌آبی در پارک ملی بختگان و نابودی حیات وحش را در پی داشته و این منطقه را در معرض خطر و تهدید قرار داده است. سد سیوند در اردیبهشت‌ماه امسال هم‌زمان با سفر رییس‌جمهوری به استان فارس در حالی آبیگری شد که سازندگان آن در برابر دوست‌داران یادگارهای فرهنگی اطمینان دادند که سد سیوند هیچ‌گونه آسیبی به میراث فرهنگی و محیط زیست نمی‌رساند و این سد با بررسی کارشناسانه ساخته می‌شود. سازمان میراث و فرهنگی و گردشگری هم در میان اعتراض‌ها و جنجال فراوانی که از سوی دوست‌داران یادگارهای فرهنگی صورت گرفت، اعلام کرد: کاوش باستان‌شناسی در تنگه بلاغی به پایان رسیده و آبیگری سد سیوند از نظر این سازمان بلامانع است.

بازنگری اعتراض‌ها به ساخت سد سیوند

خطر ساخت سد سیوند در نخستین ماه‌های سال ۸۴ با هشدار معدودی از رسانه‌های گروهی و بیشتر بر دست دوست‌داران حقیقی میراث فرهنگی و سازمان‌های مردم‌نهاد به گوش افکار عمومی رسید و اولین زمزمه‌های مخالفت با ساخت این سد از همان زمان آغاز شد. در آن زمان که نهادهای

غیردولتی با برگزاری همایش‌ها، رایزنی‌های مختلف با مقام‌های مسوول و... سعی در جلوگیری از ساخت و آبیگری این سد داشتند، وزارت نیرو اعلام کرد: ۱۳ سال پیش برای ساختن این سد از سازمان میراث فرهنگی و گردشگری به عنوان متولی میراث فرهنگی کشور، استعلام شد اما پاسخی از سوی این سازمان به وزارت نیرو داده نشده است. سازمان میراث فرهنگی نیز احساس خطر دوست‌داران یادگارهای فرهنگی، دلسوزان این مرز و بوم و نقدهای مطبوعاتی را، غیرکارشناسی، احساسی و یک روند موج‌گونه دانست که با گذر زمان به فراموشی سپرده می‌شود. آنان به نظریه‌های غیر کارشناسانه‌ای مانند به زیر آب رفتن مقبره کورش با آبیگری سد سیوند استناد می‌کردند و بر این باور بودند که مجموعه پاسارگاد و آرام‌گاه کورش در پنج کیلومتری سد قرار دارند و با آبیگری سد سیوند، هیچ‌گونه آسیبی نمی‌بینند. این در حالی بود که دوست‌داران میراث فرهنگی، بر نابودی آثار کاوش‌نشده‌ی تنگه بلاغی و خطر رطوبت و آسیب‌رسانی آن به مقبره کورش و مجموعه‌ی باستانی پاسارگاد تأکید داشتند نه زیر آب رفتن پاسارگاد. در همان زمان در راستای نگرانی‌های ایران‌دوستان و کسانی که برای یادگارهای فرهنگی این کشور دل می‌سوزاندند، سازمان متولی میراث فرهنگی به مردم قول داد که با استفاده از تیم‌های کاوش، سایت‌های باستانی منطقه بلاغی را کاوش کنند و اشیای باستانی و بارزش را از خطر زیر آب رفتن نجات دهند. در دو سال گذشته اما نهادهای غیردولتی و دوست‌داران یادگارهای فرهنگی کشور، بیکار نشستند و در راستای جلوگیری از آبیگری سد سیوند، به اعتراض‌ها و چانه‌زنی‌های خود ادامه دادند. به وجود آمدن تشکل‌های مردم‌نهادی مانند «پایگاه اطلاع‌رسانی برای نجات یادمان‌های باستانی» از شهریور سال ۸۴، نمونه‌ای از تلاش‌های ایران‌دوستان و کسانی بود که هنوز دلی در سینه داشتند که برای فرهنگ و میراث گذشتگان می‌تپید و ارزش قائل بود. برگزاری نشست‌های کارشناسی که از سوی پایگاه اطلاع‌رسانی در سال ۸۴ آغاز شد، در نیمه‌ی دوم سال ۸۵ با صدور بیانیه‌هایی مستدل و مورد تأیید شمار بالایی از سازمان‌های مردم‌نهاد ادامه یافت هرچند سازمان‌های دانشجویی و تشکل‌های مردمی خودجوش دیگر هم بر اعتراض‌هایشان افزودند و تحصن‌های ریز و درشت پرشماری را شکل دادند.

برگزاری همایش سازمان میراث فرهنگی و اعلام پایان یافتن کاوش‌های باستان‌شناسی منطقه بلاغی در ۳۰ دی ۸۵ هر چند به‌خاطر حضور اعتراض‌آمیز یاران پایگاه و دوست‌داران

یادگارهای فرهنگی به قطع‌نامه‌ای رسمی ختم نشد اما مجوزی غیرمستقیم بود برای آبیگری سد سیوند. با این حال چندی بعد، شتاب گرفتن اعتراض‌ها سبب شد تا مقام‌های سازمان میراث فرهنگی در حالی که در همایش نام‌برده هیچ اشاره‌ای به موضوع رطوبت نشده و در این باره پاسخی به اعتراض‌ها داده نشده بود درباره‌ی مسأله‌ی رطوبت و تلاش برای رفع خطر ناشی از آن قول‌هایی را بدهند، قول‌هایی که هم‌چنان در حد سخن باقی مانده‌اند. چرا که نه تنها وزارت نیرو هنوز اقدامی برای تهیه‌ی رطوبت‌سنج‌های وعده‌داده شده انجام نداده است، سازمان میراث فرهنگی نیز به دغدغه‌های پایگاه اطلاع‌رسانی در بیانیه‌های پایانی ترتیب‌آوری نداده و کارشناسانی را که مدعی است بر روی خطر رطوبت کار کرده‌اند معرفی نکرده و حتی گزارش کار آنان را هم برای تنویر افکار عمومی ارائه نداده است.

مقام‌های سازمان بارها خاطر نشان کردند تنها پس از آبیگری سد است که می‌توان میزان رطوبت را محاسبه کرد در حالی که در سده‌ی بیست‌ویکم بسیار شگفت‌آور است هنوز دانش بشری به آن پایه از توانایی نرسیده باشد تا این موضوع را پیش‌بینی نماید.

راه‌های باقی‌مانده

امروز، پس از بروز اولین زیان ناشی از راه‌اندازی سد سیوند، به نظر می‌رسد برای جلوگیری از سایر آسیب‌های آن بر محیط زیست و میراث فرهنگی، فقط می‌توان بر راهکارهای قضایی تکیه کرد. در اصل ۵۰ قانون اساسی، حفاظت و حمایت از محیط زیست وظیفه‌ای همگانی دانسته شده و نه تنها سازمان حفاظت از محیط زیست بلکه کل دستگاه‌های حاکمیتی نظام و مردم عادی یا نهادهای غیردولتی باید حامی محیط زیست باشند. به نظر می‌رسد با توجه به اینکه ایران عضویت در برخی از کنوانسیون‌های بین‌المللی زیست‌محیطی و پاسداری از میراث فرهنگی را پذیرفته، مسوول پی‌گیری این‌گونه مسایل است. در این راستا سازمان‌های غیردولتی می‌توانند با همان پافشاری قبل از اعلام اسمی آبیگری سد سیوند، برای جلوگیری از افزایش زیان‌های راه‌اندازی این سد، پرونده حقوقی آن را پی‌گیری کنند. هنگام واقعی آبیگری سد سیوند به استناد سخنان شماری از کارشناسان به هنگام پایان یافتن سیلاب‌های فصلی در پایان پاییز خواهد بود و هنوز فرصت برای پایان دادن به کابوس شمار بالایی از مردم دوست‌دار میراث فرهنگی وجود دارد.

محترم نیرو اطلاعات خود در این باره را در اختیار کارشناسان مستقل بگذارد و توضیح دهد که چرا ساخت چنین سدی این مقدار زمان و هزینه برده است و این که گفته می‌شود مشکل آبرفتی بودن منطقه‌ای که سد در آن زده شده و قرار است دریاچه‌ی پشت سد در آنجا تشکیل شود هنوز رفع نشده و توافق کمیسیون فرهنگی مجلس و وزارت نیرو برای کاهش میزان آبیگری به این موضوع برمی‌گردد، تا چه حد صحیح است؟

۱-۴- یکی از دلیل‌های موافقان آبیگری سد سیوند میزان هزینه‌ای است که برای ساخت سد شده است که به گمان ما عذر بدتر از گناه است. حتی اگر از این موضوع که اکثر هزینه‌های ساخت سد در طی مدتی که نسبت به ساخت آن اعتراض شد صورت گرفت (و به درستی باید معترض سازمان میراث فرهنگی شد که چرا بر پایه‌ی بخش‌نامه‌ی دولت که فعالیت‌های عمرانی را منوط به مجوز آن سازمان می‌دانست مانع ادامه‌ی کار ساخت سد در این ۲ سال نشده است)، بگذریم در هیچ جای جهان دیده نشده و در هیچ منطقی پذیرفته نیست که طرحی با این همه ویرانگری، به این دلیل که هزینه‌ای برای آن رفته به سرانجام برسد و خسارت‌هایی بیش از هزینه‌ها برای مملکت داشته باشد. کما این که در نقطه‌ی مقابل - یعنی عدم بهره‌برداری از آن - فواید بسیاری نهفته است که به گمان ما برجسته‌ترین اثر آن، ارج‌گذاری هیأت دولت است به سالی که «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» نام گرفته، و چه نمادی برای این سال برانزده‌تر از کورش بزرگ، انسان وارسته‌ای که به کوشش او قوم‌های ایرانی نخستین گام‌ها را برای شکل دادن کشور ایران و ملت ایران برداشتند و در کتاب دینی ما هم از وی زیر نام ذوالقرنین به بزرگی یاد شده است.

۲- نیاز کشاورزان

۱-۲- در بخش‌هایی از سرزمین ایران - همانند منطقه‌ی احداث سد سیوند - که به‌خاطر وضعیت اقلیمی، میزان تبخیر و هدررفت آب بسیار بالاست، ساختن سد باید آخرین راه‌حل باشد. به گفته‌ی کارشناسان کشاورزی منطقه، راهکارهای مختلفی برای تأمین و ذخیره‌ی آب وجود دارد از جمله طرح‌های آبخیزداری و آبخیزداری که موجب نفوذ بیشتر آب و

توسعه امری است لازم و مورد تأیید همه‌ی ایرانیان - به‌ویژه ایران‌دوستان اما همان‌گونه که کارشناسان امر اذعان دارند هر توسعه‌ای الزاماً به پیشرفت منتهی نمی‌شود، بلکه باید پایدار باشد. جالب است کسانی که به این ریسمان می‌آویزند از یاد برده‌اند که خود برای سخنان رژیم پیشین ایران که بر توسعه پا می‌فشارد چه پاسخ‌هایی داشته‌اند. اکنون در ساخت سد سیوند، آیا آنچه به‌دست می‌آوریم به‌نسبت آنچه از دست می‌دهیم اگر ارزنده‌تر نباشد، دست‌کم یکسان است؟ پس باری دیگر نگاهی به پرونده‌ی ملی سد سیوند می‌اندازیم و پرسش‌های پاسخ‌نگرفته‌مان را تکرار می‌کنیم:

۱- درباره‌ی سد

۱-۱- شنیده شده است که، در گزارش توجیهی سد سیوند که اوایل دهه‌ی هفتاد برای گرفتن ردیف بودجه به مجلس شورای اسلامی ارائه شده است از آن زیر نام سد تأخیری نام برده که بودجه‌ای ۸ میلیاردی را در بر می‌گرفته است. حال که پرونده‌ی ساخت این سد به پرونده‌ی ملی بدل شده، لازم است که این سوابق از بایگانی‌ها بیرون آورده و به این پرسش پاسخ داده شود که در صورت درستی این موضوع، چگونه است که این سد به سدی مخزنی تبدیل شده و هزینه‌ای نزدیک به ده برابر را به بیت‌المال تحمیل کرده است؟

۱-۲- موضوع دیگر، عنوان شدن گاه به‌گاه این نکته از سوی مدیران درگیر در ساخت سد سیوند است که طرح ساخت این سد متعلق به پیش از انقلاب است. هرچند ما بر این باوریم که ریشه داشتن چنین طرحی در رژیم پیشین به خودی خود دلیلی بر درست بودن آن نیست ولی تا آنجا که ما پژوهیدیم در آن زمان مطالعاتی جهت ساخت سدی در منطقه‌ی دشت بال سیوند انجام گرفته بود که هیچ‌گونه مشکل و تحدیدی برای آثار باستانی منطقه‌ی پاسارگاد وجود نداشته است. حتی در آن هنگام با توجه به این که احتمال آب‌گرفتگی روستای سیوند وجود داشته به اهالی این منطقه اعلام شده بود که روستا را تخلیه کنند و برخی از آنها به شیراز و مرودشت کوچ کردند که با توجه به پیروزی انقلاب این طرح ناتمام ماند.

۱-۳- غرض از طرح این موضوعات، تأکید بر این موضوع است که با توجه به بُعد ملی پرونده‌ی سد سیوند لازم است که وزارت

تغذیه‌ی سفره آب‌های زیرزمینی می‌شود و به‌جای ساخت سد می‌شد از طرح‌های مذکور استفاده نمود.

۲-۲- مقرر است ۴۵۰۰ هکتار از زمین‌های شهرستان پاسارگاد و بخشی از منطقه‌ی خفرک از آب سد سیوند استفاده نمایند و در صورت مازاد بودن آب، - در صورتی که مشکل اختلاف سطح میان جایی که سد زده شده و زمین‌های ارسنجان که در سطح بالاتری قرار دارند با صرف هزینه‌ی هنگفت دیگری رفع شود - منطقه‌ی ارسنجان نیز بهره‌مند گردد، از این رو قاعدتاً کشاورزان منطقه نباید چندان امیدی به این آب داشته باشند، کما این که از نظر تاریخی هم منطقه‌ی ارسنجان فاقد حق‌آبه از این آب بوده است.

۲-۳- به‌باور کارشناسان، توسعه‌ی کشاورزی که فی‌نفسه امری است مقدس اگر بی‌رویه باشد باعث نابودی منابع آب - که در سرزمینی چون ایران بسیار مهم است - می‌شود. آیا منطقه‌ای که نام آن «شوراب» است می‌تواند جایی مناسب برای کشاورزی تلقی شود؟ یا این که بهتر است متولیان امر برای توسعه، مزیت نسبی آن منطقه را در نظر بگیرند. علاوه بر این، باید یادآور شد که تأثیر منفی آبیگری سد سیوند بر روی رود کُر و دریاچه‌های طشک و بختگان به ضرر مردم همان مناطق تمام خواهد شد.

۲-۴- پایگاه اطلاع‌رسانی - چونان گذشته - قویا اعلام می‌دارد که نه تنها خواهان رفع هرچه سریع‌تر کمبودهای این گروه از هم‌میهنان است بلکه از برخی مسؤولان امر به خاطر تأخیر در پاسخ‌دهی به نیاز آنان گلایه‌مند است اما، آیا به مجرد صدور دستور برای آبیگری سد، مشکل کم‌آبی کشاورزان ارجمند حل خواهد شد؟ یا همان‌طور که پیش از این اعلام کردیم - در بهترین حالت و در صورت سلامت سد و عدم برخورد با هیچ مانعی - دست کم دو سال طول می‌کشد تا آب به دست آنان برسد؟

پس بایسته است وزارت نیرو هر چه سریع‌تر برای رفع مشکلات باشندگان مناطق یادشده که سال‌هاست با معضل کم‌آبی مواجه هستند دست به اقدامات مقتضی بزند. فراموش نشود همان‌طور که گاز و نفت را از طریق لوله‌هایی جابه‌جا می‌کنند، این کار را می‌توان توسط لوله‌های بزرگ درباره‌ی آب نیز انجام داد. امید است با راهکارهای ارائه‌شده و گسترش کشت دیم گندم، شاهد رفع هرچه سریع‌تر محرومیت از این منطقه باشیم.

۳- کاوش‌های باستان‌شناسی

دکتر حسن فاضلی نشلی، رییس پژوهشکده‌ی باستان‌شناسی پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری

پیوسته - یعنی تقریباً از هنگامی که این عنوان را به‌دست آوردند و دکتر مسعود آذرنوش، ریاست پیشین و آغازکننده‌ی کاوش‌های نجات‌بخشی تنگ بلاغی کنار گذاشته شد - اصرار دارند که کارهای آن پژوهشگاه در تنگ تاریخی چشمه (بلاغی) به پایان رسیده است، در حالی که:

۱-۳- آنچه از جزوه‌های منتشرشده‌ی بسیار چکیده‌ی «دستاوردهای کاوش‌های باستان‌شناسی تنگ بلاغی» و سخنان باستان‌شناسان در همایش‌های برگزارشده برمی‌آید جای خالی پژوهش بر روی سازه‌های دوره‌های اسلامی و کفتری (ایلام قدیم خوزستان) تنگ بلاغی به چشم می‌خورد؛ از برخی دوره‌ها فقط سفال گردآوری شده است و در برخی دیگر هیچ کاوشی صورت نگرفته است. برای نمونه از مساحت تحت اشغال دوره‌ی باکون در تنگ‌بلاغی که تاکنون چهار محوطه‌ی آن - نزدیک به ۱۰ هکتار - شناسایی شده است، حتی یک هکتار هم کاوش نشده؛ یا از ۴ محوطه‌ی شناخته‌شده‌ی دوره‌ی ساسانی تنها یکی و آن هم از ۱۶ هکتار تنها نیم هکتار - در سطح - کاوش شده؛ و یا از ۵ گورستان منحصر به فرد خرسنگی که آگاهی‌های بسیاری را از دوران خود به ما خواهند داد تنها چند عدد، مورد کاوش قرار گرفته‌اند و دیگر گورها حتا باز هم نشده‌اند. هیچ اقدامی نیز برای خارج کردن حوضچه‌های کارگاه‌های شراب‌گیری - که برای نخستین بار در تاریخ کاوش‌های باستان‌شناسی به دست آمده‌اند - صورت نگرفته و آنها در صورت آبیگری سد نابود خواهند شد.

۲-۳- بررسی‌های اخیر هیأت ایرانی- ژاپنی در تنگ بلاغی و نواحی پیرامون آن، دستاوردها و یافته‌های بزرگی را در پی داشت: بقایای سدی خاکی متعلق به دوره‌ی هخامنشی در نزدیکی تپه‌ی رحمت‌آباد، آبراهه‌ی ۳۶ کیلومتری ساخته‌شده از سنگ تا هدررفت آب به حداقل برسد و آبراهه‌هایی دیگر که برخی از آنها هم‌چنان مورد استفاده‌ی کشاورزان است، ۲۰۰ گور سنگ‌چین (احتمالاً متعلق به دوران اشکانی)، راهی سه کیلومتری که با ایجاد بستری سنگی و خاکی از ارتفاعی ۱۰/۵ متری برخوردار است و سرانجام دیواری ۱۰ کیلومتری که نشان از محصور بودن منطقه‌ی پاسارگاد داشته است. بقایای پست‌های دیده‌بانی نیز این امر را تأیید می‌کنند. هم‌چنین این گروه کشف کرد که سد سیوند بر روی بندی سنگی از دوره‌ی هخامنشی ساخته شده که ارتفاع بند اشاره‌شده با در نظر گرفتن دیواره‌های آبرفتی تنگ بلاغی، تنها به همان میزان که کاربرد داشته‌اند - یعنی ۱۵ متر - بوده و از نظر فنی - با اندکی مرمت - هم‌چنان می‌توانسته به کار آید. آب‌های سرریز

ناشی از سیلاب‌ها به وسیله‌ی آبراهه‌ها به سوی بندهایی بیرون از محوطه برده شده و در آنجا تحت فرآیند دقیق توزیع قرار می‌گرفتند. از این‌روست که پایگاه اطلاع‌رسانی باور دارد کل منطقه‌ی دشت پاسارگاد و تنگ بلاغی، موزه‌ای از شیوه‌ی زندگانی نیاکان خردمند ماست.

۳-۳- دنباله‌ی پژوهش‌های گروه باستان‌شناسی ایرانی - فرانسوی هم به نتایج درخشانی رسیده است: کشف ایوان شرقی کوشک داریوش به همراه پایه‌ستون‌هایی سالم. نمونه‌ای از امضای سنگ تراش یکی از این پایه‌ستون‌ها در تخت‌جمشید هم وجود دارد. بنابراین می‌توان دریافت که این استادکار در تخت‌جمشید (پارسه) هم کار کرده است.

تمام سطوح دیوارهای درونی و بیرونی ایوان پوشیده از اندودی سبزرنگ به ضخامت سه میلی‌متر است. این اندود پیشتر در تخت‌جمشید، برزن جنوبی آن و نقش رستم شناخته شده بود ولی از آن جایی که بسیار حساس و سست بوده، نابود شده و اکنون گردشگران آن را فقط می‌توانند در محوطه‌ی ۳۴ تنگ‌بلاغی - یعنی کوشک داریوش - ببینند. پس از کوشک‌های پاسارگاد، این، سومین کوشکی است که از دوره‌ی هخامنشی شناسایی می‌شود اما تفاوت‌های بارزی با آن سازه‌ها دارد: اندود کف آن، و نقشه‌ی آن که دارای فضاهایی اتاق‌مانند و بدون ستون است در حالی که کوشک‌های A و B پاسارگاد دارای تالاری ستون‌دار هستند. از زاویه‌ی باستان‌شناسی، حفظ این بنا و در نتیجه، حریم منظر آن اهمیت بسیار دارد.

۳-۴- آبگیری سد سیوند، پیامدهای ناگوار دیگری هم برای میراث فرهنگی و کاوش‌های باستان‌شناسی در پی دارد که از جمله‌ی آنها در معرض خطر قرار گرفتن اکثر تپه‌های تاریخی و بعضاً کاوش‌نشده‌ی منطقه‌ی ارسنجان به خاطر گسترش شبکه‌ی آبیاری به سمت سعادت‌شهر و ارسنجان خواهد بود. تپه‌ی تاریخی تل تیموران که تنها سند ورود آریایی‌ها به فارس است، از جمله‌ی این تپه‌هاست. فراموش نشود که چنین اتفاقی در شبکه‌ی آبیاری سد درودزن رخ داد و در اثر آن، بسیاری از تپه‌های باستانی دشت‌های بیضا، مرودشت و رامجرد به خاطر توسعه‌ی فعالیت‌های کشاورزی، تسطیح شدند (بررسی‌های اخیر یک دانشجوی دکترای آمریکایی - توبی هارت‌نل - درباره‌ی دوره‌ی هخامنشی در مرودشت نشان داد که بیش از نیمی از محوطه‌های دوره‌ی هخامنشی از دهه‌ی هفتاد میلادی - هنگامی که سامنر دشت مرودشت را بررسی نمود - تا امروز، تسطیح شده‌اند و این به معنی از دست دادن بخش بزرگی از آگاهی‌های ما پیرامون معنوی‌ترین تمدن جهان است). به باور

کارشناسان، این وضعیت - در صورت وقوع - در ارسنجان، شدت بیشتری خواهد داشت.

۳-۵- بر پایه‌ی نظرات کارشناسی پرفسور «شهریار عدل»، باستان‌شناس ایرانی و کارشناس پرونده‌های ثبت میراث جهانی در ایران، آبگیری سد سیوند باعث می‌شود رسوبات زیادی از طریق رودخانه‌ی پلوار پشت سد جمع شده، سطح دریاچه سد را پر کند که در پی آن، وضعیت توپوگرافی منطقه محو می‌شود و باستان‌شناسانی که در آینده به دره‌ی بلاغی می‌آیند، نمی‌توانند محل آثار را شناسایی کنند.

۴- پژوهش‌های مرمت و حفاظت

هم‌چنین فراموش نشود غیر از اهمیت باستان‌شناسی تنگ بلاغی، آسیب‌های دیگری هم از آبگیری سد سیوند ناشی می‌شود که در رابطه‌ی مستقیم با وظایف سازمان میراث فرهنگی است، وظایفی که به شدت نسبت به آن‌ها بی‌توجهی می‌شود.

۱-۴- به واسطه‌ی آبرفتی و سست بودن خاک منطقه با بالا آمدن میزان آب زیرزمینی، زمینه برای آسیب‌رسانی به پی سازه‌های دشت پاسارگاد (اعم از کاخ بارعام، کاخ دروازه، کاخ اختصاصی، گور کمبوجیه، تل تخت و به ویژه آرام‌گاه کوروش که نزدیک‌ترین اثر به سد است) آماده خواهد شد. از سوی دیگر، افزایش رطوبت پس از آبگیری سد و تشکیل دریاچه‌ی پشت آن در درازمدت باعث تغییر اقلیم و آب و هوا (اکوسیستم) شده و آثار سنگی پاسارگاد را - که از جنس سنگ‌های آهکی و جذب‌کننده‌ی رطوبت هستند - از بین خواهد برد. رطوبت، اثر مستقیمی بر این آثار داشته و مسائلی چون رویش گیاهان در لابه‌لای سنگ‌ها را به دنبال دارد. آثار پاسارگاد فرسوده‌تر از تخت‌جمشید هستند و ارتفاعی نسبت به دشت ندارند و به همین دلیل آسیب‌پذیری آن‌ها بسیار بالا است. اکثر باستان‌شناسان و کارشناسان مرمت ضرر ناشی از رطوبت بر روی سازه‌های پاسارگاد در درازمدت را قطعی می‌دانند. فراموش نشود تقریباً در تمام طول سال، جریان باد شدیدی از سمت دره و کوهستان بلاغی به سمت پاسارگاد می‌وزد که در صورت ایجاد دریاچه‌ای در آن‌جا این باد، رطوبت دره و دریاچه را به پاسارگاد منتقل خواهد کرد. با افزایش رطوبت «رو زمینی» و «زیر زمینی» بر میزان رشد گل‌سنگ‌ها که یکی از عوامل فرسایشی سازه‌های سنگی است، افزوده خواهد شد.

البته دکتر موسوی، معاون پژوهشی سازمان در مناظره‌ی خود در روز دوشنبه سی‌ام بهمن که از رادیو سراسری پخش شد به

کارشناسانی اشاره کرد که بر روی مسأله‌ی رطوبت در منطقه کار می‌کنند که امید است گزارش کار آنها هر چه زودتر منتشر شود و به سرانجام متن کامل کاوش‌های باستان‌شناسی - که بر خلاف قول مدیران سازمان هنوز منتشر نشده‌اند - دچار نشود.

درباره‌ی موضوع رطوبت، موافقان آبگیری به این دلایل هم استناد می‌کنند:

۱-۱-۴- پاسارگاد در گذشته‌های دور مملو از درخت و بسیار سرسبز بوده و در نتیجه از هوایی مرطوب برخوردار بوده است و این نشان‌دهنده‌ی عدم اثر تخریبی رطوبت بر سازه‌های یادشده است.

- این سخن درست است ولی به این نکته باید توجه داشت که آن سرسبزی، یک‌باره از میان نرفت و در طی گذشت زمان و به آرامی محو شد و این دگرگونی آرام باعث شد تا سازه‌ها خودشان را با شرایط تطبیق دهند. امروزه هم اگر آبگیری سد در طی زمانی مثلاً ۱۰۰ ساله صورت گیرد به‌طوری‌که شاهد تغییر یکباره‌ی اکوسیستم منطقه نباشیم، شاید تأثیر رطوبت بر آثار سنگ‌آهکی پاسارگاد به کمترین حد برسد.

۲-۱-۴- نخست باید آبگیری صورت گیرد و بعد با دستگاه‌های رطوبت‌سنج میزان آن را اندازه گرفت و سپس نسبت به تعدیل آن اقدام کرد.

- این سخن سراسر مغالطه است چرا که بالا رفتن رطوبت محیط و تأثیرگذاری آن قطعی است و از سوی دیگر چگونگی پایین آوردن میزان رطوبت - پس از آبگیری - جای تردید بسیار دارد. تازه در آن صورت امکان تخلیه‌ی سد از آب و متوقف کردن فعالیت آن چیزی در حد صفر است، کما این‌که ممکن است تعریف نمایندگان - به‌ویژه سازمان‌های دولتی - از میزان جدی بودن خطر برای آثار، بسیار متفاوت از آنچه متخصصان غیردولتی می‌اندیشند باشد. علاوه بر این‌ها به باور پایگاه اطلاع‌رسانی نمی‌توان با اثری به مهمی پاسارگاد با آزمون و خطا برخورد کرد.

۳-۱-۴- پیش از این دکتر طالبیان، ریاست بنیاد پژوهشی پارسه و پاسارگاد و به‌تازگی کمیسیون فرهنگی مجلس عنوان کرده‌اند که: «با پایین آوردن میزان آبگیری، می‌توانیم میزان رطوبت را کاهش دهیم»، در حالی که کارشناسان محیط زیست این راهکار را مفید نمی‌دانند و معتقدند کاهش میزان آب، تأثیری در اندازه‌ی سطح آب و در نتیجه در میزان تبخیر آن ندارد.

۲-۴- هم‌چنین دریاچه‌ی ایجادشده به عنوان یک مکان تفریحی محسوب خواهد شد و رفت‌وآمد ماشین‌ها و افراد سبب

آلودگی می‌شود. کوهستانی بودن منطقه و بارش باران، آلودگی‌ها را به بسیاری از مناطق دیگر منتقل می‌کند که این پدیده از عوامل تخریب آثار به حساب می‌آید (بلایی که بر سر سنگ‌نگاره‌ی بیستون آمد و در عرض چند دهه به اندازه‌ی چند هزاره آسیب دید).

۳-۴- بر بنیان نظریه‌ی کارشناسی مژگان میرمحمدی، متخصص ژئومورفولوژی (زمین‌ریخت‌شناسی) احتمال وقوع زمین‌لرزه پس از آبگیری احتمالی سد سیوند وجود دارد، همانند آنچه در سال ۱۹۶۳ در دریاچه‌ی سد «واجونت» - در شمال شرقی کشور ایتالیا - روی داد و موجب تحریک گسل‌های فعال منطقه و تخریب کوه مجاور دریاچه شد به‌طوری‌که شهر کوچک «لانگ‌رون» را کاملاً نابود کرد. این اتفاق تنها ناشی از وزن آب دریاچه‌ی سد واجونت بود، سدی که در نوع خود در شمار سدهای نه چندان بزرگ بود. چنین واقعه‌ای یک‌بار دیگر نیز در سال ۱۹۶۷ در هندوستان اتفاق افتاد. این زمین‌لرزه نیز بر اثر وزن آب پشت سد «کوینا» در ایالت «ماهاراشترا» به وجود آمد و موجب تخریب وسیع منطقه و مرگ صدها نفر شد. کشور چین نیز که اکنون در حال ساخت بزرگ‌ترین سد جهان به نام «سه دره» است، به دلیل سابقه‌ی تخریب‌های ناشی از زلزله در سدهای جهان، اقدام به نصب دستگاه‌های اندازه‌گیری میزان جابجایی گسل‌های منطقه کرده است. بنابر این علاوه بر همه‌ی خطرات ممکن برای آثار باستانی پاسارگاد و تنگ بلاغی، باید احتمال وقوع یک زمین‌لرزه ناشی از وزن آب دریاچه‌ی سد را نیز در نظر داشت به‌ویژه که گسل‌های فعال فراوانی در سراسر منطقه وجود دارند. با توجه به نزدیکی سد سیوند با منطقه‌ی باستانی پاسارگاد، در صورت وقوع زمین‌لرزه، تخریب آثار باستانی پاسارگاد امری حتمی و قطعی است.

۵- آسیب‌های زیست‌محیطی سد سیوند
اگر پژوهشکده‌ی مرمت و حفاظت نیز هم‌چون پژوهشکده‌ی باستان‌شناسی با گذری سطحی از این فاجعه‌ی بزرگ، در اعلامی رسمی آبگیری را بی‌مانع عنوان کرد (یعنی مرمت و حفاظت آثار به‌دست آمده و غیرقابل جابه‌جایی در تنگه - هم‌چون کوشک داریوش شاه - را فاقد ارزش عنوان کرد و تأثیر رطوبت بر آثار دشت پاسارگاد را به هیچ گرفت) و ریاست آن، هم‌چون ریاست پژوهشکده‌ی باستان‌شناسی از هواداران آبگیری سد سیوند بود و حتی تاریخ‌دانان و تاریخ‌پژوهان آن سازمان هم ارزش تاریخی تنگ‌بلاغی را که در آثار همه‌ی جغرافی‌نویسان کهن و یران‌گردان خارجی چند سده‌ی اخیر بااهمیت تلقی

شده، بسیار کم دانست، آیا در آن صورت آب‌گیری بی‌مانع خواهد بود؟

پایگاه به دلایل زیر این امر را نادرست می‌داند:

۵-۱- بر اساس نظر گیاه‌شناسان به علت بکر بودن تنگ‌بلاغی، گیاهانی در این منطقه وجود دارد که علاوه بر این که یک گنجینه‌ی ژنتیکی غنی هستند در صورت انجام مطالعات کامل بر روی آن‌ها می‌توان به نوع گل‌ها، درختان و پوشش گیاهی که در باغ‌های پاسارگاد وجود داشته، پی برد ولی با آب‌گیری سد سیوند این پوشش گیاهی نادر به زیر آب خواهد رفت.

۵-۲- بر پایه‌ی نظر کارشناسی دکتر پیمان یوسفی آذری، مدیرکل دفتر جنگل‌های خارج از شمال سازمان جنگل‌ها و مراتع، با آب‌گیری سد سیوند حداقل ۸ هزار اصله درخت ۵۰۰ ساله و هزاران هکتار مرتع و زمین مرغوب کشاورزی نابود می‌شود. این درختان به دلیل واقع شدن در ناحیه‌ی رویش ایرانی- تورانی از نظر تنوع و ذخیره‌گاه ژنتیکی، منحصر به فرد و دارای اهمیت ویژه‌ای هستند و تخریب این جنگل‌ها به معنای فنا و نابودی کامل طبیعت منطقه است و حتی با صرف میلیاردها دلار هم امکان احیای این جنگل‌ها وجود ندارد، چرا که خاک منطقه آن قدر فقیر و خشک است که رویشگاه توان بازسازی خود را ندارد، زیرا شکل‌گیری جنگل در حوزه‌های خشک ایران بر اثر یک فرایند تکامل‌یافته چندین هزارساله است و از آن‌جا که پدیده‌ی آلودگی هوا اقلیم‌های خشک را خشک‌تر می‌کند برای جایگزینی این درخت‌ها چند صد سال زمان نیاز است - با این شرط که اقلیم تغییر نکند. بر این اساس حفظ و ارزش جنگل‌های ایرانی - تورانی این منطقه به‌همان درجه و حتی شاید مهم‌تر از جنگل‌های شمال باشد.

اما آن چه بیش از هر چیزی مایه‌ی نگرانی است آن‌که مسؤولان استان فارس تلاش می‌کنند تا موافقت سازمان جنگل‌ها و مراتع و آبخیزداری کشور را برای قطع ۸ هزار اصله درخت موجود در محدوده‌ی آب‌گیری سد سیوند جلب نمایند؛ موافقتی که می‌تواند سنگ بنای مخربی در کشور گذارده شود که حتی تصورش برای دل‌سوزان محیط‌زیست و منابع طبیعی غیرممکن است. بدعت ناگوار و مخربی که روند رو به تخریب منابع طبیعی را سرعت خواهد بخشید، چرا که از این پس هر سازمان یا نهادی با استناد به چنین عمل‌کردی، برای اجرای پروژه‌های خود درخواست مجوز قطع درخت خواهد کرد و دیگر هیچ سازمانی نمی‌تواند مانع از این روند تخریب شود. حداقل سازمان جنگل‌ها، مراتع و آبخیزداری قدرت مقابله با آن را نخواهد داشت.

۵-۳- بر بنیان نظرات کارشناسی و بر خلاف نظر مجریان سد، آب‌گیری سد سیوند بر کشاورزی منطقه نیز اثرات مخربی دارد و هزاران هکتار مرتع و زمین مرغوب زراعتی و خاک زیر آب دفن می‌شود، در حالی که تولید علوفه فقط یک‌چهارم ارزش مراتع است و سه‌چهارم ارزش آن مربوط به حفاظت خاک و جلوگیری از فرسایش و میزان نفوذپذیری آب است.

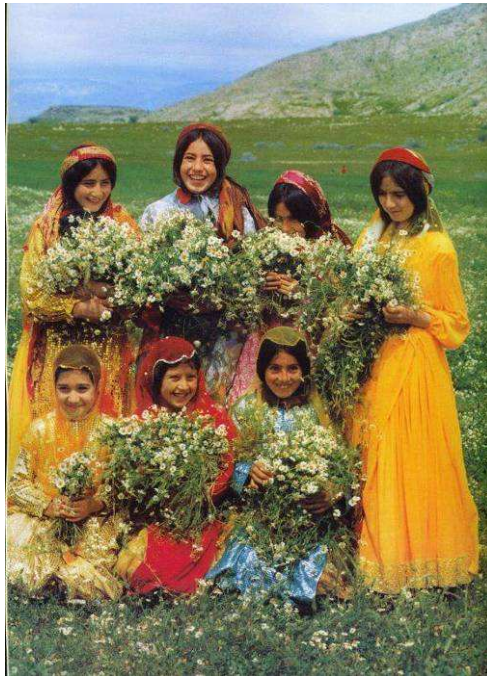
۵-۴- هم‌چنین تنگ‌بلاغی به دلیل عبور عشایر منطقه و مسیر تاریخی عبور کاروان از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. بسته شدن مسیر کوچ عشایر و به زیر آب رفتن یکی از استقرارگاه‌های کوچ‌نشینان در منطقه، از دیگر نتایج آب‌گیری سد سیوند است. با آب‌گیری سد سیوند مراتع عشایر که یکی از جاذبه‌های گردشگری ایران به شمار می‌رود نیز نابود می‌شود. مهندس مختار نجفی کشکولی، مدیر کل امور عشایر استان فارس با تأیید این مطلب و ضمن تقسیم عشایر به دو دسته مرتع‌دار و کوچ‌نشین می‌افزاید: این سد برای مرتع‌داران که از طایفه‌ی باصری هستند خطر بیشتری دارد چرا که مراتع و چراگاه‌های آن‌ها زیر آب می‌رود.

۶- نتیجه‌گیری

پایگاه اطلاع‌رسانی مانند آقای کریم متقی، کارشناس مرمت و حفاظت از آثار تاریخی، بر این باور است که منطقه‌ی پاسارگاد - و تنگ‌بلاغی - مانند دره‌ای است که پر از آثار تاریخی است و می‌تواند به موزه‌ای روباز تبدیل شود و هم‌چنین به‌خاطر طبیعت بکر و بسیار زیبایی که دارد برای طبیعت‌گردان نیز جذابیت داشته باشد. سازمان میراث فرهنگی به یاری کمک‌های مالی وزارت نیرو و با طرحی حساب‌شده می‌تواند این مسیر بی‌مانند تاریخی را برای بازدید گردشگران آماده سازد به طوری که بتوان چند برابر ارزش اقتصادی سدی که در حال ساخت است، از آن بهره برد. با توجه به معروفیت بی‌همانندی که تنگ‌بلاغی در این چند سال کسب کرده است (موردی که درباره‌ی هیچ‌کدام از محوطه‌های تاریخی ایران - حتی معتبرترین‌هایشان - صدق نمی‌کند)، این امر بعید نیست و می‌توان آنجا را به یکی از قطب‌های برجسته‌ی گردشگری تبدیل کرد. کما این‌که - همان‌طور که مهندس قهاری، دبیرکل انجمن مفاخر معماری ایران معتقد است - توقف چنین پروژه‌های خودنقطه‌ی مثبتی در کارنامه‌ی مسؤولان خواهد بود و علاوه بر داشتن جاذبه‌ی گردشگری، می‌تواند - بر خلاف تبلیغات بیگانگان - نشان‌دهنده‌ی اهمیتی باشد که نظام برای تاریخ و فرهنگ ایران قایل است. آن‌گاه می‌توان علاوه بر ایجاد اشتغال برای اهالی، درصدی از درآمد را هم برای رفع محرومیت‌های مردمان شریف ارسنجان به‌کار برد.

لباس ملی - بوی کافور کاوه مرادی - کار گروه صنایع دستی

جریان طبیعی و منطقی شکل گرفته خلی ایجاد کنیم؟ یا این که اگر عادات پوششی خود را ناکارآمد می بینیم باتوجه به تمام گفته های بالا، صلاحیت دخل و تصرف داریم؟ صدای دیگری که در پس این تصمیم بلند شده، مبارزه با فرهنگ بیگانه است. این که عده ای از خدا بی خبر با هدف قراردادن معیارهای فرهنگی ما سعی در شکستن آن دارند و از این طریق کمر به نابودی این فرهنگ بسته اند. البته من با قسمت از خدا بی خبر یا باخبر آن مخالفم و اساساً "برایم اهمیتی ندارد که مهاجم چه اعتقادات شخصی دارد ولی تا حدودی برایم قابل قبول است که



خارجی ها به هر شیوه و حيله ای سعی در بی هویت نشان دادن ما دارند تا بدین گونه و با قراردادن ما در برهوت بی خبری افسار حکومت را بر دهان مان بزنند. ولی از دید من بیگانه مهاجم فقط اروپایی یا آمریکایی نیست، مهاجم فرهنگ عربی اگر خانمان سوز تر و بی وجدان تر از غرب نباشد بهتر آن هم نیست و چه بدبخت بودیم ما که ادیبان مان که مورد اعتماد مردم هم بودند - و درست هم بود - قلم ها در باب غرب زدگی زدند ولی توجهی به غرب زدگی نداشتند، غرب زدگی را فهمیدند و غرب زدگی را ندیدند نطفه های بسیاری از دید قلم به دستان گذشته ما نادیده ماند که دشمنی در خانه خفته را اجازه خسبیدن داد. آیا روند جایگزینی فرهنگی قبل از غرب به وسیله عرب ها و عربستان آغاز شد و آیا اکنون آنها هم در کنار روپاییان که شاید تا حدودی بساطشان را جمع کرده اند به چپاول داشته های فرهنگی ما کم تر می پردازند، روز به روز دژخویانه تر از دیروز بر ما نمی تازند؟ و آیا اکنون مورد ستایش دولت مردان ما نیستند؟ لباس ملی که قرار است طراحی شود به کدام قومیت شبیه است و به کدام قومیت شبیه نیست؟ همسانی ای که شاید تحت یک پوشش ملی ایجاد شود با چه انگیزه ای عملی خواهد شد؟ کنترل مردم یا از بین بردن این تفاوت فاحش طبقاتی؟ و این که آیا اگر قصدی هم بر شکستن تفاوت طبقه های جامعه باشد این

با مطرح شدن بحث پوشش ملی این پرسش در ذهنم نقش می بندد که تا حالا چه کاری کردیم؟ آیا با نداشتن لباس ملی ملیت مان تهدید می شده؟ آیا مردم ما و قومیت های مختلف ما لخت بودند؟ آیا مردم ما بعد از ۷ هزار سال بلاتکلیفی امروز قرار است جامه ای در خور برتن کنند؟

یکی از مهم ترین موضوعاتی که امروزه زیاد به آن پرداخته می شود بحث لباس ملی است. ظاهراً" تصمیم گیرندگان و دست اندرکاران با ناکافی دیدن قابلیت های پوششی فرهنگ لباس در جامعه ما تصمیم به طراحی شیوه ای نوین که عاری از

مشکلات موجود - از دید ایشان - را دارند. معلوم نیست که هدف اصلی ایجاد اصلاح در پوشش مردم است یا تبدیل آن به احسن یا مبارزه با مظاهر تمدن بیگانه و یا ایجاد یک جامعه هم سان و در صورتی که این آخری مدنظر باشد آشکار نیست که این همسانی معنی از بین بردن منظره طبقاتی موجود را می دهد یا تبدیل جامعه به مجموعه ای قابل کنترل و اگر قصد اینان اصلاح داستان به انحراف کشیده شده و کج رفته ای است که روند کنونی آن مورد قبول ایشان نمی باشد. آیا باید به این نتیجه گیری رسید که آن چه در طول هزاران سال شکل گرفته و به مردم یک سرزمین شکل داده مسیری به اشتباه پیموده شده است.

هزاران سال گذشته و تأثیر این گذشت زمان و عادت و فرهنگ مردم یک منطقه همراه با شرایط آب و هوایی اقلیمی و مذهب و حتی تأثیراتی که از امتزاج با اقوام دیگر گرفته اند آنها را به بهترین انتخاب و تکامل فرم از پوشش رسانده، پوششی که نه تنها وظیفه یک دربرگیرنده و پوشاننده که به عنوان نگاهبانی در برابر سرما و گرما و نگاه ها و زبانی برای بازگو کردن احوالات و بیان یک بیوگرافی در نگاه اول حداقل برای مردم همان منطقه را دارد. حال من و تو با چه صلاحیتی و با کدام پشتوانه توانایی آن را خواهیم داشت و این اجازه را به خود می دهیم که در این

گزارشی از محوطه باستانی تپه سیلک

ندا احمدی لفورکی - کار گروه یادمان

محوطه باستانی سیلک در ضلع جنوب‌غربی شهر کاشان و در سمت راست جاده کاشان به فین (خیابان امیرکبیر) واقع شده است. با پیدا شدن چند ظرف سفالی زیبا در اوایل سال ۱۹۳۳ میلادی در پاریس و شناخته شدن محل اکتشاف این ظروف که در سیلک کاشان بود، مشاور موزه ملی فرانسه را بر آن داشت تا در اکتبر همان سال مجوز حفاری در این نقطه مهم را گرفته و هیات فرانسوی با سرپرستی پروفیسور رومن گریشمن مامور حفاری در سیلک کاشان نماید. هیات فوق طی سه فصل (سال‌های ۱۹۳۷، ۱۹۳۴، ۱۹۳۳) تپه‌ها را کاوش نموده و بلافاصله در سال ۱۹۳۸ گزارش آن را در دو مجله، تحت عنوان سیلک کاشان به زبان فرانسوی در پاریس منتشر نمود. بعد از کاوش‌های هیات فرانسوی و گذشت حدود ۷۰ سال، هیات یاستان‌شناسی طرح بازنگاری سیلک را با مجوز رسمی از سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کشور به سرپرستی دکتر صادق ملک‌شهمیرزادی پنج فصل کاوش را در سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ در دو تپه شمالی و جنوبی انجام دادند.

روز جمعه، ۱۵ تیرماه روبروی در محوطه‌ی باستانی سیلک بودیم، آفتابی سوزان و خشن، بادی نرم و ملایم، یک گروه سه نفره‌ی عکاس، مصاحبه‌کننده و گزارش‌نویس؛ سوال‌های پیاپی ذهن‌مان را مشغول می‌کرد. تخریب، سد سیوند، پاسارگاد، تپه‌سیلک، باز تکرار گذشته!

سلام و خسته نباشید، عکس ممکن است بگیریم؟ بله فقط بدون فلاش! این‌ها سخنان نگهبان دلسوز محوطه باستانی سیلک، مأموری مهربان و متعهد، بانشاط و امیدوار، آقای عباس اعتمادفینی بود.

بخشید گویا باغی در داخل عرصه‌ی محوطه به فروش رفته! شما چه کسی هستید؟ دوستداران فرهنگ این خاک و بوم. آمده‌ایم گزارشی در این خصوص تهیه کنیم و ببینیم این مطلب تا چه حد صحت دارد؟ خودمان را معرفی کردیم و از تلاش‌هایمان در این زمینه گفتیم از گله‌ها و شکایت‌ها، بی‌مهری‌ها، نگرانی‌ها.

تیغ آفتاب مستقیم بر سر می‌نشست و صعود تپه را با سختی همراه می‌نمود، با ایشان بر روی یکی از مسیرهای مشخص‌شده‌ی تپه قرار گرفتیم، از وی خواستیم تا خودش را معرفی کند و از سابقه‌کاری‌اش بگوید. ... من عباس اعتمادفینی

تغییر فقط بصری خواهد بود یا این‌که عملاً "جیب‌ها و محتویات آنها هم یکسان خواهد شد. نمی‌دانم سیمای مرد به لباس جدید ملی درآمده سیمای همان سرداری خواهد بود که در گردنه‌ها راه بر اسکندر و امثال او می‌بست یا هیات یکی از جاهلان زمان بدویت، نمی‌دانم بانوی ملبس به لباس ملی همان دشت گلزار این سرزمین خواهد بود یا زن پریشان و دود اندود. یک روز گرم تابستانی که برای یک سفر درون شهری از اتوبوس استفاده می‌کردم متوجه شدم قسمت عقب اتوبوس که متعلق به خانم‌هاست سراسر مشکی است، سیاه است. هر چند قسمت مردانه هم آن‌چنان رنگارنگ و متنوع نبود ولی برای من قسمت زنانه با توجه به پوشیدگی سر و گردن بسیار تعجب‌برانگیز بود چرا که این رنگ سنگین در این جهنم و در محیط بسته اتوبوس چگونه می‌شود که باشد؟ جالب این‌که در میان جمعیت بانوان سیاه‌پوش (که شاید اتفاقی همگی سیاه پوش بودند) یک نقطه ناهماهنگ نظرم را جلب کرد، بانوی ترکمنی است که لباسی دیگر در آن میان نشسته بود. آنجا بود که دلیل اصرار برای ایجاد پوشش ملی را به عینه دریافتم. جامعه هم لباس شبیه به جامعه‌ای نظامی‌ست که قابل کنترل است. هم درون و هم بیرون این چنین جوامع را می‌توان کنترل کرد پس نه رنگی نشان‌های برای اعتراض خواهد بود و نه عشقی خطری برای هدف. چین بهترین مثال است، رفتار میلیتاریستی در چین و تبدیل مردم به سرباز بسیاری از تهدیدهای از جانب گروه‌های مردمی را خنثی کرد و مردم مورچه صفت خلاقیت، صداقت و نیروی خود را در جهت دیگری به کار بستند.

آری جامعه کافور زده خیلی از قابلیت‌های انتقادی را از دست خواهد داد و خود را فراموش خواهد کرد.

نجات بخشی شهر هرمز اردشیر

شورای اسلامی شهر اهواز اعلام کرد علی‌رغم اعلام آمادگی کامل برای پرداخت هزینه مطالعاتی نجات بخشی شهر هرمز اردشیر هیچ اقدامی در نجات بخشی این شهر توسط سازمان میراث فرهنگی صورت نگرفته است.

رئیس پژوهشکده باستان‌شناسی نیز در نامه‌ای به شورای شهر اهواز اعلام کرد: متروی اهواز به پژوهشکده باستان‌شناسی رسماً و کتبا اعلام ننموده است که حاضر به پرداخت هزینه‌های کاوش می‌باشد لذا پژوهشکده به محض دریافت پاسخ کتبی هیأت اعزامی را به محل و حتی در ایام نوروز اعزام خواهد کرد.

هستم ... تعمیرات چغازنبیل و بیشابور، کاخ آپادانای شوش، قلعه‌ی شوش را بر عهده داشتیم، دوره‌های سفال‌شناسی را می‌دانم مثلاً اگر تکه سفالی از همین جا یافت شود، می‌توانم بگویم این مربوط به دوره‌ی ششم است؟ یا پنجم؟ شاید کارشناس این رشته به جرات نتواند چنین اظهارنظری کند. من از لحاظ تجربی کار کردم، تعمیرات این تپه‌ی سیلک نیز با من بوده است؛ از تپه بالا می‌رویم درست در شمال شرقی تپه باغ دیده می‌شود.

تپه شامل دو قسمت است شمالی و جنوبی، به فاصله ۶۰۰ متری از هم و دو گورستان الف و ب است. گورستان الف با قدمت ۳۵۰۰ ساله و در ۲۰۰ متری جنوب تپه جنوبی قرار داشت. امروز بر روی آن بلوار ۲۴ متری امیرالمومنین کشیده شده و گورستان ب نیز با قدمت ۳۰۰۰ ساله در زیر باغ‌ها و زمین‌های کشاورزی ضلع غربی تپه قرار گرفته است. این اول ماجراست. ... آقای اعتماددینی می‌گفت این باغ را می‌بینید اینجا مکان خریداری شده است. این ساخت و سازها را نگاه کنید! رنگ خاک را ببینید، هم‌رنگ‌اند! ... به چه مجوزی؟ با اجازه‌ی چه کسی؟ چرا این باغ را در قمصر نخریدند؟ یا در لواسان؟ آنجا که آب و هوا بهتر است!! بودجه نداشته زمین‌ها را از مردم بخرید؟ مگر عرصه‌ی حریم مشخص نشده؟ ساختمان‌سازی‌های بسیاری مشهود بود، آجر پاره‌های ریخته شده بر روی زمین، ساختمان‌های نیمه‌کاره گرد تا گرد محوطه‌ی باستانی مشاهده می‌شدند. پیرمرد اذعان می‌کند که حرف زدن سخت است. نمی‌شود هر چه را به‌زبان آورد. درد زمانه در دل داشت؛ روزی ده دوازده بار بالای تپه می‌آمدم ولی حالا نمی‌توانم.



درست در قسمت شمال شرقی تپه است، آن باغ دیده می‌شود. رنگ خاک یکی بود؛ !!! این باغ بزرگ را می‌بینند و باغ

پشتی‌اش را، یکی از بچه‌هایی که شما گفتید گرفته است. همان جاست. این ساختمان‌ها امسال ساخته شدند. یک مصوبه‌ای را تعریف کردند که ساختمان‌ها با این شرایط ساخته شوند. عرصه معلوم کردند حریم تعیین کردند، درجه یک و دو. ارتفاع ساختمان‌ها تا ۴ متر، با چه قوس‌هایی و با چه چیزهایی بسازند؛ چندین بار متوالی به مالکان ساختمان‌ها تذکر دادم و از آنان رعایت حریم تعیین شده را خواستم ولی تهدیدم کردند، گفتند با همین پاره آجر می‌زنیم بر سرت!!!! برو و دست از سر ما بردار. گزارش دادم به سازمان. بی‌تفاوت از کنارش گذشتند. پیرمرد دلسوزانه و با ناراحتی تمام این سخنان را به‌زبان می‌آورد. گویی خوشحال شده بود با کسی دردل کند باید کسی به حرفش گوش می‌داد، هر چند خیلی کوتاه.

باید در هر مورد اظهارنظر کارشناسی کرد، در هر زمینه‌ای مطالعه و تحقیق کرد و سپس آن را به‌زبان آورد. تمام ایرانی‌ها باید یک مقاله قبل از تحقیق بنویسند. ۱۴ سال گریشمن در چغازنبیل کار کرد و بعد گفت این‌جا یک زیگورات است. در یک تفحص برون مرزی از بالای این تپه، به یک زندگی ۴۵ هزار ساله برخورد کردیم. این سیر نزولی حرکت انسان‌ها را از کوه به دشت و از آنجا به کناره‌ی دریاچه‌ها نشان می‌دهد و پایین‌تر یک زندگی سی هزار ساله و پایین‌تر ۷ هزار ساله را یافتیم. شما اگر ملاحظه کنید رنگ خاک این و آن قسمت یکی است. دکتر ملک آمدند و این حصار را کشیدند. علاوه بر این باستان‌شناسان آمدند و تحقیق کردند، از کارشناسان خارجی نیز استفاده شد ولی برای بهتر شدن باید گامی برداریم که همیشه توأم با تحقیقات نوشته‌هایمان باشد.

این تپه توسط جوانان با عشق و علاقه که مقداری از خون نیاکانشان در رگ‌هایشان بود، معرفی جهانی شد. پاسگاه دویست متر تا اینجا فاصله دارد و این ساختمان‌سازی‌ها برای چه است؟! باید از این آثار به نحو احسن استفاده کرد و باید به مردم اطلاع‌رسانی کرد.

مثلاً سینی در موزه را ببینید در ۵۰۰۰ سال پیش در ایران طریقه‌ی رسم بیضی را می‌دانستند این درحالی است که در قسمت‌های دیگر این کوره‌ی خاکی مردم یکدیگر را می‌دریدند. در باستان‌شناسی ما مربع، مستطیل، لوزی و ... را داریم ولی بیضی را نداریم. کمی جلوتر در موزه‌ی کوچک به کوزه‌ای بر می‌خوریم، ... این کوزه بدست خودم تعمیر شد...

ما به اندازه‌ی خودمان تلاش کردیم و همین مقدار از دستمان برآمد، دست‌های خشن و صورت آفتاب خورده‌اش گواه این تلاش‌ها بود. سالم و سلامت باشید پدر.

از جیرفت تا لندن

رضا نیک پورخشگرودی - کار گروه یادمان



فکر می‌کنم جمله کویر، جایی که آبادی و سعادت نیست را در یکی از آثار دکتر شریعتی دیده باشیم. اما این بار موردی استثنایی پیش روی ماست. چرا که کویر منبعی شد سودآور و سرشار از پول و ثروت و وسیله و زمینه‌ای برای سعادت و آبادی! اما این نعمت و فراوانی چگونه به دست آمد و نصیب چه کسانی شد؟

مروری خواهم داشت بر مرثیه جیرفت، شهرستانی با وسعت ۱۸,۰۰۰ کیلومترمربع و در حدود ۲۴۰ کیلومتری کرمان در جنوب شرقی کشورمان که در نزدیکی کویر بزرگ لوت قرار دارد. آب و هوای جیرفت گرم و تا حدی مرطوب است و دمای آن در تابستان به بیش از ۵۰ درجه سانتی‌گراد می‌رسد، اما در مناطق کوهستانی به‌ویژه جبال بارز و ساردوییه، آب و هوا معتدل و گاهی سرد است. این جبال در واقع حد فاصل مناطق گرمسیر و سردسیر می‌باشد و به‌خاطر این تنوع آب و هوایی کشت محصولات گرمسیری و سردسیری در آنجا میسر گردیده است. این منطقه درختان نخل و خرماهای زیادی دارد و هم‌چنین ۶ درصد میوه ایران تامین می‌کند.

هلیل رود مهم‌ترین رود این منطقه است که سرچشمه آن در کوه‌های بافت، بهرآسمان، هزار و لاله‌زار است و پس از پیمودن ۴۰۰ کیلومتر به دریاچه باتلاقی جازموریان می‌ریزد. این رود در مسیر خود بخشی از اراضی جلگه جیرفت و رودبار را مشروب می‌سازد. اگرچه رودهای دیگری هم مثل رود شور، رود ملنتی، خشک‌رود و رودهای فصلی در منطقه وجود دارند اما در این میان هلیل رود را می‌توان عامل اصلی شکل‌گیری فرهنگ‌ها و تمدن‌های متکی بر دو شیوه تولید اقتصادی کشاورزی و دامداری از دیر باز تاکنون دانست.

بنابراین جای تعجب نیست که ببینیم این منطقه از حدود هزاره سوم قبل از میلاد به یکی از مهم‌ترین حوزه‌های فرهنگی و کانون‌های مهم اقتصادی و صنعتی شرق باستان تبدیل شده و ارتباط مستمر با فرهنگ‌ها و تمدن‌های بین‌النهرین^(۱)، ایلام و مناطق شرقی فلات ایران در آنجا برقرار گشته است. پس از این توضیح مختصر از شرایطی جغرافیایی منطقه، اینک بنا به اهمیت موضوع که از لحاظ مادی و معنوی با ارزش و قابل توجه است به بررسی فاجعه‌ای که از ابتدای سال ۱۳۸۰ آغاز شد، می‌پردازم. از زمانی که به‌طور اتفاقی ظروف سنگی نقش داری با

قدمت حدود ۵۰۰۰ سال در حجمی انبوه یافت شد و به‌جای این که جیرفت - این منطقه محروم کشورمان - تبدیل به بزرگ‌ترین موزه فضای باز جهان برای بازدید و تحقیق جهان‌گردان و محققان گردد، توانست اشتهای بزرگ‌ترین مجموعه‌داران دنیا را سیر کند تا آنجایی که خریداران عمده به قاچاق چیان پیغام دادند که از برخی گونه‌ها دیگر فرستاده نشود زیرا بازار اشباع شده است^(۲)!

بحث جیرفت را از دو بعد می‌توان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد: اگر نگاهی بازاری‌مآبانه به این قضیه نداشته باشیم ابتدا ویژگی و تاثیر فرهنگی و تاریخی و پس از آن ابعاد غارت‌اشیای گران‌بهایی را که در محل صورت گرفته مورد بررسی قرار می‌دهم:

الف) اگر چه پژوهش‌های انجام گرفته در این منطقه کافی نیست اما با مروری بر تاریخچه محل اهمیت این منطقه در ادوار مختلف برای ما آشکار می‌گردد.

پیشینه حیات در این منطقه با یافت شدن سنگواره جان‌دار عظیم الجثه‌ای به میلیون‌ها سال قبل بر می‌گردد و کشف آثاری از زیست‌گاه دوره پارینه‌سنگی، شروع حضور انسان را به ما گوشزد می‌کند. تا جایی که می‌دانیم در دوره هخامنشی، زرنگ

و کرمان از ساتراپی‌ها بوده و از دوره اشکانی و ساسانی نیز در عنبرآباد جیرفت آثاری وجود دارد. در دوره اسلامی هم در این منطقه ذکری از شهر بزرگ و خیال برانگیز دقیانوس را داریم. همچنین این منطقه در دوره سلجوقی بسیار مهم بوده تا حدی که تبدیل به یکی از پایتخت‌های زمستانی اتابکان می‌شود. شکل‌گیری حکومت قراختاییان و جنگ‌های طولانی ناشی از حمله مغول در این ناحیه و تلاش برای تسلطشان بر سبزواران (جیرفت)، بار دیگر اهمیت سیاسی و اقتصادی منطقه را به ما خاطر نشان می‌کند. آثار به جا مانده از دوره تیموری، صفوی، افشار، زند و قاجار همگی حاکی از توجه حکام و سکونت مداوم مردم در این منطقه است. اما آنچه جیرفت را در جایگاهی خاص قرار می‌دهد، به دست آمدن هزاران قطعه مصنوعات سنگی با ارزش با نقوشی استثنایی مربوط به بیش از ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد است. به گفته دکتر مجید زاده^(۳) - که از نظارت ایشان در نوشتن این مقاله بسیار بهره بردم - شاید با بررسی‌های بیشتر، تاریخ را بتوان به قبل از جیرفت و بعد از جیرفت تقسیم کرد. چراکه تصور رایج از تمدن شرق این‌گونه تفسیر شده که بین‌النهرین مهد تمدن است و شرح قدیمی‌ترین سروده‌های حماسی سومریان چون گیلگمش همراه است با آغاز نگارش. محققانی چون مک‌گال که بر روی گل نوشته‌های باستانی بین‌النهرین کار کرده‌اند و نیز ساندرز که حماسه گیلگمش را مجدداً بازخوانی نموده بر این تفکر قوت بخشیدند. اما امروز می‌بینیم که موضوع آنچه زینت‌بخش دست‌سازهای جیرفت است و از نظر قدمت مقدم بر بین‌النهرین، ذکر همان اسطوره‌ها است.

اگر ما بر اساس کشف کم‌تر از چند صد قطعه ظرف با این مضامین در طول یک صد سال حفاری و تحقیق در خفاجه (شمال عراق)، عربستان، عمان و هاراپا (در هند)، بین‌النهرین را مهد تمدن می‌شناسیم. اینک با پیدا شدن بیش از ۶۰۰,۰۰۰ قطعه از آن ظروف از قسمتی محدود در منطقه‌ای که عمر عملیات کاوش در آنجا چیزی حدود ۵ سال است، آیا نمی‌توان تشخیص داد کدام منطقه تولید کننده و کدام مناطق مصرف کننده و مشتری این محصولات بوده‌اند؟ شاید حالا با ارایه این شواهد و مدارک محکم، نیاز به بازنگری در خاستگاه تمدن شرق احساسی شود.

آثار جیرفت حامل فرهنگی بومی است که هیچ نوع نفوذی از غرب و اثری از آثار بین‌النهرین و آشوری را در آن نمی‌بینیم^(۴). مکتبی که در اوایل حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد ساخت این ظروف را آغاز کرد و پس از چند قرن آن را به

اوج تکامل خود رساند و سازندگان آنها حتی علی‌رغم حجم زیاد تولید، سعی نموده‌اند تا از تکراری بودن نقش روی آن جلوگیری کنند و بر روی آنها نقوشی آفریده‌اند که به نظر ژان پرو - باستان‌شناس فرانسوی - مربوط به عصری است که پیش از نمایان شدن خدایان در طرح‌های روی ظروف است. موضوع این نقش‌مایه‌های تزئینی، انواع جانوران، موجودات افسانه‌ای، انسان، گونه‌های گیاهی و بناها و شهرها می‌باشد. این ظروف سنگی منقوش از لحاظ سبک به گروه سری قدیم تعلق دارد که می‌روشنی آنها را اواسط هزاره سوم ق. م تاریخ‌گذاری نموده و خاستگاهشان را ایران می‌داند.

بر روی این ظروف جای چشم‌ها سنگ نشانی شده و در حک کردن تصاویر به قدری دقت به کار رفته که در همه موارد چشم حیوانات وحشی گرد و چشم جانوران اهلی و انسان بیضی نشان داده شده است. جنس سنگ استفاده شده برای این چشم‌ها از مرمر، آهک سفید و یا فیروزه می‌باشد. این در حالی است که سومریان در همان هزاره‌ها در آثار خود هرگز از هنر و تزئینات سنگ نشانی استفاده نمی‌کردند.

در مورد دقت و ظرافت در ساخت این ظروف می‌توان اضافه کرد که در کوچک‌ترین اندازه این ظرف‌ها جنسیت (نر و ماده بودن) و بالغ یا نابالغ بودن طرح جانوران حک شده کاملاً قابل تشخیص است. این طرح‌ها متنوع بوده و اکثراً مربوط است به انسان، عقرب، عقرب - انسان، مار، شیر، پلنگ، عقاب، گاو و بز. بعضی از نقش‌ها که در آن گاو از پشت به زمین افتاده و عقابی در حال فرود است و یا قرار گرفتن عقاب‌ها و مارهای خشمگینی که رو در روی هم هستند ما را به یاد اسطوره‌های "اتن" مربوط به آکدی‌ها می‌اندازد. جالب این که احتمال می‌رود این طرح‌ها قدمتی بیش از تمدن آکد داشته باشد اما از نکات کلیدی موضوع می‌تواند ارتباط کشفیات فوق با حماسه گیلگمش باشد. او که پادشاه اروک (در بین‌النهرین) معرفی شده، تا این اواخر که باستان‌شناسان هنوز شروع به حفاری و کشف شهرهای مدفون شده بین‌النهرین نکرده بودند، کاملاً فراموش شده بود. اساس این داستان مربوط به سده‌های نخست هزاره دوم ق. م است که احتمالاً موضوع آن قرن‌ها قبل نیز وجود داشته و جمع‌آوری آن توسط آشور بانی پال صورت گرفته است چرا که او خود را دوستدار و گردآورنده موارث دنیای کهن می‌دانست و آنچه امروز مورد استناد تمام شرق‌شناسان جهان است الواح گلی یافت شده مربوط به کتابخانه شخصی اوست.

داستان از زمان "ان مر کار" آغاز می‌شود که پیش از گیلگمش حکومت می‌کرده است. او فرمانروای دولت-شهر اروک بوده است و در به خدمت گرفتن معماران و هنرمندان سرزمین "ارت" برای ساخت معابد خدایان بزرگ سومری و تزیین آن اصرار می‌ورزیده است. "ارت" مکانی در شرق سرزمین‌های مرتفع پارس معرفی شده و دارای روابط تجاری و معاملات پایاپایی بوده که طی آن غله اروک با فلزات گران‌بها و سنگ‌های لاجورد و ساختمانی آنجا مبادله می‌شده است.^(۵) آیا پیدا شدن گورستان‌هایی با وسعت چندین ده هکتار در کناره حدود ۴۰۰ کیلومتری هلیل‌رود، شاهی بر وجود شهرهای عظیم در گذشته‌های دور با تراکم جمعیت بالا نیست؟ آن هم در منطقه‌ای وسیع‌تر از جنوب بین‌النهرین و سومر و با زمینی به مراتب حاصل‌خیزتر. حجم بالای ظروف به‌دست آمده لازمه ثروت است، ثروت امنیت می‌خواهد و امنیت نیازمند جامعه‌ای است قانونمند با حکومتی مقتدر.^(۶) حال با توجه به تعداد زیاد اشیایی که در جیرفت به‌دست آمده و با ظرافت هنرمندان‌های که توانسته‌اند نقوشی با تمام جزئیات از بناهای عظیم و شهرهای با شکوه آن دوره را خلق کنند - در روزگاری که تاریخ کمتر شهری به آن آبادانی را درخاطر خود ثبت کرده است - آیا نمی‌توان ارتباطی بین این محل با قلمرو پادشاهی باستانی "ارت" تصور کرد؟



در عین حال مشاهده تأثیری که تمدن‌های مختلف بعدی از داستان گیلگمش پذیرفته‌اند، حیرت‌انگیز است. مثلاً در داستان اودیسه هومر که مدت‌ها پس از گیلگمش نوشته شده، تجربه عبور از رودخانه اقیانوس و تقدیم هدیه خداحافظی مناس و هلن به تلماک عینا کپی شده است و یا داستان طوفان نوح که در کتیبه یازده آمده، تقریباً با همان ساز و برگ و جانوران در منابع بعدی ذکر شده، نیز تصور بابلی‌ها که معتقد به جهان زیرین بودند، در لوحه‌های نینوا (که از نظر قدمت جدیدترند) با همان محتوایی که در حماسه گیلگمش آمده، دیده می‌شود. هم‌چنین نام گیاه جوانی و عبارت "آدم پیر دگر باره جوان خواهد شد" که در شعر حافظ آمده است، به همان شکل در لوحه‌های داستان گیلگمش وجود دارد. در بعضی موارد نیز ما شاهد تعارضاتی بین تفکرات سومری و گیلگمش هستیم چراکه بین‌النهرینی‌ها مرگ را به‌عنوان یک واقعیت مختوم که باید تسلیم آن شد پذیرفته بودند. اما گیلگمش خشمگینانه علیه مرگ رفیق خود طغیان می‌کند.

دلیل این اختلاف جهان‌بینی بین سومریان و گیلگمش برای چه بوده؟ مگر او بین‌النهرینی نبوده است؟!

اخیراً جان م. ریادل تحقیقاتی انجام داده که طی آن منشأ درخت انار را از ایران می‌داند و معتقد است که این درخت مدت‌ها پیش از آن‌که سومریان باستان دولت شهرهای خود را تاسیس کنند و اعمال و افکارشان را با خط مکتوب کنند به دره بین‌النهرین آورده شده و جالب این‌که سومریان در اعتقادات خود، با ایجاد پیوند بین فرهنگ‌شان و انار ایرانی است که داستان آفرینش خود را باز شناختند^(۷) میوه این درخت توسط گیلگمش به اینانا - ملکه آسمان و زمین - برگردانده می‌شود و پس از آن این درخت به‌خاطر خواص نیروبخش و دارویی میوه‌اش (که مورد توجه ابن‌سینا نیز بوده) در بین‌النهرین تکثیر شد. اما چرا این کار مهم توسط گیلگمش انجام شد؟ آیا رابطه‌ای بین این میوه ایرانی و گیلگمش وجود دارد؟

آنچه بر روی بخشی از ظروف یافت شده جیرفت نقش شده و به دست ما رسیده، صحنه‌های متنوعی است از داستان حماسی گیلگمش. برای نخستین بار شاهد نبرد با شیر هستیم که خود دارای معانی فراوانی است و در شمایل‌نگاری عهد کلاسیک قرون وسطی و دنیای جدید راه یافته و زیاد دیده می‌شود. در بخشی دیگر، گیلگمش پس از کشتن شیرها به کوهستان خورشید^(۸) می‌رود که نگهبان آنجا موجود خوفناکی است به صورت نیمه‌انسان و نیمه‌عقرب (عقرب - انسان در هنر بعدی بین‌النهرین) و رد پای آن را تا مهرهای هخامنشی

نیز می‌توان دنبال کرد. هم‌چنین طرح خداوندگار درخت زندگی (نین گی زیدا) به صورت بز و درخت زندگی در عقاید هخامنشی امتداد می‌یابد و تبدیل به نمادی مقدس می‌شود.

مسلماً جرمی مرتکب نشده‌ایم اگر حتی برای یک لحظه هم که شده، این طرح‌ها را فرزندان از خانه خارج شده‌ای بپنداریم که پس از سال‌ها سردرگمی در بین‌النهرین، با چهره‌ای دیگر به آغوش خاستگاه‌شان بازگشته‌اند. یعنی انتقال این تفکر به بین‌النهرین و سپس بازگشت مجدد و استفاده آنها در دوره هخامنشیان. امروزه دیگر اصالت و اقتدار سومر و تمدن بین‌النهرین به‌عنوان پرچم‌دار آغاز تمدن بشری در مشرق زمین مورد تردید قرار گرفته است. سامویل کریم - سومرشناس معروف - می‌گوید: مدارک زبان‌شناختی نشان می‌دهد که نخستین ساکنان جنوب بین‌النهرین سومری نبوده‌اند. تغییر نام رودهای دجله و فرات (ایدیگلب و بورنوم) و نام مراکز شهری عمده سومری یعنی اریدو، اور، لارسا، ایسین، ادب، کولب، لاگاش، نیپور و کیش هیچ‌یک واژه سومری نیستند و توسط مردمانی نامگذاری شده‌اند که به زبان غیرسومری سخن می‌گفتند. لاندزبرگر - استاد زبان‌شناسان جهان - با بررسی کلمات سومری مثل انگر (کشاورز)، اودول (دامدار)، شوخدک (ماهگیر)، اپین (خیش)، نیبیرا (فلزگر)، ننگر (نجار)، ایسبر (بافنده) و... نتیجه می‌گیرد که این کلمات اصلاً به زبان سومری نیستند و به این ترتیب مخترع فنون اساسی کشاورزی و دامداری و مهارت‌های صنعتی در جنوب بین‌النهرین، نه سومری‌ها بلکه اسلاف بی‌نام و نشان آنها بوده‌اند. اوپنه‌ایم - آشورشناس نامی - نیز معتقد است که: سومری‌ها از خطی که به تمدن بومی و بیگانه تعلق داشته و پیش از آنان در آن سرزمین به وجود آمده بود، استفاده کردند و آن را به‌عنوان خط خود پذیرفته بودند و حتی نام خدایان مورد پرستش آنان نیز به زبان غیر سومری بوده است.^(۹)

به این ترتیب می‌بینیم که اسطوره‌های بین‌النهرینی، نشان‌های آشنایی از زبان‌ها، زمان‌ها و مکان‌های دیگر را در خود دارند چراکه جهان متمدن آن روز آن قدر کوچک و محدود بوده که بین‌النهرینی‌ها به دلیل پیوندهای تجاری خود، از آنچه در دنیای پیرامون خود وجود داشته اطلاع داشتند و حتماً در این بین تبادل اطلاعات فرهنگی نیز صورت می‌گرفته است. چنان‌که در طی روابط تجاری و تماس‌های فراوانی که بین بازرگانان یونان، سوریه و آناتولی برقرار شده بود نیز می‌بینیم که پس از آن که خدایان بابلی در دل خاک مدفون شدند، توانستند در عقاید مذهبی مدیترانه‌ای و گنوسی به حیات خود ادامه دهند.

به عبارت دیگر، فرهنگی در قالب انتقال به فرهنگی دیگر توانست باقی بماند.

نتیجه این‌که: یافته‌های جیرفت می‌تواند در بازنگری برای شناخت مهد تمدن بشر اثرگذار باشد و منشا تمدنی را که تا با امروز برخاسته از بین‌النهرین می‌دانستیم با توجه به حجم انبوه ظروف جیرفت با همان مفاهیم و قدمتی بیشتر زیر سوال ببرد. اما اثبات این نظریه آسان نخواهد بود و راهی دراز پیش روی ماست چراکه سال‌ها نوشتند و خواندیم که سومر مهد تمدن بشر است. در انتهای این بحث نظراتان را با نوشته‌ای که مجله آرکوولوژیایا - مجله معتبر باستان‌شناسی فرانسه - چندی قبل چاپ کرده بود، جلب می‌کنم: کیفیت هنری بی‌نظیر اشیا (جیرفت)، بیانگر سطح بالای پیشرفت ساکنان فلات ایران از اواخر هزاره چهارم ق.م می‌باشد و نقشی که این مردم می‌توانسته‌اند در ایجاد تمدن بین‌النهرینی ایفا کنند را روشن سازد.^(۱۰)

ب) همان‌طور که در ابتدای بحث گفته شد، مساله جیرفت جدا از ارزش معنوی خاصی که دارد از نظر مادی نیز قابل توجه است. سرعت و حجم بالای شخم زدن منطقه‌ای به وسعت ۱۵۰هکتار برای چپاول و ارسال اشیایی گران‌بها - آنهم در کشوری باثبات و نه در حال جنگ که باعث شود نتواند کنترلی بر مرزهای خود داشته باشد - نشان از تشکیلاتی سازماندهی شده دارد. رییس وقت دادگاه انقلاب جیرفت عامل غارت و خروج آثار تاریخی را باند‌های مافیایی دانست.^(۱۱) هم‌چنین مدیر پاسداران میراث فرهنگی معتقد بود که: "قاچاقچیان در قالب یک شبکه هماهنگ و پیچیده فعالیت می‌کنند"^(۱۲).

آیا حضور بیش از ۳,۰۰۰ نفر حفار غیرمجاز حرفه‌ای که قادرند مدت ۷ روز ۴,۰۰۰ گودال به عمق بیش از ۱/۵ متر حفر کنند^(۱۳) و نیز ارسال بیش از ۶۰۰,۰۰۰ قطعه شیئی نفیس و با ارزش به خارج کشور^(۱۴) در مدت ۲ سال، سوال برانگیز نیست؟ کاری که اگر به‌صورت رسمی و قانونی صورت گرفته بود دارای رکوردی بی‌نظیر و شایسته دریافت لوح تقدیر صادراتی نیز می‌بود! با این حال حتی کسی پاسخگو هم نشد.

البته این چنین مواردی در کشورما - نه به این گستردگی - در دوران گذشته هم وجود داشته است. به‌عنوان مثال، از این دست اعمال در زمان قاجار به‌صورت رسمی و براساس قراردادهای خارجی و نیز به‌صورت غیررسمی سابقه‌ای یک‌صد ساله دارد. در حکومت پهلوی هم این مسایل بارها مشاهده شده است. به‌طور نمونه، در نوشته‌ای از هوشنگ مردکار (وکیل بازنشسته دادگستری) آمده است که در طی حفاری مارلیک

نیز فعالیت‌های آشکار و غیر قانونی از طرف فرزندان متنفذ دربار و عوامل یهودی در آن منطقه برای غارت اشیاء عتیقه صورت می‌گرفته است که اعتراضات به عمل آمده در این زمینه در سال ۱۳۳۹ راه به جایی نبرد.^(۱۵)

می‌بینیم که متاسفانه در کشور ما حتی اتفاقات خوب هم (مثل کشف اشیاء جیرفت) به همان مسیر بدبختی منتهی می‌شود و هیچ منفعت و سودی برای مردم و کشور به دنبال ندارد.

این اشیاء به دلیل قدمت، طرح‌های منحصر به فرد، ظرافت و تکنیک بالا و پیشرفته در ساخت دارای گرم‌ترین بازار در کشورهای اروپایی و آمریکا و حتی برخی کشورهای آسیایی شدند. امری که نقض آشکار پیمان‌های بین‌المللی است و پیگیری جهت استرداد آنها عزم ملی را طلب می‌کند. به راستی که ما در موزه ملی ایران در تهران چند نمونه از این اشیاء را در معرض دید داریم؟

چندی قبل خرید یکی از این اشیاء توسط موزه معتبر لوور فرانسه باعث رسوایی و بی‌اعتباری بخش مدیریتی آنجا گردید^(۱۸) علی‌رغم آن، در کتاب راهنمای یکی از حراجی‌های معتبر لندن^(۱۹) تعدادی از این اشیاء با ذکر مشخصات دقیق فیزیکی و عنوان اشیاء آسیایی به قیمت پایه ۱۲۰,۰۰۰ دلار آمریکا جهت فروش معرفی شد. از این رو در صدد بودم رقم کلی ارزش این اشیاء را محاسبه کنم که متاسفانه به دلیل بزرگی ارقام و کوچکی صفحه ماشین حساب با مشکل مواجه شدم اما چاپ خبری در یکی از روزنامه‌ها این مسأله را برایم حل کرد: سود غارت میراث جیرفت برابر با ۴ سال در آمد نفتی کشور.

حال آن‌که برطبق برآوردهای دولتی قرار بود با صرف بودجه‌ای ۲۵۰ میلیون تومانی از آثار جیرفت حفاظت شود که متاسفانه این امر صورت نگرفت.^(۲۰)

اگر اشتباه نکنم، صرف این مبلغ با مبالغی بیشتر از این برای حراست و محصور کردن منطقه جهت جلوگیری از خروج اشیاء جیرفت منطقی به نظر می‌رسید!

در این بین فقط ما بر سر اداره میراث فرهنگی نق می‌زنیم که از نظر امکانات و قدرت قانونی حتی در پایتخت نیز قادر به جلوگیری از تجاوز به کاخ احمد شاهی نیز نمی‌باشد.^(۲۱) این سوال پیش می‌آید که صدا و سیما با وجود تمام امکانات و کانال‌هایی که در اختیار داشت در کنار پخش برنامه‌های متنوع سرگرم کننده و ورزشی جمعا چند دقیقه را به پوشش دادن اخبار مربوط به جیرفت اختصاص داده؟ راستی اگر ارزش فرهنگی این قضیه قابل ملاحظه نبود آیا ارزش مادی آن نیز

قابل چشم‌پوشی بوده؟ از عواملی که باعث ادامه این فاجعه شده است، فقر مردم و شرایط محروم منطقه بود^(۲۲) تا جایی که مردم حاضر شدند در قبال دریافت مبلغی ناچیز نادانسته خود به این وضع دامن بزنند و به صورت کارگران مزدبگیر (حتی به صورت خانوادگی) صبح‌ها به عنوان کار روزانه برای حفاری به محل آمده و این کار را بدون هیچ مشکل جدی به مدت یک سال از صبح تا غروب ادامه دهند و حتی در موردی همراه این جمع یک استاد دانشگاه هم مشغول کار بوده که اعتراضات عده‌ای از دست اندرکاران میراث فرهنگی باعث دستگیری وی می‌شود. اما تلفن‌های متعدد اجازه نداد که او حتی یک شب را در زندان بماند^(۲۳) (البته اگر هم قرار بازداشت همه این افراد به عنوان مجرم صادر می‌شد باید در زندانی جای داده می‌شدند که در بهترین حالت ۲۰۰ نفر ظرفیت دارد).^(۲۴)

بسیاری از مردم محلی می‌گفتند که اشیاء در بسته‌بندی‌های حجیم از طریق دریا و خشکی به قاچاقچیان عمده تحویل داده می‌شد و این در حالی بود که در طول مسیرهای ایست بازرسی منطقه، زن و مرد و پیر و جوان را از مینی‌بوس پایین آورده و همه ساک‌ها و چمدان‌ها را واری می‌کردند.^(۲۵)

از طرفی برطبق نظر کارشناسان، اشیایی که از این راه (حفاری‌های غیر مجاز) به دست می‌آیند از نظر تحقیقاتی ارزش خود را از دست می‌دهند. چرا که از محل و نحوه قرارگیری واقعی و لایه مربوط به فرهنگ خاص خود خارج می‌شوند بدون آن‌که مشخصات آنها ثبت شود و این امر بررسی روی آنها را مشکل‌تر می‌سازد. اما خوشبختانه حفاری‌ها اکثرا در گورستان‌هایی که حاوی این اشیاء بودند (گاهی در هر گور تا ۶۰ قطعه شیء) صورت گرفته و به تپه‌های باستانی که دارای بافت معماری و ابنیه می‌باشند کمتر آسیب رسانده شده که امید است با تحقیقات جدید اطلاعات بیشتری از اوضاع اجتماعی سازندگان این اشیاء به دست آید. محوطه‌هایی گسترده تر از اور و اروک که ارتفاع بقایای فرهنگی در آنجا گاهی به بیش از بیست و پنج متر می‌رسد.

خلاصه آن‌که تهاجم فرهنگی آغاز شده می‌تواند چراغ خطر تئوری توطئه را در اذهان ما روشن کند، چراکه شاید قرار است با شدت بخشیدن به تخلیه آثار جیرفت که خود از مرموزترین قاچاق‌های سالیان اخیر است، مسیری را به انحراف بکشند که می‌رفت تا برنظریه رایج منشا تمدن در شرق – که آن‌هم توسط کشورهای غربی در یک صد سال اخیر بین‌النهرین معرفی شده – خط بطلان بکشد. دستگاه‌هایی که توان مقابله دارند^(۲۶) باید با ناکارآمد کردن این سازماندهی‌ها و شناسایی عواملی که مانع

کشف حقیقت و مسؤول چپاول سرمایه ملی هستند، رد پاهایی از کسانی که در سایه موضوع را هدایت می‌کنند به دست آورند^(۳۷) تا توهم این موضوع که چه کسانی با چه قدرتی که توان مقابله با آنان نیست، چنین اشیایی را از ایران خارج می‌سازند^(۳۸) بر طرف شود.

میراث فرهنگی برگی است با ارزش از هویت ما که نسل امروز سخت بدان نیاز دارد تا بتواند به وسیله آن خود را بهتر بشناسد و بداند که نیاکانش چه سهم بزرگی در پیشرفت فرهنگ و تمدن بشری ایفا کرده‌اند و قدرت‌های بزرگ غربی با این همه پیشرفت‌های نظامی و علمی خود مدیون چه کسانی هستند. به‌طور مثال امروز گرچه کشورهای اروپایی و حتی اسرائیل با به‌کارگیری آخرین تکنولوژی‌ها و استعدادها، جراحی‌های پیچیده مغز را انجام می‌دهند اما از کشف جمجمه دختر بچه‌ای در شهر سوخته مربوط به دهه ۱۰۰۰ قبل که سال‌ها پس از عمل جراحی مغز به زندگی خود ادامه داده، انگشت حیرت به دهان گرفته‌اند یا نمونه یافت شده چشم مصنوعی و مواردی از این دست. اکنون در عصری زندگی می‌کنیم که کشورهای مثل مصر و یونان در تلاشند تا آنچه را کشورهای دیگر در یکی دو قرن اخیر از آنجا خارج کرده‌اند بازپس بگیرند اما در زمانی که کشفیات جیرفت برای همه دنیا هیجان‌انگیز بود، انعکاس آن در داخل تا حدی با بی‌تفاوتی مواجه شد و انگار نه این که هرچه مجموعه‌ای غنی‌تر از تاریخ‌مان را در اختیار داشته باشیم از وزن و اعتبار بیشتری در جهان برخورداریم؟

به هر حال ما وارث تمدن کهنی هستیم که در جای خود بسیار قابل تامل و با ارزش است و سعی در حفظ و معرفی آن از اهم وظایف هر یک از ماست. پس باید سعی کنیم امانت‌داران خوبی باشیم و بتوانیم آن را درست به آیندگان‌مان انتقال دهیم تا نسل‌های بعدی ما را به سهل‌انگاری متهم نکند.

منابع:

- الف- حماسه گیلگمش ن. ک. ساندرز، دکتر محمد اسماعیل فلزی، نشر هیرمند، ۱۳۷۶
- ب- اسطوره‌های بین‌النهرین، هنریتامک گال، عباس مخیر، نشر مرکز، ۱۳۷۹
- پ- حفاریات باستان‌شناسی فراگیر در کناره هلیل‌رود، دکتر مجیدزاده و آقای سرلک، چاپ میراث فرهنگی کرمان، ۱۳۸۱
- ت- جیرفت کهن‌ترین تمدن شرق، دکتر مجیدزاده، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲
- ث- چکیده مقالات نخستین مجمع بین‌المللی پیوندهای فرهنگی کهن در ایران و غرب آسیا، مرداد ۱۳۸۲

پی‌نوشت:

- ۱- اگرچه من نیز نام میان‌رودان را بیشتر می‌پسندم، اما ترجیح دادم به‌خاطر مرکزیت این نام در نوشته فوق هم‌چنان آن را بین‌النهرین بنامم.
- ۲- پرویز ورجاوند، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال ۱۶، شماره ۹ و ۱۰، صفحه ۲۸۳.
- ۳- دکتر یوسف مجیدزاده، دکترای باستان‌شناسی از موسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو، مدرس و مدیر اسبق گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران، مشارکت در کاوش‌های باستان‌شناسی تپه چغامیش و سرپرست کاوش‌های باستان‌شناسی تپه قبرستان، تپه ازبکی و جیرفت که در این اواخر نمونه خط نیز در این منطقه به‌دست آوردند.
- ۴- سخنرانی دکتر مجیدزاده در نخستین مجمع بین‌المللی پیوندهای کهن در ایران و غرب آسیا، ۱۳۸۲/۵/۲۷.
- ۵- در جهان متمدن آن روز از انشان نیز نام برده شده، ناحیه ای در ایلام و جنوب غربی پارس که منشا فرآورده های چوبی معروف برای ساخت کمان و دسته شمشیر پادشاهان بوده است.
- ۶- مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۷، شماره ۱، پاییز و زمستان ۸۱ (شماره پیاپی ۳۳)، صفحه ۸۶.
- ۷- امروز انار را همان میوه ممنوعه معرفت باغ عدن شناخته‌اند!
- ۸- تاثیر خورشید در اعتقادات باستانی ما قابل تامل است.
- ۹- مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۷ - پاییز و زمستان ۸۱ (شماره پیاپی ۳۳)، صفحه ۸۵.
- ۱۰- مجله موزه‌ها در شماره ۱۲ صفحه ۸ خود نیز به این موضوع اشاره دارد.
- ۱۱- روزنامه ایران، صفحه ۹، ۲۷ مرداد ۱۳۸۲.
- ۱۲- روزنامه ایران، صفحه ۲۰، ۸ مرداد ۱۳۸۲.
- ۱۳- روزنامه ایران، صفحه ۹، ۲۹ مرداد ۱۳۸۲.
- ۱۴- روزنامه جام جم، صفحه ۱، ۲ مرداد ۱۳۸۲.
- ۱۵- مجله گیاه و، سال ۱۱، شماره ۷۱، صفحه ۲۸.
- ۱۶- به گفته رییس میراث فرهنگی وقت تعداد کل اشیاء شناسنامه دار موزه های ایران ۱۸۰۰،۰۰۰ عدد است.
- ۱۷- روزنامه صدای عدالت، صفحه ۱، ۱۷ شهریور ۱۳۸۲
- ۱۸- نیز روزنامه جام جم در ۲۸ مرداد ۱۳۸۲ در صفحه آخر نوشت: با دستگیری نماینده میراث فرهنگی جیرفت توسط دادگاه انقلاب کرمان به اتهام حمل اشیاء تاریخی موزه، معما پیچیده‌تر شد.
- ۱۹- خبرگزاری فارس مورخ ۱۳۸۲/۵/۲۶- روزنامه جام جم مورخ ۱۳۸۲/۵/۲۷، صفحه ۲۰.
- ۲۰- روزنامه ایران، ۱۳۸۲/۵/۸، صفحه ۲۰.
- ۲۱- اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال ۱۶، شماره ۹، ۱۰، صفحه ۲۸۵.
- ۲۲- رییس دادگستری جیرفت یاد آور شد که: قاچاقچیان با وسایل و ماشین‌های مدرن پول‌های کلانی را در میان مردمی که به نان شب خود محتاجند خرج می‌کنند در حالی که ما که باید مردم را از این کار باز داریم، گاهی برای تردد از الاغ استفاده می‌کنیم! (روزنامه ایران، ۱۳۸۲/۵/۲۷، صفحه ۹)
- ۲۳- سخنرانی دکتر مجیدزاده در موزه ملی ایران به مناسبت بزرگداشت هفته میراث فرهنگی، اردیبهشت ۱۳۸۲.
- ۲۴- روزنامه ایران، ۲۷ مرداد ۱۳۸۲، صفحه ۹.
- ۲۵- پرویز ورجاوند، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال ۱۶، شماره ۹ و ۱۰، صفحه ۲۸۳.
- ۲۶- از سوی رییس‌جمهور وقت (آقای خاتمی)، وزارت اطلاعات (روزنامه یاس‌نو ۱۳۸۲/۵/۱۵، صفحه ۱۵) و معاون اول وی (روزنامه شرق، ۱۳۸۲/۷/۶، صفحه ۱۶) مسؤول رسیدگی به حفاری‌های غیر مجاز جیرفت شدند.
- ۲۷- اشاره به گفتگوی رییس سازمان میراث فرهنگی سابق با ایسنا (روزنامه یاس‌نو، ۱۳۸۲/۵/۱۵، صفحه ۱۵)
- ۲۸- روزنامه همبستگی، ۱۳۸۲/۵/۳۰، صفحه ۱

آشوری باور دارند؛ «اگر از واژه‌های بیگانه استفاده کنیم، زبان ملی ما خام و توسعه نیافته و سرکوفته بر جا می‌ماند و نوعی دوگانگی در گفتار و رفتار ما پدید می‌آید. ما باید راه دشوار ولی درست پروراندن زبان ملی و از نو سازمان دادن به آن را برویم که این نیز جز با درک عمیق این ضرورت و کار دیر انجام و پرشکيب، و خالی از پیش‌داوری‌ها و تعصب‌های گوناگون ممکن نیست و در این راه، هم‌کاری و هم‌یاری و احساس مسؤولیت جمعی و بسیج توان‌ها و نیروها ضروری است.»^(۱) «باید دانست ارجح یک زبان در آسانی و به سامانی آن است. یک زبان را آن بهتر که ساده باشد که گویندگانش درست یاد گیرند و بیگانگانی که می‌خواهند، به آسانی بیاموزند. به سامان باشد تا درست به کار برند و لغزش، کم‌تر روی دهد. یک زبان چون ساده و به سامان بود، صاف‌تر می‌شود و معنی از دورن آن بهتر پدیدار می‌شود. زبان باید چنان باشد که چون یکی سخنی می‌گوید شنونده گویی با واژه‌ها رو به رو نیست و همه با معنی سر و کار دارد. چنین حالتی در یک زبان هنگامی است که چهار دیواری گرد آن کشیده شود که واژه‌های بیگانه‌ی ناشناس، نابه جا به آن در نیاید و جز واژه‌های گوش‌خوردی ناشناخته شده‌ی خود آن، به کار نرود و این‌ها ساده باشد و جز از روی سامان به کار نرود. این که کسانی به سخن‌آرایی می‌پرداختند و آن را هنری می‌شماردند و در این باره صدها کتاب نوشته‌اند و این که کسانی همیشه دوست می‌داشتند واژه‌های نویی از زبان‌های بیگانه گرفته و در نویسش‌ها و گفتارهای خود به کار برند و این که کسانی می‌گفتند هرچه واژه‌های زبان فزون‌تر شود توان‌گتر می‌شود همه‌ی این‌ها از نادانی بود و پایه‌ای از خرد و دانش نداشت.»^(۲)

فارسی و عربی

«باید از واژه‌های بیگانه پرهیز جست و آنها را به کار نبرد. این پرهیز از روی دشمنی با آن واژه‌ها یا از راه یک هوسی نیست بلکه چیزهایی ما را به این سخن وا می‌دارد و نتیجه‌هایی را از آن کادر در پیش چشم داریم. یکی از انگیزه‌های این سخن آن است که ما چون واژه‌های بیگانه را بیآوریم در پدید آوردن واژه‌های دیگر از آن دچار دشواری خواهیم شد ولی در واژه‌ی خودی، آن دشواری‌ها نیست. برای نمونه، واژه‌ی «فرهیدن» را که به جای «وحی» عربی می‌آوریم نه برای آن است که با آن

نخست یادآوری این نکته لازم است که: به‌واقع زبان پاک در جهان وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. از آن‌جا که فرهنگ همیشه در حال دگرگونی و داد و گرفت است هیچ زبانی در جهان - جز زبان قبیله‌های دورافتاده - نیست که بدون واژه‌هایی از دیگر زبان‌ها در چند مورد اشاره می‌شود: در زبان فرانسوی بیش از نهصد واژه‌ی عربی وجود دارد؛ زبان‌های خانواده‌ی «هند و اروپایی» دارای شمار بالایی از واژه‌های ایرانی هستند؛ در کتاب «لغات اعجمیه در قرآن» از ده‌ها واژه‌ی فارسی در قرآن سخن به‌میان آمده است؛ در فرانسوی، انگلیسی و آلمانی، بیشتر اصطلاح‌های دانشی و ادبی به یونانی و لاتین است؛ ... و سرانجام واژه‌های عربی فارسی‌تبار، بسیار زیاد است؛ گفتنی است خانم آسیه اسبقی که برای تدوین کتابش (دگردیسی معنایی واژه‌های عربی در فارسی) به مطالعه‌ی باریک‌بینانه فرهنگ‌های فارسی و مقایسه‌ی آنها با واژه‌نامه‌های معتبر عربی چون لسان‌العرب، متن‌الالغت، تاج‌العروس، محیط‌المحیط، المنجد، المعجم، فقه‌اللغت و المعرب پرداخته بود. در ضمن بررسی و پژوهش در فرهنگ‌های عربی پیوسته به واژگانی بر می‌خورد که در برابر آنها واژه‌ی «فارسیه» درج شده بود. در حالی که او هم همانند بسیاری از ایرانیان واژگان مزبور را تا آن زمان عربی‌الاصل می‌پنداشت. به این ترتیب شروع به گردآوری آنها نمود. شمار این واژه‌ها بیش از سه هزار است که از یک‌سو ریشه‌ی آنها را از راه زبان‌های میانه‌ی ایرانی (فارسی میانه، پارتی و سغدی) تا زبان‌های باستانی ایرانی (فارسی باستان و اوستایی) و از سوی دیگر چون رشته‌ی تحصیلی ایشان علاوه بر ایران‌شناسی و زبان و ادبیات عرب، زبان‌های سامی هم است، رد پای واژه‌های اشاره شده را در دیگر زبان‌های سامی مانند آسوری، عبری، حبشی، آرامی، صبی و مهم‌تر از همه آکدی و هم‌چنین در دیگر زبان‌های جهان چون ترکی، لاتینی، یونانی، اسپانیایی، روسی، صربی، چکی، انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و غیره مورد بررسی قرار داد. کتاب ایشان در سال ۱۹۸۸ به زبان آلمانی در انتشارات Otto Harrassowitz در ویسبادن با نام «واژه‌های وام‌گرفته‌ی پارسی در زبان عربی» (persische Lehnwörter im Arabischen) به چاپ رسیده است.» به هر روی این یادآوری هیچ دلیل آن نمی‌شود که واژه‌های بیگانه را - جز در موردهای ویژه - به کار بریم و برای داشتن زبانی پاک تلاش نکنیم زیرا همان‌گونه که آقای داریوش

واژه‌ی عربی، کینه در میان است بلکه از این‌روست که ما توانیم از «فرهیدن»، واژه‌های بسیار دیگری هم‌چون «فرهش» و «فرهنده» و «بفرهید» و بسیار مانند این‌ها را بیاوریم ولی از «وحی» اینها نشدنی است»^(۳) به‌درستی همین دشواری در ساختن جدا شده‌هاست که اگر واژه‌ای عربی به درون زبان ما آید، تنها خود واژه نیامده بلکه جدا شده (مشق)‌های آن واژه نیز به درون زبان ما یورش می‌آورند، «... این‌چنین است که می‌بینیم یک باره «صدر، صادر، صدور، مصادره، صدرات و صدق، صادق، صداقت، مصدق، تصدیق، صدیق؛ و خاص، مخصوص، اخص، اختصاص، مختص، خصوص، تخصیص، تخصص، متخصص و ...» با هم آمده‌اند و زبان پارسی را درمانده ساخته‌اند. هنگامی که به جای «بازگشت»، «رجعت» به‌کار می‌رود شاید برخی بگویند که چندان ناخوشایند نیست. ولی پی‌آمد این واژه‌ها و واژه‌هایی از این دست، بسی ناگوارتر و ناخوشایندتر از آن است که می‌پنداریم. چرا که این «رجعت» کم‌کم «راجع، مرجوع، مراجعه، ارجاع، ترجیع، تراجع و ...» را نیز به دنبال خود می‌آورد و رفته رفته «بازگرداندن، بازگردانده، بازگردان، بازگردانی و گشت و واگشت» و بسیاری دیگر از این مایه‌ها را از یاد می‌برد...»^(۴) یک انگیزه‌ی دیگر این‌که، نام‌هایی که از خود زبان درست شود و مردم معنای آن را نیز فهمند و آن‌گاه آن‌را درست به زبان رانند. برای نمونه ما چون نام آن افراز را دوربین گذارده‌ایم، هر شنونده معنی آن‌را فهمیده و داند که دوربین چیست و نیاز به پرسش پیدا نکنند ولی اگر آن‌را «نظاره» بنامیم مردم معنایش را نفهمند و آن‌گاه واژه را به غلط روان کنند»^(۵) به مانند بسیاری از واژه‌های بیگانه که ما آنها را به نادرستی ادا می‌کنیم که این به‌خودی خود ایرادی ندارد ولی هر کس آن واژه‌ها را به‌گونه‌ای ادا می‌کند و از سوی دیگر در بسیاری از زمان‌ها، برداشت‌هایی که از آن واژه‌ها در نزد شنونده می‌شود - چون شنونده با ریشه‌ی واژه آشنا نیست - گنگ است یا دست‌کم با شنونده‌ی دیگر جدایی دارد. از سویی دیگر زمانی که واژه‌های طیاره، زلزله یا حمام را می‌آوریم یک نوآموز زبان فارسی با آنها پیوند برقرار نکرده و معنی‌شان را در نمی‌یابد مگر این‌که با خود واژه‌ها آشنا باشد ولی زمانی که می‌گوییم هواپیما، زمین‌لرزه یا گرمابه، نوآموز با اندکی باریک‌بینی معنی را در می‌یابد و یا دست‌کم به ذهنیتی می‌رسد، حتی اگر پیش از آن با این پدیده‌ها آشنا نبوده باشد. و از سویی دیگر همان‌گونه که شادروان کسروی اشاره داشته‌اند، نوآموز در تلفظ اشتباه کم‌تری می‌کند چون ریشه‌ها برایش آشنایند و این از برتری‌های زبان فارسی است. چنان‌که می‌دانیم زبان فارسی زبانی «وندی»

(ترکیبی یا پیشوندی و پسوندی) است بر خلاف عربی که زبانی صیغهای و قالبی است و در نتیجه واژگان ساده‌ی آن بسیاری را می‌سازیم و می‌فهمیم در حالی که یک عرب زبان باید با همه‌ی ریشه‌ها - که بسیار گسترده‌اند - و قالب‌ها آشنا باشد تا معنی واژگان را در یابد. هم‌چنین، درست است که دو زبان عربی و فارسی از دیرباز با یکدیگر داد و ستد فراوان داشته‌اند و توانسته‌اند بسیاری از واژه‌ها را از یکدیگر وام بگیرند ولی این داد و ستد هر چند درباره‌ی زبان تازی به باروری و بالندگی آن انجامیده، درباره‌ی زبان پارسی به آسیب‌پذیری آن انجامیده، آن‌را سترون و نازا و دست و پا بسته ساخته است. برای نمونه می‌توان به تاثیر زبان عربی در نازا کردن دستگاه تصریفی کارواژه (فعل)‌های ساده‌ی زبان پارسی اشاره کرد که برای نمونه به جای آموزاندن، تعلیم دادن؛ خوراندن، تغذیه کردن؛ کوشیدن، سعی کردن؛ گردیدن، تغییر کردن؛ برآمدن، طلوع کردن، متداول شد. این به دلیل ورود نام‌های مصدرهای عربی بود که به ناچار با کارواژه‌های میانجی (معاون) «کردن، شدن، گردیدن، نمودن و ...» همراه می‌شدند. وجود این نام‌های مصدر عربی در زبان فارسی باعث شد که حتی در مورد مصدرهای فارسی نیز به کار رود و عادت بر آن شده که ابتدا از مصدرهای فارسی، نام مصدر بسازند و آن‌گاه، آن نام مصدر را به‌گونه‌ای ترکیبی در آورند مانند کوشش کردن به جای کوشیدن؛ آموزش دادن به جای آموزاندن؛ پرورش دادن به جای پروریدن؛ مالش دادن به جای مالیدن؛ کاوش کردن به جای کاویدن، ... و به‌طور کلی بیش‌تر مصدرهای پارسی کنونی این‌چنین صرف می‌شود که باید به سامان گردد. از دیگر آسیب‌های کاربرد جای واژگان تازی همین بس که ما را از کوتاه‌گویی و کوتاه‌نویسی و ساده‌نویسی باز می‌دارد و سخن را به درازا می‌کشد. برای نمونه به جای این‌که به سادگی و روانی بنویسند: «سیگار نکشید!» به‌دنبال واژه‌های پیچیده و سنگین می‌گردند و می‌نویسند: «استعمال دخانیات اکیداً ممنوع»؟! به این‌گونه نوشته‌ای نابهنجار و چندان‌آور پدید می‌آید. زبان پارسی، جدا از زبان تازی، از زبان‌های دیگر نیز وام گرفته است. چنان‌که از دیرباز، ده‌ها و صدها واژه از زبان‌های هندی، یونانی، سریانی، ترکی و مغولی و در چند دهه‌ی کنونی از زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و روسی به زبان پارسی راه یافته‌اند. ولی اگر باریک‌بین باشیم پی می‌بریم که بیشتر این واژه‌ها نه همه‌ی آنها برای نامیدن چیزهایی بوده که به زندگی ما ایرانیان راه یافته است. چنان‌که سپر، دیهیم، پپاله، فنجان، کلید، الماس و ... از یونانی؛ شنبه، کاسه، شیپور، تابوت، توت و ... از زبان سریانی؛ شکر، شغال،

نارگیل، کرباس، لاک و ... از هندی؛ اتاق، آذوقه، آقا، خانم، اردو و ... از زبان مغولی به پارسی آمده‌اند و بومی شده‌اند. همین‌گونه است انبوه نام چیزهایی که در چند دهه‌ی کنونی از زبان‌های اروپایی به پارسی پارسی راه یافته‌اند. در برابر، واژه‌های عربی ویژگی‌های ساختاری و زبانی خود را هم به زبان پارسی آورده‌اند و این ویژگی‌ها، آن‌چنان برای خود جا باز کرده‌اند که اندک اندک آن مشت‌ی از واژه‌های پارسی را نیز که در زبان نوشتار مانده بود پیرو خود کرده‌اند، چون «نزاکت از نازکی»، اما آشکارترین نمونه، شیوه‌ی جمع بستن است. ما در زبان فارسی دو شیوه‌ی ساده جمع بستن با «ان» و «ها» را داریم در حالی که در نوشته‌های خود علاوه بر آن که باید شیوه‌های جمع بستن عربی (ات، ین، ون) را بدانیم باید با انبوه جمع بستن‌های بی‌قاعده و شکسته‌ی عربی (مکسر) نیز آشنا باشیم که این به‌ویژه ناخواسته و از روی عادت برای گروهی از واژه‌های فارسی نیز به‌کار می‌رود و زبان را دچار نا به سامانی بزرگی کرده است، چون «فرامین از فرمان»، «میادین از میدان»، «بنادر از بندر» و «اساتید از استاد» که همه پارسی‌اند ولی ساخت تازی یافته‌اند. در این زمینه، شیوه‌ی نویسی افزاز بر یکسان‌سازی و فارسی‌نویسی جمع بستن واژگان است.

پنج پایه

برای رسیدن به خواست فرجامین که همانا نزدیک شدن به زبانی پاک، ساده و به‌سامان است نیازمند توجه به پنج پایه‌ی زیر هستیم:

۱- این راه باید به آهستگی بگذرانیم و در این میان، همراهی همگان لازم است که این خود به «آگاهی» - نخست درباره‌ی «ضرورت» و سپس درباره‌ی «واژه‌ها» - نیاز دارد که باید بر دست سازمان‌های دست‌اندرکار فرهنگی و آموزشی چون «آموزش و پرورش» و رسانه‌های گروهی صورت گیرد. هم‌چنین پشتیبانی فرهنگستانی که همه‌ی ویژگی‌های یک فرهنگستان کوشای «زبان و ادب فارسی» را داشته باشد و همه‌ی استادان و خبرگان این فن در آن گرد آمده باشند از مهم‌ترین بخش‌های این کار است. شاید به خاطر نبودن همین زمینه‌هاست که روند پیشرفت خواست ما، باز هم کندتر شده است. به هر روی امیدمندیم زمینه آماده شود. اکنون کم‌ترین کاری که می‌توان انجام داد به‌کار نبردن واژه‌های بیگانه‌ای است که جایگزین مناسب فارسی دارند.

۲- شناسنامه‌ی واژه‌ها باید آماده شود. البته مدتی است که گروهی از فرهنگ‌نویسان به این کار رو آورده‌اند که امید است با همیاری همه‌ی بینادهای دست‌اندرکار فرهنگ‌نویسی و گردآوری واژه‌ها - که شمارشان هم کم نیست - بتوانیم به فرهنگی از واژگان فارسی برسیم که رد آن سرگذشت واژه‌ها آمده باشد. نیکی چنین کاری در این است که ما را با آن دسته از واژگانی که در رویه بیگانه‌اند ولی ایرانی تبار هستند آشنا می‌کند و در نتیجه ما را از اشتباه کنار گذاشتن آنها و می‌رهاند.

۳- این روند فارسی‌سازی نباید میان ما و یادگارهای ارزشمند ادبی‌مان جدایی بیاندازد. البته آشکار است که اگر قرار باشد میان پیوندی با اثری چون شاهنامه یا فلان اثر پر از واژه‌های عربی سده‌های پسین یکی گزینش شود، کدام را می‌گزینیم. به بیان دیگر، این پایه به این معنی است که واژگان جا افتاده در زبان فارسی (فارسی‌شده‌ها) دارای حق آب و گل در این زبان هستند و دیگر بیگانه به‌شمار نمی‌آیند.

۴- این روند فارسی‌سازی باید هماهنگ با دیگر فارسی‌زبانان جهان باشد. لازمه‌ی این کار نخست آشناسازی آنان با روند واژه‌سازی‌های پیشین در ایران (دست‌آوردهای فرهنگستان‌های گذشته) و سپس حضور نیرومند رایزنی‌های فرهنگی ایران در سرزمین‌های فارسی‌زبان‌نشین و دیگر سرزمین‌های حوزه‌ی فرهنگی ایران است. در این راستا برپایی فرهنگستان مشترک زبان و ادب فارسی، دست‌کم میان سه کشور فارسی‌زبان ایران، افغانستان و تاجیکستان یک ضرورت است (تلاش و سرمایه‌گذاری ایران برای دگرگونی - آهسته‌ی - خط سرلیک تاجیکی‌ها به خط فارسی نیز باید در همین راستا ارزیابی شود).

۵- و اما از همه مهم‌تر، بهره‌گیری از پشتوانه‌ی گسترده‌ی لهجه‌ها، گویش‌ها، نیم‌زبان‌ها و زبان‌های ایرانی - چه کهن و چه امروزی - در پرمایه‌تر کردن زبان فارسی است تا در فرجام این راه سخت به زبانی برسیم که علاوه بر محکم‌تر کردن پیوند ما با تاریخ و فرهنگ نیاکانی، همبستگی مان را هم، بیش از پیش کرده باشد.

منابع:

۱. روح علمی و زبان علمی، نشر دانش، سال پنجم، شماره‌ی سوم.
۲. کسروی احمد، مهنامه‌ی پیمان، سال چهارم، ص ۴۳۱-۴۴۰.
۳. کسروی، همان.
۴. آشوری داریوش، «بازاندیشی زبان فارسی»، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۱۱۲-۱۱۱.
۵. کسروی، همان، سال ششم، ص ۲۴۳-۲۴۲.

پارک ملی نایبند در گذار توسعه ناپایدار

محمد علیخانی - کارگروه زیست بوم

به‌عنوان منطقه حفاظت شده شناخته شده بود) به‌همراه منطقه حفاظت شده حرا و خلیج نایبند (به‌دلیل رویش جنگل‌های حرا و آب‌سنگ‌های مرجانی و اهمیت اکولوژیکی آن) توسط شورای عالی محیط زیست به‌عنوان نخستین پارک ملی دریایی کشور ثبت و شناخته شد، هم‌چنین این پارک ملی به شماره ۱۷۱۱۵ به‌عنوان پارک ملی دریایی در کمیسیون جهانی مناطق حفاظت شده (WCPA) که یکی از زیر مجموعه‌های سازمان جهانی حفاظت از طبیعت و منابع طبیعی (IUCN) است ثبت گردیده است. این منطقه در بخشی از مناطق ایرانی - تورانی به‌شمار می‌رود و در سیطره اقلیم فراخشک گرم قرار دارد و بارش در این منطقه اغلب به‌صورت بارش زمستانه است. پوشش گیاهی پارک ملی نایبند به‌دلیل داشتن دو ویژگی خشکی و دریا در کنار هم بسیار زیبا، متنوع و ارزشمند شده است. جنگل‌های مانگرو (گیاه حرا، گونه چندل) که جزو شمالی‌ترین رویش‌گاه‌های این جنگل‌های زیبا در خلیج فارس به‌شمار می‌رود و از با ارزش‌ترین زیست‌گاه‌های ساحلی است که نقش زیست‌بوم‌های خشکی و دریایی را ایفا می‌کند. نایبند زیست‌گاه گیاهان آبیزی مانند علف‌های دریایی و جلبک‌ها در چرخه زیست‌بوم ساحلی و هم‌چنین گیاهان مقاوم شور پسند مانند گز، علف شور، شصت عروسان، خارستر و ... در ارتفاعات و دشت‌های به دور از ساحل می‌باشد. و هم‌چنین گیاهانی چون کُنار، کهور ایرانی، درختان کهنسال و زیبای انجیر معابد، انارشیطان، الوورا یا گیاه صبرزرد، استبرق، قیچ، دافنی و گونه‌های گیاهی متنوعی که در این منطقه زیست می‌کنند.

پارک ملی نایبند محیط مناسبی برای زیست انواع بی‌مهرگان، ماهی‌ها، خزندگان، پرندگان و پستانداران فراهم آورده است که بسیاری از آنها گونه‌های کمیاب یا در خطر انقراض هستند و یا هم‌چون دو گونه کمیاب، جبیر و جیرفتی که بر اثر عوارض انسانی در این منطقه منقرض شدند. از پستانداران خشک‌زی پارک می‌توان به گونه‌هایی چون گرگ، شغال، خرگوش، روباه، قوچ، میش، کل، بز، کفتار، آهو اشاره کرد و از پستانداران دریایی که در بخش آب‌های آزاد پارک زیست می‌کنند می‌توان به گونه‌های دلفین و نهنگ به‌ویژه نهنگ گوژپشت اشاره کرد. آبزبان دیگری چون خرچنگ، گونه‌های



آدمی از آغاز آفرینش برای گذران زندگی و جاودانی نسل نیازمند داشتن آگاهی از زیست‌بوم خود یعنی طبیعت و نیروی مؤثر گیاهان و جانوران بوده است. با آغاز انقلاب صنعتی، انسان سرعت افزودن بر آگاهی‌های خود درباره محیط پیرامون خود را بیشتر کرده و با توجه به باور نیرویی که در وجودش می‌دیده، آسان‌تر توانسته دریا، کوه، جنگل، کویر و ... را به فرمان خود درآورد و در راستای نابودی آن تلاش کند. در این نوشتار برآنیم شما را با یکی از چشم‌اندازهای زیبای کوهستانی، ساحلی، تالابی، جنگلی، رودخانه‌ای، دشتی استان بوشهر و یکی از برجسته‌ترین پارک‌های ملی کشور یعنی پارک ملی نایبند و گونه‌های زیستی گیاهی و جانوری این پارک و خطرات و تهدیدها بر این پارک ملی آشنا سازیم.

پارک ملی نایبند با مساحت ۴۹۸۱۴ هکتار خشکی و دریا به‌صورت دماغه‌ای مشرف بر آب‌های نیلگون خلیج فارس در طول ۵۶/۳۲۵ و عرض ۲۷/۱۹۳ جغرافیایی با ارتفاع صفر تا ۴۶ متر از سطح دریا در ۳۲۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر بوشهر واقع شده است.

منطقه نایبند یکی از زیباترین مناطق در کرانه‌های خلیج فارس به‌شمار می‌رود و یادگارهای به‌جا مانده از بندر تاریخی نایبند حاکی از پیشینه‌ی تاریخی این منطقه به‌عنوان مرکز تجارت و صید مروارید در عصر آل بویه است. تا قبل از سال ۸۲ منطقه نایبند شامل چهار قسمت؛ خلیج نایبند - منطقه حفاظت شده نایبند - منطقه حفاظت شده حرا - بساتین و هاله بود که در سال ۸۲ منطقه حفاظت شده نایبند (که از سال ۱۳۷۵

بسیار از ماهی‌ها مانند ماهی گل خورک، ماهی شانگ (که به تازگی توسط مسؤولان پارک برای بازسازی ذخایر آبریزان پارک رهاسازی گردیده) و شاخص‌ترین آبریزان پارک یعنی لاک پشت منقار عقابی و لاک پشت سبز هستند که هر دو جز گونه‌های کمیاب خزندگان ایران به‌شمار می‌روند و در طبقه‌بندی سازمان جهانی حفاظت از طبیعت و منابع طبیعی (IUCN) به ترتیب در ردیف گونه‌های به شدت در خطر انقراض و در خطر انقراض قرار دارند.

از پرندگان پارک می‌توان به چکاوک کاکلی، باکلان، حواصیل خاکستری، هوبره، دلججه، خروس کولی سینه سفید (گونه‌ای در خطر انقراض جهانی که در دنیا فقط ۲۰۰ قطعه از آن وجود دارد و به تازگی در تالاب این پارک توسط چند تن از پرند شناسان هلندی مشاهده و شناسایی شده)، کبک، تیهو و همچنین از پرندگان مهاجر آبرزی و کنار آبرزی که برای گذارندن فصل تابستان به این منطقه می‌آیند که هر ساله دست‌کم ۹۷۰۰۰ پرنده میهمان ارزبایی شده‌اند می‌توان به گونه‌هایی چون فلامینگو، گیلان‌شاه، پلیکان سفید، سلیم، آبچیلک، کاکایی، آگرت پا خاکستری و پرستوهای دریایی اشاره کرد.

خطراتی که پارک ملی نایبند را تهدید می‌کند

پارک ملی نایبند نیز مانند بیشتر پناهگاه‌های حیات وحش و مناطق زیست محیطی کشور از ویرانگری و نابودی به دور نبوده است و چه بسا در اثر گزارش‌های پی در پی ویرانگری در ردیف پارک ملی در خطر قرار گرفته است. در این پارک نیز پدیده‌های ویرانگر انسانی از همه موارد ویرانگر پیشی گرفته است، به باور برخی کارشناسان مهم‌ترین خطر برای این پارک وجود منطقه ویژه انرژی پارس جنوبی است که از سال ۱۳۷۷ تاکنون بسیاری از گونه‌های گیاهی و جانوری منطقه را در معرض انقراض گذاشته است. با آغاز به کار طرح‌های توسعه پارس جنوبی (فازهای ۶۵ و ۱۲ و ۱۳) با ساخت چندین اسکله و بندر با پیش‌روی در دریا و خشک کردن آب‌های ساحلی به‌وسیله صدها تن سنگ و خاک ضربات مهلکی بر زیست‌بوم منطقه وارد کرده است و همچنین بنا به گفته معاون محیط زیست دریایی سازمان حفاظت از محیط زیست: ساخت پالایشگاه، پتروشیمی و مجتمع‌های صنعتی و ... در این منطقه موجب تیرگی آب شده که از ضایعات و پسابهایی است که با حجم بسیار زیاد و سمیت بسیار بالا تولید و بدون هیچ‌گونه پالایش مستقیماً به دریا تخلیه می‌شود مانند مجتمع پالایش گاز فاز ۶ پارس جنوبی که توسط شرکت آجیپ ایتالیا ساخته

شده است روزانه ۵ تا ۶ تن محلول شیمیایی کاستیک یا سود سوزآور را به دریا تخلیه می‌کند، میزان زیاد تخلیه این پس‌آب‌ها به حدی است که تا شعاع چند صد متری هر گونه موجود زنده از بین رفته است وی همچنین ساخت و سازها در اطراف خلیج نایبند را عامل نابودی بسیاری از مرجان‌های این منطقه عنوان می‌کند.

فعالیت‌های لجام گسیخته منطقه ویژه انرژی پارس جنوبی باعث نابودی کامل گونه‌های کمیاب گیاهی چون انار شیطان در منطقه شیرینو به دلیل رد شدن جاده از رویش‌گاه آن و گونه‌هایی چون کهور ایرانی، کنار، بابل و ... شده است. ولی مسؤولان پارس جنوبی مدعی هستند یک میلیون و ۵۰۰ هزار اصله نهال حرا جهت بازسازی محیط زیست در این منطقه کاشته شده است که با بازدید کارشناسان در این منطقه شمار این درختان با خوش‌بینی به ۱۰۰ هزار اصله هم نمی‌رسد، هم چنین مسؤولان این نهاد به کاشته شدن یا در دستور کار قرار گرفتن کاشت گونه‌های گیاهی دیگر چون انجیر معابد، انجیر بنگالی، کهور ایرانی، انار شیطان، کنار، گاروم زنگی، نخل‌های زینتی، استبرق، و درختچه‌هایی چون تکوما، ناترک، شاه پسند و اشاره کرده‌اند که امید است به وعده‌های خود عمل کنند.

هم‌چنین لاهیجان‌زاده مدیر کل محیط زیست بوشهر در گفتگو با تهران امروز به عواملی چون تخلیه کشتی‌های نفت‌کش و تخلیه آب توازن این کشتی‌ها در خلیج فارس اشاره کرده و وجود نظارت مستمر بر این کشتی‌ها را ضروری می‌داند، وی همچنین درباره فاضلاب‌های شهری و انسانی و فاضلاب منطقه عسلویه می‌گوید: در حال حاضر با راه‌اندازی سامانه تصفیه خانه پتروشیمی مبین می‌توان امیدوار شد که از میزان آلاینده‌های این منطقه برای خلیج فارس کاسته شود اما با راه‌اندازی ۵ مجتمع پتروشیمی دیگر می‌توان انتظار داشت که شرایط خاصی در منطقه حاکم شود و میزان آلاینده‌های افزایش یابد.

علاوه بر موارد بالا انباشت گوگرد در ده‌ها هکتار از مخروط افکنه‌ها در اطراف عسلویه توسط منطقه آزاد عسلویه (که در مواقع شرجی هوا باعث بوجود آمدن گاز CO₂ و بارش باران‌های اسیدی در منطقه است) نیز یکی از تهدیدهای مهم برای پارک است. یکی دیگر از مشکلات بر سر راه پارک ملی نایبند دست‌اندازی به زمین‌های پارک توسط نهادها و مردم بومی منطقه است؛ منطقه ویژه عسلویه با پارک ملی نایبند ۲۶۰۰ هکتار در شمال شرق پارک تداخل زمینی دارد که این موضوع با اهمال کاری دولت وقت در تصویب طرح توسعه پارس

جنوبی بوجود آمده است و به گفته یکی از کارشناسان محیط زیست استان بوشهر به زودی با تعویض زمینی به مساحت ۲۳۰۰ هکتار در شرق پارک این مشکل حل خواهد شد. دخل و تصرف در زمین‌های پارک که بعد از سال ۱۳۷۷ به دلیل رشد زمین‌های منطقه آزاد عسلویه توسط سودجویان و برخی از ساکنین اطراف که زمین‌های پارک را تصرف تا به قیمتی دلخواه به فروش رسانند در راستای همان دست‌اندازی به زمین‌های پارک ملی نایبند است.

یکی دیگر از تهدیدهای جدی حیات وحش پارک ملی نایبند حضور نیروهای سپاه پاسداران و سایت موشکی این نهاد است که از زمان جنگ تحمیلی به دلیل شرایط جنگ، نامه از سوی فرماندهان سپاه مبنی بر استقرار تجهیزات نظامی در منطقه حفاظت شده نایبند به دفتر رهبری ارسال و در پی موافقت رهبری این تجهیزات و نیروها تاکنون در این منطقه مستقر مانده‌اند که به تازگی ساخت و سازهای جدیدی را آغاز کرده‌اند و گویا طی مذاکرات سازمان محیط زیست با مقامات بلندپایه نظام از جمله دفتر رهبری در این خصوص به نتایجی مثبت مبنی بر "توقف ساخت و ساز در منطقه پارک ملی تا اخذ تصمیم نهایی" به سازمان محیط زیست ارایه شده است که بر اساس این مذاکرات تصمیم گرفته شد تا سپاه در محدوده قبلی خود بماند و ساخت و ساز جدیدی در این منطقه انجام ندهد.

پارک ملی نایبند نیز چون پارک‌های ملی لار، خجیر، دریاچه ارومیه، گلستان، منطقه حفاظت شده البرز مرکزی و ... از گزند عبور جاده‌ها در آن مصون نبوده، احداث جاده‌های متعدد در داخل این پارک و حریم حفاظتی آن چنان رگ‌های زندگی بخش جنگل‌های مانگرو در این منطقه را قطع کرده که هر روز به گستره جنگل‌های خشک شده این منطقه افزوده است. عبور جاده‌ای به طول ۲۴ کیلومتر در وسط پارک که روستای بنود را به ساحل دریا وصل می‌کند و باعث برهم زدن چرخه زیست‌بوم منطقه شده است یکی از جاده‌هایی است که این پارک را تهدید می‌کند.

احداث جاده بر روی خور هاله در پارک ملی نایبند، خاک‌ریزی که بر روی این جاده به تازگی تجدید شده و که با قیرریزی برای آسفالت آن توسط اداره کل راه و ترابری استان بوشهر به تازگی و در پی اختلاف نظر شدید محیط زیست و راه و ترابری و فرمانداری کنگان و دستگیری یکی از محیط‌بانان پارک توسط نیروی انتظامی به یکی از کانون‌های خبرساز تخریب محیط زیست تبدیل شده بود. دلاور نجفی، معاون محیط طبیعی سازمان محیط زیست درباره این‌گونه تخریب‌ها و



▲ احداث جاده بر روی خور هاله



▲ خشک شدن نهال‌های حرا بر اثر قطع ارتباط رودخانه با خلیج توسط جاده



▲ نایبند نخستین پارک ملی دریایی ایران

عملکرد سازمان در قبال آنها می‌گویید: «متأسفانه سازمان محیط زیست توان آن را ندارد که جلوی این تخریب‌ها را بگیرد. ما مخالفت خود را اعلام می‌کنیم ولی ترتیب اثری نمی‌دهند. واقعا نمی‌دانم اداره راه و ترابری استان بوشهر به پیشنهاد چه ارگانی و با چه هدفی اقدام به آسفالت جاده خاکی پارک ملی دریایی نایبند کرده است.

وی، درباره میزان خرابی که توسط اداره راه و ترابری برای آسفالت جاده خاکی پارک ملی نایبند وارد شده، توضیح

شیر ایرانی، شناسنامه هندی کارگروه زیست بوم

از میان ۱۷۵ گونه پستاندار که در ایران می‌زیند، ۲ گونه‌ی شاخص و منحصر به فرد شیر ایرانی و ببر مازندران (هیرکانی) مدت‌هاست که در طبیعت ایران از بین رفته‌اند.

آخرین ببر باشکوه مازندران، که بزرگترین گونه‌ی خانواده‌ی گربه‌سانان نیز در ایران بوده‌است به روایتی در سال ۱۳۳۲ در جنگل‌های پارک ملی گلستان کشته شد تا بدین‌سان از صحنه‌ی طبیعت این کره‌ی خاکی محو شود.

وجود شیر ایرانی نیز آخرین بار در سال ۱۳۲۱ و در حوالی دزفول گزارش شد و بعد از آن دیگر اثری از این حیوان ارزشمند دیده نشده و آشکار است که نسل آن در ایران منقرض گردیده است.

اما خوشبختانه وضعیت شیر ایران نسبت به ببر مازندران بسیار امیدوارکننده‌تر است زیرا اکنون حدود ۳۵۹ قلاده (طبق سرشماری آوریل ۲۰۰۶) از گونه‌ی شیر ایران در قرق‌جنگلی گیر در ایالت گجرات واقع در شمال غربی هندوستان حفظ شده و زندگی می‌کنند. گفته می‌شود که شیران قرق‌گیر از نسل شیرهایی است که از ایران به هند منتقل شده و در آنجا تولید مثل کرده‌اند.

متأسفانه به دلیل عدم وجود شیر در ایران از ۶۵ سال گذشته تاکنون و مطابق قانون تغییر نام گونه‌ها از سوی اتحادیه جهانی حفاظت از طبیعت و منابع طبیعی (آی‌یوسی‌ان) گونه‌ی شیر ایرانی به شیر هندی تغییر ماهیت می‌دهد، زیرا چنانچه از خانواده‌ی گربه‌سانان وجود گونه‌ای در زیستگاهش بیش از ۵۰ سال گزارش نشود، به نام زیستگاه فعلی آن نامگذاری می‌شود.

شیر ایرانی با نام *Panthera Leo Persicus* پیش‌ازاین از میان رودان (بین‌النهرین) تا استان فارس دیده می‌شد. زیستگاه اصلی آن جنگل‌ها و بی‌شبه زارهای خوزستان - به‌ویژه اطراف رودهای دز، کرخه و کارون - بوده و علاوه بر آن جمعیت زیادی در دشت ارژن فارس و تا حدودی در رامهرمز، بوشهر، کازرون و حتی شکارگاه گوراب در جنوب همدان وجود داشته‌است.

می‌دهد: «کل ۳۷۰۰ متری که از این جاده در محوطه حفاظت شده پارک قرار دارد قیرریزی و زیرسازی شده است و عرض جاده را نیز حدود ۲ برابر افزایش داده‌اند.» کارشناسان محیط زیست بر این باورند که آسفالت این جاده که به هیچ روستایی نمی‌رسد و روستاهای پیرامون آن تهی از آدمیان هستند. بیهوده و غیر ضروری است و ویرانگری هر چه بیشتر زیست بوم این منطقه را فراهم می‌آورد اما جعفری نسب معاون راه روستایی اداره کل راه و ترابری استان بوشهر درباره این که چه نهادی از آنها خواسته تا این جاده خاکی آسفالت شود اظهار بی‌خبری می‌کند و درباره مخالفت محیط زیست با این کار به خبرگزاری میراث فرهنگی و گردشگری می‌گوید: «بزرگترین راهی که در حال حاضر در ایران ساخته می‌شود، جاده کرج به شمال است که توسط راه و ترابری در دست ساخت است. محیط زیست سال‌ها با این طرح مخالفت کرد و احداث آن را به تعویق انداخت و در آخر هم راه و ترابری کار خودش را انجام داد. نمی‌شود راه‌های کشور ساخته نشوند چون سازمان محیط زیست مخالف است» !! به گفته معاون محیط طبیعی سازمان حفاظت از محیط زیست هم اکنون با توجه به حکم دادگاه عسلویه کار آسفالت جاده خاکی این پارک ملی متوقف شده است. در پایان با توجه به خطرات و پیامدهای ناگوار ناشی از فعالیت‌های اقتصادی و عمرانی گفته شده بالا و موارد دیگری که بررسی به همه آن موارد مثلاً هفتاد من کاغذ است به‌عنوان ایرانی دوستدار طبیعت آرزومند عنایت بیش از پیش مسئولان و دست‌اندرکاران سازمان‌ها و نهادهای کشور به پاسداشت و نگاهداری زیست‌بوم‌ها و یادمان‌های باستانی و فرهنگی در کنار آبادانی و شکوفایی هر چه بیشتر کشور می‌باشد و امیدوار است دست‌اندرکاران رویکرد درستی را در توسعه کشور بکار گیرند که آن مفهومی جز توسعه پایدار ندارد.

منابع:

۱. اطلس مناطق حفاظت شده ایران/دکتر علی‌اصغر درویش صفت/ انتشارات دانشگاه تهران/چاپ اول ۱۳۸۶/۱۷۰ صفحه.
۲. مقاله نابیند شکوه طبیعت نوشته فاطمه صالحی
۳. پایگاه داده کمیسیون جهانی مناطق حفاظت شده
۴. روزنامه همشهری تاریخ های ۸۵/۸/۱۵ و ۸۶/۵/۲۶ و ۸۶/۵/۹ و ۸۶/۶/۲۰
۵. روزنامه تهران امروز تاریخ ۱۳۸۵/۱۱/۱۲
۶. خبرگزاری میراث فرهنگی تاریخ‌های ۱۳۸۵/۸/۲۱ و ۸۶/۰۳/۰۴ و ۸۶/۵/۲۰
۷. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران تاریخ‌های ۸۵/۰۳/۲۴ و ۸۵/۰۸/۲۱ و ۸۵/۱۰/۱۳ و ۸۶/۰۳/۰۸ و ۸۶/۰۳/۲۱ و ۸۶/۰۹/۱۱



های موفق صورت گرفته در هندوستان روشن می‌سازد که کشور مذکور با فراهم ساختن زیستگاه مناسب که تا حدودی نزدیک به زیستگاه سابق شیر در ایران است و همچنین وجود طعمه‌های مناسب و اجرای مدیریت صحیح حیات وحش قادر به احیای شیر ایرانی شده‌است. از سویی در ایران، تخریب بسیار زیاد زیستگاه شیر، کمبود جدی سایر حیات وحش مرتبط با این حیوان، نبود عزم راسخ و اراده‌ی پیگیر برای این مهم و آموزش جوامع محلی برای حفاظت حیات وحش و شیوه‌ی مدیریتی ناکارآمد تحقق این آرزو و وقوع این امر ارزشمند را در ایران اگر نه غیرممکن لاقلاً بسیار سخت می‌نماید.

صرف نظر از موضوع فوق بهتر است کمر همت به حفاظت از دیگر گونه‌های ارزشمند همچون یوزپلنگ ایرانی (آسیایی)، پلنگ، خرس سیاه، گور ایرانی، گوزن زرد ایرانی، فک دریای مازندران (خزر)، عقاب ماهیگیر، شاهین، درنای سیبری، هوبره و ... ببندیم تا با نجات گونه‌های کمیاب باقیمانده که حلقه انقراض به گردنشان آویخته شده شرمنده‌ی نسل‌های آینده نشده و بیش از این در حسرت از دست رفتن داشته‌هایمان که صد البته کم نیستند نباشیم.

ایران، سرزمین مقدس کار گروه میراث معنوی

«ایران ویج تخستین زمینی است که من آفریدم»^۱

ایرانیان از دیرباز ایران را نه تنها چون موطن‌شان است دوست داشته‌اند بلکه ایران را سرزمین برگزیده‌ی خدای خود می‌دانند و برای آن یک نوع جنبه‌ی تقدس قائل هستند. ایران ویج که در آیین زرتشت نخستین و بهترین زمینی است که اهورامزدا



از مشخصات ظاهری شیر ایران که جثه‌ی آن از ببر کوچکتر بوده می‌توان به موهای کوتاه، رنگ بدن زرد و بدون لکه یا نوارهای راه راه، دم بلند با دسته‌ای از موهای سیاه در انتهای آن و در شیر نر یال نسبتاً کوتاه (در مقایسه با زیر گونه‌ی آفریقایی) با موهایی سیاه و زرد اشاره کرد.

طول سر و تنه در شیر نر ۱۵۰ تا ۱۹۰ سانتیمتر، طول دم حدود ۱۰۰ سانتیمتر و وزن آن ۱۵۰ تا ۲۵۰ کیلوگرم بوده که البته در شیر ماده این مقیاس تا حدودی کمتر است.

از لحاظ ویژگی‌های رفتاری شیرهای ایران نیز بسیار جالب توجه می‌باشند ولی به دلیل کمبود فضا و گستردگی مطالب در این نوشتار نمی‌گنجد.

از دید تاریخی نیز شیر در نزد ایرانیان مقام ارجمندی داشته‌است و همواره از آن به عنوان مظهر قدرت، شهامت، دلیری و سلحشوری یاد می‌شود. در گذشته نماد شیر و خورشید نشان ایران محسوب می‌شد، در نقش برجسته‌های تخت جمشید شیر سوار بر گاو سمبل سال نو و در سرستون‌های شرقی کاخ آپادانا نشانه‌ی ابهت و نیز فرمانروایی بر قلمرو بوده‌است. در ادبیات داستانی و اشعار ایرانی نیز شیر جایگاه اسطوره‌ای دارد. کما اینکه در قصه‌های کودکان نیز از شیر به عنوان سلطان جنگل یاد می‌شود. علاوه بر آن کاربرد و تکریم القابی مانند شیردل، شیرافکن، شیراوژن و امثال آن در شاهنامه‌ی فردوسی و نیز شیر خدا که امام علی (ع) را به آن لقب نامیده‌اند خود گواه این مدعاست.

متأسفانه شکار بی‌رویه، تخریب زیستگاه، آتش‌سوزی‌های گسترده و کم شدن طعمه‌هایی مانند گوزن زرد از عوامل انقراض نسل این حیوان باوقار بوده‌است تا جایی که نتوانیم آن را امروزه در زمره‌ی حیات وحش ایران به حساب آوریم. در طی سال‌های اخیر بارها موضوع بازگرداندن شیر ایرانی به زادگاهش مطرح شده که این مهم موجب سرور، شادمانی و افتخار تمامی دوستداران طبیعت این مرزوبوم است. اما با نگاهی به فعالیت

آفریده، به ناحیه‌ای که ایرانیان پیش از آمدن به سرزمین کنونی ایران در آنجا منزل داشتند اطلاق می‌شده ولی بعد، همه‌ی گستره‌ی ایران در نظر ایرانیان مشمول همین امتیاز شده است. به علاوه بر پایه‌ی اوستا، جهان گرد است و دورادور آن را دریا فرا گرفته و کوه البرز - نخستین کوهی که آفریده شده - محور آن است. ایران ویج در شاهنامه به چهره‌ی فشرده‌ی «ایرج» درآمده است. در شاهنامه، هنگامی که فریدون شاه سرزمین‌های زیر فرمانش را میان سه پسرش بخش می‌کند، از پیوستگی میان ایران و ایرج چنین یاد شده است:

هنمّه چو سرون کشید از نمان ابر سه بخش کرد آفریدون جهان

تختین به «سلم» اندرون بنگرید ابره روم و خاور مر اورا سزید

دگر «تور» را داد توران زمین / اورا کرد سالار توران و چین

وزان پس چو نوبت به «ایرج» رسید / مر اورا پدر شهر ایران گزید

هم ایران و هم دشت نیره وران / همان تخت شاهی و تاج سران

همان بخش ایرج بد ایران زمین / که از آفریدون بدش آفرین

فریدون بهترین قسمت زمین، مرکز جهان، ایران را به ایرج داد. مرکز جهان به خودی خود از نمادهای تقدس به شمار می‌رود.

هم عالم تن است و ایران دل / نیست کونده زین قیاس نخل

چو که ایران دل زمین باشد / دل ز تن به بودیقین باشد (نظامی گنجوی)

از بوسیدن تکه‌ای نان که بر روی زمین افتاده تا آیین‌های سوگ سیاوش و عزاداری برای پیشوای سوم شیعیان، و از مراسم پیر شالیار تا جشن شست‌وسه سالگی ترکمن‌ها، همه و همه از تقدس باورها در این سرزمین حکایت دارد. از چغازنبیل گرفته تا تخت جمشید و از مسجد جامع امام اصفهان گرفته تا خانه‌ی ایرانی، با معماری آمیخته به تقدس سرو کار داریم. از بیستون تا سبلان و از البرز تا الوند، کوه‌های مقدس داریم. از چشمه‌ای در روستایی کوچک در دل کویر تا فناتی در جنوب، آب‌ها و چشمه‌ها و رودهایی مقدس داریم. از سرو تا نیلوفر و از لاله‌ی واژگون تا چنار، سرزمینی داریم پر از گیاهان مقدس. از

اهورامزدا تا امشاسپندان و از مهر تا آناهیتا، نیروهای اهورایی مقدس پشتیبان‌مان هستند. یک جایی قدم‌گاه داریم و در جای دیگر نظرگاه، یک جایی پیروی خفته است و در مکانی دیگر، عارفی سر بر بالین خاک نهاده. در مکانی، امامی یا امام‌زاده‌ای مقبره‌ای دارد و در جایی دیگر، پیامبری. در سرزمین ما ایران، از جماد تا نبات و از فرش تا عرش و از آدم تا خدا، بسیاری چیزها مقدس‌اند. آتاناسیوس، مشهور به کیرچری (۸۰-۱۶۰۱) پژوهش‌گر و مخترع پرآوازه، کتابی دارد به نام «آرکانوا» که در سال ۱۶۷۵ در آمستردام به چاپ رسید. این کتاب قطور که در مورد کشتی نوح است به سه بخش تقسیم می‌شود و سه دوره‌ی پیش، هنگام و پس از توفان نوح را شرح می‌دهد. نویسنده در این کتاب نقشه‌ای از بهشت زمینی را ارائه می‌دهد که در آن چند موضوع جالب توجه ماست:

نام خلیج فارس به نام اصلی آن، سینوس پرسیکوس، آمده است (همان نامی که سعی در تحریف آن شده و تصویرهایی این‌چنینی جواب‌گوی مدعیان است)؛ دو رودی که از بهشت خارج می‌شوند، به خلیج فارس می‌پیوندند (خلیجی که همواره متعلق به ایرانیان بوده و با توجه به این شکل، از قداست خاصی هم برخوردار می‌شود)؛ بهشتی که در این شکل دیده می‌شود، به همان سبک باغ‌های ایرانی است؛ رودها در مرکز به هم می‌پیوندند، یعنی همان چیزی که در باغ ایرانی مشاهده می‌شود. در واقع مرکز باغ ایرانی، محل تجلی آب است. از طرف دیگر اطراف این بهشت زمینی، دیوار کشیده شده و محصور است که این نیز از نمادهای بارز باغ ایرانی است و در واقع درون‌گرایی را می‌رساند. دیگر این‌که این بهشت زمینی به چهار بخش تقسیم شده است که آن‌هم از ویژگی‌های باغ ایرانی است. این یک حقیقت است که بیشتر فرهنگ‌ها، لغت بهشت را از واژه‌های ایرانی گرفته‌اند. واژه‌ی پرادیزیس یونانیان - و بالطبع پارادایز انگلیسی - از پاری دئره اوستایی (پردیس فارسی) آمده است. پردیسو در زبان اکدی، پردس در عبری و پاردس ارمنی نیز از همین واژه‌اند. بعدها واژه‌ی فردوس که دو بار هم در قرآن آمده از دین یهود و از زبان عبری به اسلام رسید. فردوس هم که بنا بر اظهار دهخدا به معنی بهشت و «بهترین جای در بهشت» است از نظر مفسران قرآن، معنی باغ و بوستان می‌دهد. گویا واژه‌ی باغ در زبان پهلوی به همین شکل بَغ، به کار برده شده و در زبان ایرانی باستان هم با تلفظ بَغَا به معنی بخش، تقسیم و «زمین زیر کشت» است، که البته بی‌ربط با واژه‌ی بَغ به معنی خدا نیست. از این‌روست که باغ ایرانی در معماری خانه، مسجد و کاروان‌سرای ایرانی نمود پیدا می‌کند.

شکایت سازمان‌های مردم‌نهاد به دیوان عدالت اداری برای آگیری نشدن سد سیوند

ساخته شدن سد سیوند؛ ادامه دادن به روند ساخت سدهای مخزنی بزرگ با وجود نقدهای مکرر کارشناسان بر آن؛ عدم نصب دستگاه‌های وعده داده‌شده‌ی رطوبت‌سنج؛ عدم اقدام برای ساخت موزه‌ی وعده داده‌شده؛ و ایستادگی در برابر خواستی ملی و سرانجام پایگاه اطلاع‌رسانی از وزارت جهاد سازندگی نیز به‌خاطر: بی‌توجهی به نابودی زمین‌های کشاورزی؛ عدم پی‌گیری طرح ملی آبخوان‌داری و بی‌توجهی به کارپزها در برطرف کردن نیاز آب برای کشاورزی؛ بی‌توجهی به آسیب‌زنی سدهای بزرگ مخزنی به کشاورزی و عدم اعتراض به ساخت آنها، به دیوان عدالت اداری شکایت برده است.

پایگاه اطلاع‌رسانی برای نجات یادمان‌های باستانی در شکایتش به سابقه‌ی اعتراض‌های خود چنین اشاره کرده است که آن پایگاه با نامه‌نویسی به سازمان میراث فرهنگی، رئیس‌جمهور، کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی و کمیسیون ملی یونسکو پی‌گیر خواست خود بوده است که دو مرجع نخست به آنها پاسخی ندادند، کمیسیون اصل ۹۰ اعتراض‌شان را به معاونت حقوقی و امور مجلس وزارت نیرو ارجاع داد که این یکی هنوز پاسخی به آنها نداده است و کمیسیون ملی یونسکو هم در نامه‌ای ابراز داشته که نگرانی آنها را به سازمان میراث فرهنگی منعکس خواهد کرد. آنان در پایان شکایت خود اظهار امیدواری کرده‌اند تا با توجه دیوان عدالت اداری به این شکایت گام مؤثری در پاسداری از یادگارهای نیاکان برداشته شود، «که این امر در جلوگیری از انبوه برخورد‌های نادرست با آن یادگارها تأثیری نیکو خواهد نهاد، و نمونه‌ای خواهد بود از عزم نظام در پی‌گیری اتحاد ملی، انسجام اسلامی». گفتنی است به پیوست این شکایت، مجله‌ی دیده‌بان که در آن اسنادهای شکایت در قالب مقاله‌هایی گرد آورده شده، تحویل دبیرخانه دیوان شد.

«پایگاه اطلاع‌رسانی برای نجات یادمان‌های باستانی (دشت پاسارگاد)» از سازمان‌های «میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری» و «حفاظت از محیط‌زیست» و وزارت‌خانه‌های نیرو و جهاد سازندگی به دیوان عدالت اداری شکایت برده و خواهان ابطال مصوبه‌های خلاف قانون هیأت وزیران در مورد سد سیوند، و عدم آگیری آن شد. در متن اعتراض این سازمان مردم‌نهاد که روز چهارشنبه ۲۳ آبان به دبیرخانه‌ی دیوان عدالت اداری ارایه شد، آمده است که آن پایگاه به نمایندگی از اعضا و شماری از دبیران سازمان‌های مردم‌نهاد دوستدار میراث فرهنگی به دلایلی مشخص از دو سازمان و دو وزارت‌خانه، شاکي و خواهان ابطال مصوبه‌های خلاف قانون هیأت وزیران در مورد سد سیوند و عدم آگیری آن شده است. در متن این نامه، دلایل شکایت از سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری چنین است: کوتاهی در جلوگیری از ادامه‌ی ساخت سد سیوند در سال‌های ۸۳ و ۸۴، چرا که بر پایه‌ی بخش‌نامه‌ی دولت که فعالیت‌های عمرانی را منوط به گرفتن مجوز از آن سازمان کرده بود می‌توانست مانع ادامه‌ی کار ساخت سد شود؛ بی‌توجهی به اهمیت تاریخی و عدم تکمیل کاوش‌های تنگ‌بلاغی و عدم حفاظت از یافته‌های غیرقابل‌انتقال؛ بی‌توجهی به تخریب سازه‌های باستانی دشت پاسارگاد، به‌ویژه اثر ممتاز و ثبت جهانی شده‌ی آرامگاه کورش بزرگ (ذوالقرنین) به خاطر بالا آمدن آب‌های زیرزمینی و افزایش رطوبت هوا؛ ایستادگی در برابر خواستی ملی؛ و عدم کاوش تپه‌های باستانی ارسنجان.

پایگاه اطلاع‌رسانی برای نجات یادمان‌های باستانی از سازمان حفاظت از محیط‌زیست به این دلایل شکایت کرده است: بی‌توجهی به نابودی گذرگاه تاریخی عشایر و مراتع آنها؛ عدم اعتراض به نابودی ۸۰۰۰ اصله درخت ۵۰۰ ساله‌ی ایرانی - تورانی و منحصر به فرد بنبه؛ بی‌توجهی به نابودی پارک ملی و تالاب حفاظت‌شده‌ی بختگان؛ مرگ نزدیک به ۴۰۰۰ قطعه فلامینگوی بومی و احتمال مرگ قریب‌الوقوع شمار بالایی پرنده‌ی مهاجر؛ بی‌توجهی به آسیب‌های زیست‌محیطی و عدم اعتراض به ساخت سدهای بزرگ مخزنی. دلایل شکایت پایگاه اطلاع‌رسانی از وزارت نیرو به قرار زیر است: به‌خاطر عدم ارایه‌ی اطلاعات درباره‌ی سابقه‌ی ساخت سد سیوند و ابهامات ردیف بودجه‌ی آن؛ به‌خاطر اعلام‌های ناصحیح و مکرر زمان آگیری و

جنگل‌های ایران در بحران

میزان جنگل‌های کشور در حال و گذشته بدین شرح است: سرانه چوب جنگل برداشت شده (مجاز و رسمی) ۰/۰۳ متر مکعب و سرانه چوب و کاغذ (جنگل، سرشاخه‌های باغی، صنوبرکاری، باگاس نیشکر و چوب و کاغذ وارداتی) ۰/۱۴ متر مکعب است. این میزان در کشورهای در حال توسعه حدود ۰/۴ متر مکعب بوده و در جدول زیست‌بومی، جنگل‌های کشور به‌طور متوسط ۲۱/۶ مرتبه نسبت به گذشته کاهش یافته‌اند که این امر بیانگر عمق فاجعه تخریب سیستم‌های حیاتی کشور است.

سیوند به جشنواره بین‌المللی میراث فرهنگی آمد

نگداشت دیدگاه‌اش بر گزینش حرفه‌ای هیأت داوران تأثیر بگذارد عملی شایسته بود. موضوع‌های سد سیوند، جیرفت و الواح تخت‌جمشید، مضمون بسیاری از نوشتارهای برگزیده را تشکیل می‌دادند و اکثر نوشته‌ها هم نگاهی منتقدانه به عمل کرد سازمان میراث فرهنگی داشتند، که از این میان می‌توان به‌ویژه به سه گزارش مرتبط با سد سیوند اشاره کرد که هر کدام به ترتیب رتبه‌های نخست، دوم و سوم رشته‌ی گزارش خبری را به خود اختصاص دادند: «ادعای مدرن بودن در هیچ کجای دنیا با تخریب آثار تاریخی سازگار نیست» از سمانه جعفرزاده (منتشرشده در خبرگزاری فارس)، «سدی که جهانی شد» از علیرضا افشاری و «آن چه بر رود سیوند می‌گذرد» از محمد اسدی (منتشرشده در روزنامه‌ی ایران).

هم‌چنین دکتر نعمت احمدی برنده‌ی بخش ویژه‌ی جشنواره در رشته‌ی «نقد، یادداشت، سرمقاله» به خاطر یادداشت «حکم دانشگاه شیکاگو در مورد الواح ایرانی»، فیض‌الله پیری به خاطر خبر «سدسازی آثار تاریخی کردستان را تهدید به نابودی می‌کند»، مهناز قربانی به خاطر خبر «تنها ۱۵۰ مورد از ۳۰۰۰۰ هزار اثر تاریخی قاچاق شده از جیرفت به ایران بازگشت»، مهدی نورعلیشاهی به خاطر خبر «تمدن جیرفت به ایرانیان هم ثابت شد»، مهرداد طبسی برنده‌ی بخش ویژه‌ی رشته‌ی گزارش خبری با نوشتار «آیا کتیبه‌ها به ایران بازمی‌گردند؟» و مرجان حاجی‌رحیمی به خاطر یادداشت «ای کاش سیوند آخرین بود» از جمله برگزیدگان این جشنواره بودند. از این‌رو جای پرسش دارد که آیا این شیوه‌ی برخورد سازمان میراث فرهنگی با منتقدان خود را رویکرد و سیاست جدید این سازمان قلمداد کنیم یا آن را به دلیل حضور گروه حرفه‌ای داوران این دوره از جشنواره به حساب آوریم. داوران جشنواره به‌غیر از طه هاشمی، رییس پژوهشگاه سازمان و رسول وطن‌دوست، رییس پژوهشکده‌ی حفاظت و مرمت که چهره‌های دولتی به‌شمار می‌رفتند عبارت بودند از: مینو بدیعی، یونس شکرخواه، لیلا رستگار، مجید رضاییان، فریدون صدیقی، علی‌اکبر قاضی‌زاده، حسین قندی و مهدی منتظر قائم، که همه از چهره‌های نام‌آشنا و برجسته‌ی حوزه‌ی خبرنگاری و روزنامه‌نویسی هستند. پس از اشاره به چندوچون برگزاری جشنواره بر دست دبیر آن، محمدرضا مهراندیش و سخنرانی اسفندیار رحیم‌مشایی - که طبق معمول چندان مرتبط با



نوشتار «سدی که جهانی شد» از علیرضا افشاری، دبیر پایگاه اطلاع‌رسانی نجات یادمان‌های باستانی که هفدهم تیرماه در روزنامه‌ی شرق به چاپ رسیده بود، رتبه‌ی دوم رشته‌ی گزارش خبری دومین جشنواره‌ی بین‌المللی رسانه‌ای میراث فرهنگی را از آن خود کرد. جشنواره‌ی یادشده با معرفی برگزیدگان در چهار بخش سراسری (در قالب‌های خبر، گزارش خبری، گزارش، گفت‌وگو، مقاله، نقد، یادداشت و سرمقاله)، بین‌الملل، عکس و تولیدات رادیویی و تلویزیونی و نیز بخش ویژه‌ای با محوریت موضوعی شناسایی آثار تاریخی خارج‌شده از کشور و تلاش برای حفظ حقوق میراث فرهنگی ایران (با تأکید بر موضوع بازگشت الواح امانی نزد مؤسسه‌ی شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو)، دوشنبه ۳۱ اردیبهشت‌ماه در تالار سازمان میراث فرهنگی به کار خود پایان داد.

به گفته محمدرضا مهراندیش، دبیر جشنواره، از مجموع ۳۴۸۵ اثر ارسالی به دبیرخانه‌ی جشنواره ۵۸ اثر به عنوان آثار رسانه‌ای برتر در حوزه‌ی میراث فرهنگی معرفی شدند. البته شایان توجه است در بین این ۵۸ اثر برگزیده، شماری از آنها - از جمله نوشتار «سدی که جهانی شد» - به دبیرخانه‌ی جشنواره ارسال نشده بودند و دبیرخانه‌ی جشنواره خود اقدام به گردآوری این نوشتارها کرده بود.

در میان کسانی که نوشته‌ها یا تولیدات‌شان شایسته‌ی تقدیر شناخته شد چهره‌های نام‌آشنای حوزه‌ی میراث فرهنگی به چشم می‌خورد و هم‌چنین نام کسانی که دوستداران میراث فرهنگی در این سال‌ها نوشته‌های آن‌ها را خوانده و از آن‌ها بهره‌ی بسیار برده و حتا در مواردی برای انتقادهای‌شان به آن‌ها استناد کرده بودند. از این لحاظ کار سازمان میراث فرهنگی که

موضوع نبود - و خوانش بیانیه‌ی هیأت داوران، تنی چند از آنان برای دادن لوح‌های تقدیر بر روی صحنه آمدند.

بیانیه‌ی هیأت داوران در سه بخش که عنوان دل‌نوشت را بر آن‌ها نهاده بودند، تنظیم شده بود. بخش‌هایی از این بیانیه را که به خوبی دل‌نگرانی‌های روزنامه‌نگاران حوزه‌ی میراث فرهنگی را بازتاب داده بود، در پی می‌آوریم:

در آغاز دل‌نوشت یکم آمده بود: «ما، غرق در میراث باشکوهیم؛ میراثی که اما غرق‌شدنی نیست. پایایی و مانایی این قطعه از میراث ما سبب شده است تا جهانی با نام ایران مستغرق از افتخار شود. اینک، آسیدن و آسودگی در چنین شرایطی روا نیست؛ که زنده بودن ما به باشیدن، بی‌قراری و دریایی بودن ما بسته و وابسته است. رسانه‌ها هم در سالی که گذشت، عاشقانه و بی‌قرار، رویدادهای سدشکن را رصد کردند و آنچه که می‌باید، بر سطرهای نوشته سپردند و نانوشته‌ها همان سطرهای سپیدی است که تاریخ دوباره آنها را بازمی‌خواند و به یادها می‌آورد». و در دنباله آن به زیبایی تأکید شده بود که: «راستی پریبراه نیست اگر بگوییم تاریخ و مطبوعات، خواهرخوانده‌های یکدیگرند و هر کجا صدای یکی به سختی شنیده شود، صدای دیگری به بلندی جبرانش می‌کند».

در بخشی از دل‌نوشت دوم آمده بود: «رویدادهای سال پیشین که بخشی از آن در جشنواره تحت عنوان «بازگشت الواح ایرانی به وطن» نام گرفت، یادآور حجم فزون‌یافته‌ی پوشش‌های رسانه‌ای و اهمیت این حوزه است. در سویی دیگر اما، در داخل، آگیری سد سیوند و دل‌نگرانی‌های جدی برای آسیب ندیدن به میراث جاودان و کم‌نظیر فرهنگی ما، بر دامنه‌ی این حساسیت‌ها افزود. آری! اما در هر دو سوی درون و بیرون مرزها، باید دل‌نگرانی‌ها را بازتاب دهیم و بازتاب...! راستی! رسانه‌ها در سالی که گذشت، چه غصه‌دار شدند و نگران‌تر نیز».

دل‌نوشت سوم پس از اشاره به راهی که جشنواره پیش گرفته است و ارایه جمع‌بندی‌ای از ارزیابی آثار بررسی‌شده بر دست هیأت داوران، با این جمله به پایان رسیده بود: «آخر این که، رسانه‌ها سالی پر از دل‌واپسی و سدشکنی را پشت سر نهادند؛ بدان امید که در سال پیش رو، جنبه‌های تخصصی و آموزشی در این حوزه، چنان فزونی یابد که با مدد رسانه‌ها، سد بسیاری از رویدادها بشکند و حوزه‌ی میراث فرهنگی چون نگینی بدرخشد. چنین بادا!».

علیرضا افشاری پس از این که لوح و جایزه‌ی خود را از دست خانم رستگار دریافت کرد با گرفتن اجازه از سهیل محمودی، مجری جشنواره به پشت میکروفن رفت و ضمن سپاس‌گزاری از حُسن توجه داوران جشنواره نسبت به نوشتارش که آن را نشانه‌ی سعه‌ی صدر مدیران سازمان عنوان کرد، گفت: «گلایه‌ای از آقای اسفندیار رحیم‌مشایی دارم و آن این است که همگی می‌دانیم میراث فرهنگی در کشوری مثل ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نقش به‌سزا و لزوم ارتقای جایگاه آن در سیاست و اقتصاد بر هیچ‌کس پوشیده نیست و بر ماست که قدر آن را بدانیم و از آن پاسداری کنیم. حال با توجه به نیروی کم و توان پایین مالی سازمان میراث فرهنگی برای حفاظت و صیانت از میراث ایران [که گاه به گاه دستاویز برخی توجیهات مقام‌های سازمان هم می‌شود] و هم‌چنین در زمانی که حتی شهرداری‌ها هم حرف سازمان را نمی‌خوانند دیگر چه رسد به وزارتخانه‌هایی مثل نیرو و راه و... موضوعی مثل سد سیوند که توجه بی‌سابقه‌ی ایرانیان را در پی داشت فرصتی طلایی پیش روی سازمان قرار داد و انتظار می‌رفت سازمان از این فرصت و پشتوانه‌ی مردمی به بهترین شیوه بهره بگیرد، حتی با این فرض که کاوش‌های باستان‌شناسی منطقه به پایان رسیده و رطوبت ناشی از آگیری سد بر آرامگاه کوروش تأثیری ندارد - که البته هیچ‌یک با توجه به استنادات علمی برای ما پذیرفته نیست - اما سازمان میراث فرهنگی این فرصت بزرگ تاریخی را از دست داد».

این سخنان افشاری باعث شد تا رحیم‌مشایی، ریاست سازمان به جایگاه برگشته و نزدیک به ۴۰ دقیقه در توجیه عملکرد سازمان به سخنرانی بپردازد و این‌گونه بنمایاند که سازمان حداکثر بهره را از این رویداد برده، کاوش‌هایش را هم به خوبی انجام داده و جای هیچ‌نگرانی هم نیست: «ما در خصوص حفاظت از آثار تاریخی باید مدیریت کنیم و این مدیریت نباید سیاسی باشد. در گذشته سازمان میراث فرهنگی در برابر فشارهای بیرونی ایستادگی کرده و نتیجه هم این بوده که در بسیاری از موارد حرف سازمان را نخوانده‌اند و کارهایی را هم انجام داده‌اند. البته همیشه این امکان وجود داشته در یک دوره از مدیریت، حساسیت رییس‌جمهور و رییس سازمان میراث فرهنگی نسبت به این مقوله کم باشد و قدرت سازمان هم در این راستا کم شود. همیشه این امکان هست که کسی بیاید الکی کار کند و به نحوی آن را توجیه کند. اما در حال حاضر وضعیت فرق کرده و دولت حق ندارد حرف سازمان را نخواند و از این پس هر وقت سازمان در دفاع از آثار تاریخی

حرفی بزند همه دولت موظف هستند که به آن توجه کنند... مهم‌ترین مطلب در دفاع از میراث فرهنگی این است که به هیچ‌وجه کار سیاسی انجام ندهیم چون سازمان مشکلات زیادی دارد حال اگر بنا باشد خودش وارد سیاست‌بازی و گروه‌بازی شود خطر بزرگی همه‌ی آثار تاریخی ما را تهدید می‌کند بنا بر این ما باید در سازمان تلاش کنیم ضمن یک تعامل اصولی و عالمانه مواضع کارشناسی را اصلاح کنیم.

ما در سه پروژه‌ی سد سیوند، عبور مترو از چهار باغ اصفهان و برج جهان‌نما، تلاش و مقاومت بسیار کرده‌ایم ولی هنوز پیروز نشده‌ایم چون بیشتر نقش سد را داشتیم که نه گفتیم در صورتی که باید همانند آب باشیم تا پیروز شویم... برای مثال درباره‌ی برج جهان‌نما تمام راه‌ها را بررسی کردیم و دیدیم هیچ راهی جز تعدیل برج نیست. لذا رفتیم برجک برج را شکستیم، کاری که دیگران نتوانستند انجام دهند. البته اگر راهی بود که برج بماند و میدان امام در فهرست آثار در خطر قرار نگیرد ما حتماً آن گزینه را انتخاب می‌کردیم... این گفته را که کارهای انجام‌شده در مورد سیوند کارشناسی نیست نمی‌پذیریم. چون کار کارشناسی انجام شده است. در سازمان باید کار کارشناسی دنبال شود. ما هم همین کار را کردیم و گفتیم سیاست تعطیل، حزب تعطیل و پول هم تعطیل. وظیفه‌ی ما در گام اول نجات‌بخشی است. از این‌رو بزرگ‌ترین حجم کاوش‌ها را انجام دادیم که در تاریخ کشور ایران بی‌سابقه بوده است.

سیزده گروه کارشناسی، منطقه را مورد مطالعه قرار دادند، پس نباید بگوییم که کار کارشناسی انجام نشده است در غیر این صورت بحثی به عنوان کار کارشناسی در کشور مطرح نیست. بنا بر این، احساسی برخورد کردن یک بحث است و معقول برخورد کردن برای حفاظت از آثار تاریخی در درازمدت، بحثی دیگر... با تشکیل گروه‌های کارشناسی، همه از من می‌پرسیدند که چه کار کنیم و من پاسخ دادم من نباید بگویم که چه کار کنیم اگر نتایج کار کارشناسی این است که نباید به هیچ‌وجه آنگیری انجام شود این کار نباید صورت بگیرد و البته پشتوانه‌ی این موضوع را در دولت ایجاد کرده بودم اما گروه‌های باستان‌شناسی اعلام کردند ادامه‌ی کاوش دیگر ضرورتی ندارد و این یعنی در مقیاس ارزش‌گذاری، پژوهش تاریخی آن منطقه به نسبت بسیاری از نقاط کشور اولویت ندارد زیرا بسیاری از نقاط کشور باید کاوش شود و ما فقط سد سیوند را نداریم. در حال حاضر ده‌ها سد دیگر در حال ساخت، آنگیری، احداث، امکان‌سنجی و طراحی هستند. درباره‌ی تأثیر رطوبت بر آرامگاه کوروش، اکنون در حال انجام مطالعات عمومی رطوبت هستیم و

تا سد آنگیری نشود و میزان ارتفاع و حجم آب را مورد بررسی قرار ندهیم نمی‌توانیم میزان رطوبت را بسنجیم».

نعمت احمدی دیگر برگزیده‌ی جشنواره نیز پس از گرفتن لوح تقدیرش، اشاره‌ای به گورهای در شرف تخریب ملک‌المتکلمین و صوراسرافیل، روزنامه‌نگاران صدر مشروطیت کرد که کنار بیمارستان لقمان‌الدوله قرار دارند و قرار است آن مکان به پارکینگ تبدیل شود. وی ضمن گلّه از کم‌توجهی و سکوت سازمان میراث فرهنگی نسبت به این موضوع یادآور شد که آن‌جا تنها مکان به جا مانده از این فعالان دوران مشروطه محسوب می‌شود.

بدیعه دشتی، محقق مستقل نیز که پژوهش‌هایی بر روی منطقه‌ی جم در بوشهر داشته است با در دست داشتن پلاکاردی با مضمون «میراث فرهنگی ما تمدن جهان است» برای اعتراض به شیوه‌ی برخورد سازمان با وی به این جشنواره آمده بود تا بلکه رییس سازمان میراث فرهنگی صدایش را بشنود.

گفتنی است نوشتار «نیایش‌گاه‌های یک آیین ایرانی» - که درباره‌ی دین کهن مهری بود - از ساناز افتخارزاده، هم‌وند پایگاه اطلاع‌رسانی برای نجات یادمان‌های باستانی نیز رتبه‌ی دوّم رشته‌ی مقاله را به دست آورد. این مقاله در مجله‌ی معماری و ساختمان که بانو افتخارزاده دبیر تحریریه‌ی آن است، به چاپ رسیده بود.

* عنوان مطلب و بسیاری از بخش‌های این گزارش برگرفته از تارنوش «کانون مهر ایران» (kanoonemehreiran.blogfa.com) است که با دقت - حتا به نسبت روزنامه‌های صاحب‌نامی هم‌چون هم‌میهن - گزارش جشنواره را داده بود که از گردانندگان آن سپاس‌گزاریم.

فرستادن مجله دیده‌بان برای مدیران ارشد نظام دیده‌بان یادگارهای فرهنگی ایران

نزدیک به ۲۰۰ نسخه از مجله‌ی دیده‌بان، خبرنامه‌ی «دیده‌بان یادگارهای فرهنگی ایران» برای مدیران ارشد کشوری پُست شد. نخستین شماره‌ی دیده‌بان - که پس از چاپ دو پیش‌شماره‌ی مجله‌ی بهمین - بر دست دیده‌بان یادگارهای فرهنگی ایران به چاپ رسید حاوی نوشتارهای مستندی است که از زوایای باستان‌شناسی و زیست‌محیطی، آسیب‌های آنگیری سد سیوند را بررسی کرده‌اند.

این مجله به همراه نامه‌ای برای مدیران ارشد سازمان‌های «میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری»، «حفاظت از محیط زیست» و وزارت‌خانه‌های نیرو، راه و جهاد کشاورزی، و همچنین مقام رهبری و رؤسای سه قوه، کمیسیون‌های مجلس شورای اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، دیوان عدالت اداری، سازمان بازرسی کل کشور و دادستان کل کشور و وزیر دادگستری فرستاده شد تا با نمونه‌ای از آسیب‌هایی که بر طبیعت، فرهنگ و تمدن این سرزمین کهن وارد می‌شود و قطعاً در سست‌سازی هویت و اتحاد ملی مؤثر خواهد بود آشنا شوند و برای جلوگیری از آن اقدام نمایند.

متن کامل نامه‌ی پیوست به شرح زیر است:

دروود بر شما. نمازها و نیایش‌هایتان، پذیرفته‌ی درگاه خداوند. خسته نباشید.

«دیده‌بان یادگارهای فرهنگی ایران» - که در زمینه‌ی دفاع از یادگارهای فرهنگی (میراث فرهنگی، معنوی و طبیعی کشور) و اطلاع‌رسانی یادگارهای در خطر، و همچنین آگاهی‌رسانی به جامعه‌ی ایران کوشش می‌کند - در نخستین گام، مجموعه‌ای از آگاهی‌ها گردآورده پیرامون یکی از مهم‌ترین نمونه‌های ویران‌گری‌ها سال‌های اخیر را به پیوست تقدیم می‌کند تا به‌یاری شما مدیران ارشد کشوری بتوان در سازندگی‌ها - بیش از پیش - رعایت حال فرهنگ و تاریخ این سرزمین کهن را نمود.

همان‌طور که آگاه هستید و نیازی نیست تا با شما از ضرورت نگاه‌داشت این یادگارها و نقش مهم آنها در تبیین هویت ملی و به‌ویژه یادآوری تاریخ و فرهنگ درخشان این سرزمین و در نتیجه ایجاد انگیزه برای تلاش بیشتر نسل جوان ایران یاد کنیم، شاید با فرهیختگانی چون شما شایسته نباشد از توجه دوباره‌ی جهان توسعه‌یافته به طبیعت و تاریخ هم سخن برود و این که آنها در پی توسعه‌ی لگام‌گسیخته‌ای که به نابودی بسیاری از داشته‌ها و میراث مشترک بشری ختم شد، اینک توجهی بسیار بالا به این امور دارند و بدیهی است که ما نباید تجربه‌های آنان را تکرار کنیم، بلکه با بهره‌گیری از آن تجربه‌ها باید به سویی روییم که توسعه و سازندگی نه تنها رودرروی داشته‌های طبیعی و تاریخی ما قرار نگیرد بلکه به اعتلای آنها نیز یاری برساند.

دقیقاً تفاوت توسعه در کشور ما با کشورهای تازه به دوران رسیده و فاقد تاریخی چون همسایگان جنوبی‌مان در چنین ریزینی‌هایی نهفته است و کار و دقت بیشتر مسؤولان را می‌طلبد. در نظر بگیرید که اگر سازندگی‌های عنوان‌شده به همان خوبی که مطرح می‌شود به پیش رود تا مدتی دیگر،

ایرانی خواهیم داشت به ظاهر توسعه‌یافته ولی فاقد پیوند با تاریخ و فرهنگ و حتا طبیعی در خور. آن‌گاه نهادن نام ایرانی بر خود بسیار سخت خواهد بود آن‌هم در جهانی که به‌حق یا ناحق - به نسبت دیگران - دشمنی‌های بسیاری با این ملت و سرزمین کهن می‌شود.

مدیر گرامی! به‌گمان ما ایران کنونی در یکی از آن لبه‌های تیز تاریخ ایستاده است که با کمترین بی‌توجهی می‌رود تا به خود تاریخ بپیوندد. اما ما امیدواریم - همان‌طور که این مرز پُرگهر بارها به‌یاری خردمندان و ازجان‌گذشتگانی عاشق، از پیچ‌های سخت تاریخ عبور کرد - این بار با یاری‌گری همه‌ی ما این برهه‌ی دشوار را نیز از سر بگذرانند.

مجله‌ی پیش رو، تنها بر روی یک مورد - به‌عنوان نمونه - متمرکز شده است و آن لزوم بازنگری پرونده‌ی ساخت سدهای بزرگ در این سرزمین است، سدهایی که با هزینه‌هایی کلان ساخته می‌شوند ولی به نسبت آن هزینه‌ها نه تنها کارایی اندکی دارند بلکه در برخی موارد توأم با ویران‌گری‌هایی هستند.

چندی پیش خبر ناگوار مرگ چندین هزار فلامینگو به همراه جوجه‌هایشان پخش شد که یکی از پیامدهای ساخت سد سیوند بر روی رودی کم‌آب به‌شمار می‌رود که به همراه رودی دیگر، به دریاچه‌ی زیبای بختگان می‌ریختند. اکنون آن دریاچه، به‌خاطر ساخت سدهای بالادست دچار مرگی موقت شده؛ شوره‌زارهایش گسترش پیدا کرده؛ و باغ‌های انجیر پیرامونش را به‌زودی نابود خواهد کرد؛ و در نیمه‌ی پاییز که نزدیک به یک میلیون پرنده‌ی مهاجر در سفر سالانه‌ی خود در آنجا مستقر می‌شوند آنان را به سرنوشتی دهشت‌ناک - همانند فلامینگوهای یادشده - رهنمون خواهد کرد. و این در حالی است که درختان ۵۰۰ ساله و غیرقابل‌بازگشت بینه از بیخ کنده می‌شوند؛ زمین‌های مستعد کشاورزی در آب پشت سد غرق می‌شوند؛ تاریخ ناگشوده‌ی ارزشمندی در تنگ بلاغی به زیر آب می‌رود؛ رطوبت حاصله از دریاچه‌ی پشت سد پس از مدتی چون خوره به جان آثار بی‌همتای بشری در دشت پاسارگاد می‌افتد؛ و هنوز هیچ آبراهه‌ای برای رساندن آب به زمین‌های موردنظر سازندگان سد کشیده نشده است؛ و علاوه بر آن بسیاری از زمین‌داران در طی مسیر عبور آب از سد مذکور تا زمین‌های ارسنجان، فاقد حق‌آبه هستند که با توجه به وعده‌های توخالی داده‌شده، به بحران اجتماعی بزرگی ختم خواهد شد. اینها همه گوشه‌هایی است از نتایج طرحی ناکارشناسانه و ویران‌گر، و گرنه همه‌ی ما خواهان رسیدگی به

وضعیت نیازمندان و توسعه‌ی کشور هستیم، ولی آیا آنچه عنوان شد نشانی از توسعه داشت؟! ایران را از یاد نبریم و هرگز فراموش نکنیم که در برابر آیندگان، فرزندانمان، پاسخگو هستیم.

جشن شب چله را ثبت کنید



شماری از سازمان‌های غیر دولتی مدافع میراث فرهنگی و طبیعی سراسر کشور، از شورای فرهنگ عمومی که کار درج مناسبت‌ها را در تقویم رسمی کشور برعهده دارد خواستار ثبت جشن شب چله (یلدا) در تقویم رسمی کشور به نشانه حرمت نهادن به ارزش‌های فرهنگی و تاریخی مشترک بین همه ایرانیان شدند.

در بخشی از نامه سازمان‌های مردم نهاد خطاب به علی ملانوری مدیرکل شورای فرهنگ عمومی آمده است: جشن یلدا میراث فرهنگی و طبیعی مشترک همه ایرانیان است که در خانواده‌های ایرانی از هر قشر و با هر دین و مذهب برگزار می‌شود. شناسایی بهتر و ثبت این جشن که هفتاد و پنج سال پس از نوروز یکی از فراگیرترین جشن‌های همه ایرانیان است و برپایی همه ساله آن زمینه نزدیکی و همدلی همه اقوام و تیره‌های ایرانی را فراهم آورده است، امکان پاسداشت ارزش‌های فرهنگی این جشن و انتقال بهتر آن به نسل‌های آینده را فراهم خواهد ساخت.

لذا امضاکنندگان ذیل این درخواست که همگی از سازمان‌های مردم نهاد فعال در زمینه حفظ میراث فرهنگی و طبیعی از سراسر کشور هستند، خواهشمندند تا شورای فرهنگ عمومی به نشانه حرمت نهادن به ارزش‌های فرهنگی و تاریخی مشترک بین همه ایرانیان با نظر مساعد نسبت به ثبت شب یلدا در تقویم رسمی کشور اقدامات لازم را اعمال نماید.

اتحادیه انجمن‌های علمی، دانشجویی باستان‌شناسی دانشگاه‌های کشور، انجمن افاقیا، انجمن اندیشه جوان، انجمن ایلام‌شناسی ایران، انجمن بیستون، انجمن پژواک نو، انجمن حامیان حقوق بشر، انجمن دانشجویان باستان‌شناس شهرکرد، انجمن دوستداران میراث فرهنگی افراز، انجمن دوستداران میراث فرهنگی شوش، انجمن دوستداران میراث فرهنگی و گردشگری امرتاد، انجمن دوستداران یادمان‌های باستانی آریابوم، انجمن ژیار، انجمن کهن دژ، انجمن مهر آیین، انجمن نگاه تازه، انجمن وحدت جوانان ایران زمین، جمعیت آریایی‌ها، جمعیت جوانان عصر سبزه، جمعیت سپندارمدان، جمعیت طبیعت یاران، جمعیت طلابه‌داران اندیشه‌های نو، جمعیت یادگار یزد (جمعیت دوستداران میراث فرهنگی یادگار)، خانه دوستی ایرانیان، خانه ی ماورای جوان، دیده بان یادگارهای فرهنگی ایران، طنین آرتا، کانون آینده نگری ایران، کانون بارگاه مهر، کانون پاسارگاد، کانون جوانان پارس، کانون دانشگران فردا، کانون فرهنگی آریا، کانون گسترش فرهنگ ایران بزرگ، کانون گلستان نوین، کانون مهر، کانون میراث سپیدان، کانون نفس به نفس، موسسه سیروان، موسسه علمی فرهنگی آینده‌نگر، موسسه فرهنگی امروز گلستان، موسسه فرهنگی توفان، موسسه فرهنگی دانادلان جنوب، موسسه کند و کاو، موسسه میزان برخی از امضاء کنندگان نامه به شورای فرهنگ عمومی هستند. گفتنی است، جشن «یلدا» یا جشن «شب چله» دیرزمانی است که در ایران در آخرین شب پاییز (۳۰ آذر ماه) که بلندترین شب سال نیز هست، گرمی داشته می‌شود. شادمانی، گردهمایی خانوادگی و خوردن میوه‌هایی هم‌چون هندوانه و انار و خشکبار از آیین‌های ویژه جشن یلدا است.

آذربایجان همیشه جزو خاک ایران بوده و نه کشوری مستقل

در پی مطلبی در روزنامه جام جم که شائبه قوم‌گرایی از آن می‌رفت، دبیر پایگاه اطلاع‌رسانی برای نجات یادمان‌های باستانی اقدام به ارسال نامه‌ای به سردبیر آن روزنامه کرد که متن آن در پی می‌آید

به نام خداوند جان و خرد

سردبیر گرامی روزنامه‌ی وزین جام‌جم

جناب آقای محسن ماندگاری

درود بر شما. خسته نباشید. پنج‌شنبه گذشته (ششم دی) در صفحه‌ی جامعه‌ی آن روزنامه، نوشتاری با عنوان «شهری میان آتشکده‌های زرتشتی» به چاپ رسید که پرسش‌های بسیاری را برای کسانی که خواهان حفظ تمامیت ارضی ایران هستند، برانگیخت و آنان را از این اقدام روزنامه‌ی جام‌جم - که همیشه خبرهای حوزه‌ی میراث فرهنگی را به خوبی پوشش می‌دهد - شگفتانده ساخت.

برای آگاهی آن مقام، به کوتاهی اشاره می‌شود که هر چند نوشتار یادشده که به شهرستان تکاب و آثار باستانی آن پرداخته بود از مقدمه و عنوانی شایسته برخوردار بود و بخش‌های آغازین آن نیز آگاهی‌های مناسبی را به خواننده می‌داد اما متأسفانه در ادامه، شبّهاتی را مطرح می‌کرد که نه تنها به مشی علمی و اطلاع‌رسانی آغازین آسیب می‌زد بلکه به‌گونه‌ای وام‌دار ادبیات جدایی‌خواهانه می‌نمود؛ تأکید چندین‌باره‌ی نویسنده بر «کشور آذربایجان» و «پادشاهان آذربایجان» و حتی به‌کارگیری عنوان جعلی «آذربایجان جنوبی» برای یگانه‌سازی سرزمین همیشه آذربایجان جهان، یادآور ادبیاتی است که سال‌ها از سوی جریان‌های وابسته به شوروی سابق و به قصد تجزیه‌ی آذربایجان از ایران، پخش می‌شد و امروزه نیز از سوی دولتی که نقشه‌ی آذربایجان بزرگ را چاپ می‌کند و به تحریف تاریخ ایران می‌پردازد، حمایت می‌شود.

نویسنده‌ی نوشتار یادشده، اگر اندکی با تاریخ آشنا می‌بود نیک درمی‌یافت که آذربایجان در طی تاریخ‌همیشه جزو لاینفک ایران، و آذربایجانی در کنار دیگر تیره‌های ایرانی بوده و هیچ‌گاه کشوری به‌نام آذربایجان وجود خارجی نداشته که «تخت‌سلیمان نماد وحدت آن کشور باشد» و «شهر شیز از پایتخت‌های بزرگ آن!» آیا او می‌تواند نام شماری از پادشاهان آذربایجان را که در جای‌جای نوشتارش به آنها اشاره کرده است، بیاورد؟ چه کسانی برای بزرگداشت جایگاه مقدس آتشکده آذرگشسب - و نه با نام ساختگی آتابیگان - پای پیاده به زیارت آن می‌رفتند؟ آیا این‌ها جز پادشاهان خاندان ساسانی بودند که هم چون شاه‌عباس که با پای پیاده رهسپار زیارت آرامگاه امام هشتم می‌شد، آنان نیز به دیدار آتشکده‌ی مذکور می‌رفتند؟

نویسنده در جایی اشاره کرده که این جایگاه که در نهایت آبادی بود «در نتیجه‌ی حمله‌ی رومیان و تاخت‌وتاز اقوام

وحشی پارس و عرب ویران شده و آثار تمدن آن به میزان زیادی از بین رفته است»، که هرچند بخش نخست آن که اشاره به حمله‌ی هرقل (هراکلیوس)، امپراتور مقتدر روم در زمان خسرو پرویز و در نتیجه شکست سپاه ۴۰ هزار نفری ایران - و نه سپاه آذربایجان! - در شیز دارد درست است اما قوم وحشی پارس چه کسانی هستند و چه زمانی به آن‌جا حمله کردند؟! غیر از این است که عظمت و بزرگی آن جایگاه در زمان فرمانروایی ساسانیان است که در تاریخ از آنها به نام پاریسی یاد شده؟ کاوش‌های باستان‌شناسی نیز اثبات کرده که این آتشکده با نقشه‌ی کنونی آن، حاصل ساخت‌وسازهای دوران ساسانی است هر چند تقدس آن به دوره‌های پیشتر هم بازمی‌گردد چرا که لایه‌های استقراری دوران هخامنشی نیز در آن‌جا به دست آمده است، اما این ساسانیان بودند که دست به ایجاد چنین آتشکده‌ی بزرگی در آن طبیعت بی‌همتا زده‌اند که محبوب‌ترین یادمان مذهبی آن دوره‌ی ایرانیان به شمار می‌رفته است؛ چرا که از آن پادشاهان بود و سپاهیان، یعنی پاسداران سرزمین ایران. دو آتشکده‌ی دیگر، یکی آذر‌فَرَنبُغ در کاریان فارس، و ویژه‌ی موبدان بود و دیگری، آذر‌بَرزین‌مهر در ریوند خراسان، و ویژه‌ی کشاورزان. در این‌جا باید یادآور شد که همه‌ی آثار تاریخی جمهوری آذربایجان نیز - تا کمتر از دو سده پیش که با زور روس‌ها از ایران تجزیه شد - ایرانی هستند و حتی برجسته‌ترین‌های آن‌ها هم چون دیوار دربند با کتیبه‌ای از خسرو انوشیروان و محوطه‌ی (سایت) بزرگ گردشگری شهر بادکوبه (باکو) یعنی آتشکده‌ی آن، یادگار دوره‌ی ساسانیان هستند و نه حکومتی ساختگی و موهوم به نام کشور آذربایجان!

ما نیز بر این باوریم که آتشکده‌ی آذرگشسب - که به نام اثری ایرانی به ثبت جهانی رسیده - نماد وحدت کشوری بود که آذربایجان تاج سر آن، یا به تعبیری بال‌های پرواز آن است. زمانی که رستم فرخزاد، آخرین سردار نامی ایرانیان در جنگ با عرب‌ها آخرین سخن‌هایش را برای برادر خود می‌نویسد، از آذربایجان به عنوان آخرین پناه‌گاه ایرانیان یاد می‌کند:

همی‌تا تا آذرآبادگان / به‌جای بزرگان و آزادگان

همی‌دون گل‌هر چه داری زاسب / ابرسوی کجور آذرگشسب

به‌جاست که گفته‌ی هرمان، سردار ایرانی در بند، به «عمر بن خطاب» در زمان یورش برای نابودی ایران، به نقل از کتاب «فتوح‌البلدان» در این‌جا آورده شود تا آن‌چه که در بند پیشین آمد به خوبی فهمیده شود: «عمر بن خطاب با هرمان مشورت

کرد و پرسید، از اسپهان باید آغاز کرد یا از آذربایجان؟ هرمان پاسخ داد که: اسپهان سر است و آذربایجان دو بال. چون سر را ببری لاجرم دو بال و سر همه فرو افتد».

سخن کوتاه کنیم.

سردبیر گرامی! از شما خواهانیم تا ضمن بازتاب این نامه که نگرانی سازمانی مردم‌نهاد را که در زمینه‌ی تاریخ و فرهنگ ایران کار می‌کند می‌نمایند و هم‌چنین آوردن توضیح احتمالی نویسنده، از این پس در درج نوشتارهای تاریخی دقتی بیشتر نمایید.

با احترام

علیرضا افشاری

دبیر پایگاه اطلاع‌رسانی برای نجات یادمان‌های باستانی

رونوشت به:

مدیر مسوول گرامی روزنامه‌ی جام‌جم، جناب آقای بیژن مقدم دبیر گرامی گروه جامعه‌ی روزنامه‌ی جام‌جم، سرکار خانم عرب

واکنش سازمان‌های مردم‌نهاد در برابر حراج سر سرباز هخامنشی

جمعی از دبیران سازمان‌های مردم‌نهاد (Ngo) طی بیانیه‌ای به ریاست محترم سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری ایران، خواستار سرعت عمل بیشتر این سازمان در جلوگیری از فروش غیرقانونی قسمتی از پیکره سرباز هخامنشی در حراجی لندن و بازپس‌گیری آن به کشور شدند.

تعدادی از دبیران سازمان‌های مردم‌نهاد (Ngo) به نمایندگی از آحاد مردم و اعضای تشکل‌های خود در شورای مرکزی تشکل‌های دوستدار میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، با اعلام اعتراض و به شدت محکوم نمودن فروش غیرقانونی قسمتی از پیکره سرباز هخامنشی در حراجی لندن، طی بیانیه‌ای به ریاست محترم سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، خواستار قاطعیت و سرعت عمل بیشتر آن سازمان در جلوگیری و بازپس‌گیری این گواه تاریخی به کشور شده و ابراز داشتند سازمان در راه دستیابی به این گام مهم از حمایت و حضور قاطع سازمان‌های مردم‌نهاد در عرصه داخلی و خارجی برخوردار خواهد بود.

متن بیانیه بدین شرح می‌باشد:

ریاست محترم سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری ایران

متولیان حفظ و پاسداری از حقوق مالکیت اموال تاریخی کشور

با سلام؛

احتراماً جمعی از دبیران سازمان‌های مردم‌نهاد (Ngo) به نمایندگی آحاد مردم و همین‌طور اعضای تشکل‌های خود، در کمال اقتدار فروش غیرقانونی قسمتی از پیکره سرباز هخامنشی را در حراجی لندن که بخشی از مستندات تمدن و میراث کهن و تاریخی کشور چندهزار ساله ایران است به‌شدت محکوم نموده و هم‌چنین خواستار سرعت عمل بیشتر در بازپس‌گیری این گواه تاریخی به کشور هستیم.

شایان ذکر است که کلیه سازمان‌های مردم‌نهاد در راه دستیابی به این مهم و حمایت از مسوولان، از هر گونه حضور پرثمر در عرصه داخلی و خارجی فروگذار نخواهند کرد.

با کمال تشکر

خانه مرکزی تشکل‌های دستدار میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری

دوم آبان‌ماه یک‌هزار و سیصد و هشتاد و شش هجری خورشیدی برابر با بیست و چهارم اکتبر دو هزار و هفت میلادی

امضا کنندگان:

انجمن فرهنگی دستداران میراث معنوی، انجمن فرهنگی و بین‌المللی تمدن ایران، مجموعه اسپادانا، انجمن دستداران میراث فرهنگی افراز، کانون فرهنگی پیشینه، انجمن عکاسان دستدار میراث فرهنگی، ایران دخت آریا، کانون گردشگران جوان، انجمن ایلام‌شناسی، انجمن دستداران یادمان‌های باستانی آریابوم، مهرگان، حلقه معاصر، انجمن میراث باستان، خانه فرآوران ایران، انجمن میراث فرهنگی ری، کانون دستداران سبز، انجمن فرهنگ و هنر ایران، موسسه آرته، انجمن زنان میراث‌بان، کانون توانمندی گردشگری، دستداران میراث فرهنگی و همیاران میهن، انجمن آریای واحد، انجمن مفاخر معماری ایران، انجمن آی‌پیر، جامعه مهندسی ایران، بنیاد فردوسی، موسیقی‌دانان فرهنگی و تاریخی نیاوران، انجمن دفاع

شهری نوین ایران، پیام‌آور صلح و دوستی، انجمن صنعت‌گران کرج.

بیانیهی ائتلاف دیده‌بان خلیج فارس در دفاع از حقوق ایران در دریای مازندران

ائتلاف دیده بان خلیج فارس، در دفاع از حقوق ایران در دریای مازندران بیانیه ای منتشر کرد.

این نهاد غیردولتی بر مالکیت ایران بر ۵۰ درصد از آب‌های دریای مازندران تاکید کرد و هر گونه تخلف و توجیه و قبول طرح و نظریه‌ای از سوی کشورمان که بر حق و مالکیت ایران بر دریای مازندران، خدشه وارد آورد را تجاوزی آشکار بر حقوق ملت ایران، سر سپردن به متجاوز بر حقوق آبی و ارضی این ملت و در حکم تجزیه‌ی ایران، برشمرد. ائتلاف دیده‌بان خلیج فارس در بیانیه خود از رییس جمهوری ایران خواست از حقوق و مالکیت ایران بر دریای مازندران نیز هم‌چون حق ایران در دستیابی به انرژی صلح آمیز هسته ای، در کرسی های بین المللی، دفاع کند.

در این بیانیه آمده است: حقوق تاریخی و اساسی کشور ایران در دریای مازندران (خزر)، دارای مبانی هزاران ساله در تاریخ و شکل‌گیری جامعه‌ی ایرانی است که باید به‌هنگام خود به‌مانند تمامی حقوق تاریخی ملت ایران، مورد مطالبه و بازگشت قرار گیرد.

این بیانیه می‌افزاید: همچنین بر پایه‌ی نص صریح معاهدات منعقد شده میان دولت ایران و اتحاد جماهیر شوروی سابق (قرارداد هشتم اسفندماه ۱۲۹۹ هجری شمسی برابر با ۲۶ فوریه‌ی ۱۹۲۱ و قرارداد ۱۹۴۰)، دو دولت، به‌طور «متساوی» و با «حقوق مشاعی مشترک» از آب‌های دریای مازندران (جز ده مایل ساحلی سهم اختصاصی هر یک از طرفین)، بهره‌مند بوده‌اند. ائتلاف دیده‌بان خلیج فارس بر این باور است، با توجه به اصل «جایگزینی دولت یا دولت‌ها» به جای دولت قبلی، دولت‌های چهارگانه در کناره‌ی دریای مازندران، باید رژیم جدید حقوقی را در میان خود تعیین کنند که آن عبارت است از تقسیم سهم پنجاه درصدی اتحاد جماهیر شوروی سابق. این نهاد غیر دولتی در بیانیه خود تاکید کرد:

حزب‌های مختلف به‌عنوان نمایندگان ملت ایران - به‌رغم اختلاف‌ها در خط‌مشی‌ها یا دیدگاه‌ها - در هنگام دفاع از منافع ملی در کنار و همراه دولت هستند. ائتلاف دیده‌بان خلیج فارس هم‌چنین تأکید دارد که دریای شمال ایران از دیرزمان به نام‌هایی ایرانی - به‌ویژه مازندران - معروف بوده و باید این نام‌ها، در مورد آن به‌کار برده شود. این ائتلاف، خزر را که هم‌اکنون به پشتوانه‌ی بخش‌نامه‌های دولتی بر این دریا گذاشته شده، نام قومی غیر ایرانی، ستیزه‌جو و مهاجم می‌داند که در بخش شمالی این دریا ساکن شده بودند و هر از گاهی به شهرهای ایران هجوم می‌آوردند.

بیانیهی شماری از احزاب ایران بر حق ۵۰ درصدی ایران در دریای مازندران

پنج‌شنبه یازدهم بهمن‌ماه، در حاشیه‌ی بیست‌ویکمین نشست فصلی خانه‌ی احزاب ایران، ۳۱ حزب با صدور بیانیه‌ای مستدل بر حق ۵۰ درصدی ایران در دریای مازندران تأکید کردند و از دولت خواستند تا با بستن قراردادهای دو جانبه با دولت‌های ترکمنستان و جمهوری آذربایجان به زیاده‌خواهی‌های همسایگان آبی ایران در دریای مازندران رسمیت ندهد. این احزاب هم‌چنین در این باره پیشنهاد دادند که دولت برای حل این موضوع بر روی بسته‌ی پیشنهادی تشکیل یک شرکت پنج‌ملیتی در قالب «سازمان همکاری‌های دریای مازندران» - با حفظ حقوق پنجاه درصدی ایران - برای بهره‌برداری از دریای مازندران و حل دیگر مباحث آن دریا هم‌چون معضلات محیط‌زیستی، کار کند.

متن کامل بیانیه به این شرح است:

با بستن قراردادهای دو جانبه به زیاده‌خواهی‌های همسایگان در دریای مازندران رسمیت ندهیم. در هنگامه‌ای که بیگانگان چشم طمع به آب و خاک ایران دوخته‌اند، علی‌رغم حضور در رقابت‌های انتخاباتی از آن‌جا که پاسداری از منافع ملی را فصل مشترک فعالیت‌های خود می‌دانیم، اعلام می‌کنیم:

۱) رژیم حقوقی دریای مازندران، بر پایه‌ی دو قرارداد «دوستی» (۱۳۰۰ خورشیدی / ۱۹۲۱ میلادی) و «بازرگانی و دریانیمایی» (۱۳۱۹ خورشیدی / ۱۹۴۰ میلادی)، میان دولت‌های ایران و اتحاد جماهیر شوروی سابق استوار است. بر پایه‌ی فصل یازدهم قرارداد «دوستی» هر دو دولت از حق برابر کشتی‌رانی آزاد در دریای مازندران برخوردار هستند و در

قرارداد «بازرگانی و دریایمی» به حق بهره‌گیری یکسان و انحصاری دو دولت از این دریا، چه از نظر کشتی‌رانی (ماده‌ی ۱۳) و چه از نظر استفاده از منابع طبیعی (بند ۴ ماده‌ی ۱۲)، به گونه‌ای روشن و غیر قابل تغییر اشاره شده و از آن‌جا که تحدید حدودی در دریای مزبور میان ایران و شوروی به‌عمل نیامد، مالکیت و حاکمیت دو دولت بر این دریا به گونه‌ی مشاع و برابر است.

۲) در سال ۱۳۷۰ (۱۹۹۱ میلادی) با فروپاشی اتحاد شوروی از آن ۱۵ واحد سیاسی سر برآوردند که رهبران همه‌ی آنها - از جمله چهار جمهوری پدیدآمده در کنار دریای مازندران (فدراسیون روسیه و جمهوری‌های قزاقستان، ترکمنستان و آذربایجان «اران») - بر پایه‌ی اصل پذیرفته‌شده‌ی «جانیشینی دولت‌ها» در حقوق بین‌الملل، طی دو نشست در آلماتی (پایتخت وقت قزاقستان - ۱۳۷۰) و مینسک (پایتخت بلاروس - ۱۳۷۳)، اعلام کردند که به عنوان میراث‌بران اتحاد شوروی، همه‌ی قراردادهای و تعهدهای اتحاد مزبور - از جمله قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ - را به رسمیت شناخته و محترم می‌دارند. از این‌رو این همسایگان آبی ما، تنها مالکیت و حاکمیت ۵۰ درصد از دریای مازندران را به گونه‌ی مشاع در اختیار دارند و می‌بایست نخست بر سر تقسیم آن در میان خود به توافق برسند و سپس با ایران بر سر تعیین رژیم حقوقی نوین دریای مازندران به گفت‌وگو بنشینند.

با توجه به این که عنوان کردن سهم ۲۰ درصدی برای ایران هیچ مبنای حقوقی ندارد و از سویی این نگرانی وجود دارد که تا پیش از نشست باکو دولت جمهوری اسلامی ایران اقدام به بستن قراردادهای دوجانبه‌ی تحدید حدود با جمهوری‌های آذربایجان (اران) و ترکمنستان نماید و به زیاده‌خواهی‌های همسایگان وجاهت قانونی بدهد (که سخنان وزیر محترم امور خارجه در نشست اخیر مطبوعاتی خود، تأکیدی بر این امر بود)، پیشنهاد می‌شود تا دولت به جای اصرار بر تحدید حدود - که همیشه مشکل‌ساز خواهد بود - بر روی بسته‌ی پیشنهادی تشکیل یک شرکت پنج‌ملیتی در قالب «سازمان همکاری‌های دریای مازندران» - با حفظ حقوق پنجاه درصدی ایران - برای بهره‌برداری از دریای مازندران و حل دیگر مباحث آن دریا هم‌چون معضلات محیط‌زیستی، کار کند.

تا آن هنگام باید اعتراض دولت ایران به تقسیم‌بندی شمال دریای مازندران و بستن قراردادهای چندجانبه محفوظ باشد (هر چند شوربختانه در اجلاس اخیر این روند شایسته پی گرفته نشد و ما از حق میزبانی خود برای تأکید بر قراردادهای

۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بهره نبردیم)، چرا که رژیم حقوقی این دریا مشخص است و تعیین رژیم حقوقی نوین آن هم بدون حضور ایران رسمیت نخواهد داشت و در صورت لزوم در دادگاه‌های جهانی نیز قابل پی‌گیری است، اما اگر دولت ایران بر پای قراردادی صحت مطلقاً بعدها حق ایران - جز در دادگاه تاریخ - قابل اعاده نخواهد بود، هر چند در آن صورت نیز برای «تغییر در خطوط مرزی» باید نخست بر پایه‌ی اصل ۷۸ قانون اساسی رای تأییدگر چهار پنجم مجموع نمایندگان مجلس شورای اسلامی را به دست بیاورد، سپس بر پایه‌ی اصل ۹ قانون اساسی - که «آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور» را از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر و حفظ آن‌ها را علاوه بر وظیفه‌ی دولت، وظیفه‌ی آحاد ملت هم دانسته است - به آرای عمومی مراجعه کند.

احزاب امضاکننده عبارتند است از:

حزب اعتماد ملی، حزب اعتدال و توسعه، حزب فرزندان ایران، حزب مردم، حزب پاک، حزب اراده ملی ایران، حزب آیین مردم، حزب وحدت ایران، حزب دوستی و مودت، حزب شاخه زیتون، حزب ترقی، کانون مهستان، سازمان رهروان فردا، مجمع دانشجویان و دانش‌آموختگان گلستان، مجمع دانشجویان و دانش‌آموختگان گیلان، انجمن حمایت از زنان ایران، انجمن اسلامی فارغ‌التحصیلان ایتالیا، انجمن اسلامی فارغ‌التحصیلان فیلیپین، جمعیت حمایت از حقوق بشر زنان، جمعیت زنان مسلمان نواندیش، جمعیت طرفداران نظم و قانون، جمعیت وفاداران انقلاب اسلامی، مجمع فرهنگیان ایشارگر، مجمع اسلامی کارمندان، کانون همبستگی فرهنگیان ایران، کانون دانشجویان و دانش‌آموختگان استان ایلام، کانون ندای همبستگی اصفهان، کانون همبستگی دانشجویان و فارغ‌التحصیلان، جامعه زنان انقلاب اسلامی ایران، سازمان دفاع از منافع ملی ایران، خانه پرستار.

شکوه پارسی در تهران به نمایش در نمی‌آید

نمایشگاه شکوه پارسی که قرار بود آذر ماه، پس از ارسال به کره جنوبی در موزه ملی ایران به نمایش در آید، بدون نمایش در تهران فروردین سال ۸۷ با تغییراتی در اشیا به سئول ارسال می‌شود.

به یاد یک دوست

علیرضا افشاری

لیلا صمدی هنگامی ما را ترک کرد که به بلوغ خبرنگاری رسیده بود؛ چندی پیش گزارشش درباره‌ی شب یلدا، گزارش ماه ایرنا شناخته شده و تقدیر شده بود و در جشنواره‌ی مطبوعات امسال هم اثرش در رشته‌ی اجتماعی به مرحله‌ی ۵ اثر برگزیده راه یافته بود که با اما و اگر بخت مقام آوردن را از دست داده بود. قلمش هم کم کم سبکی ویژه‌ی خودش را پیدا کرد بود، همان که آقای پیشدار - که سمت استادی بر لیلا داشت و لیلا هم همیشه خود را مرهون لطف‌های او می‌دانست که راه‌گشای ورودش به ایرنا شده بود - برای معرفی‌اش از واژه‌های پرشور و پراحساس بهره برده: «به‌خصوص وقتی از مشکلات مردم و آمال و آرزوهای آنها می‌نوشت، حس غریبی با واژه‌های نوشته‌های او همراه می‌شد که خواننده را تا به انتها با خود همراه می‌کرد... نوشته‌ای نبود که از او بخوانم و حسی زیبا و ستودنی از او را در نوشته‌اش نیابم» (استاد، در همایش اشاره‌شده مقام دوم را به دست آورد. شاگرد از او جلو زده بود که البته این را هم باید به پای موثر بودن آموزش استاد گذارد).

میرزاده عشقی که در یکی دو جا از شعرهایش مرگ زود هنگام خود را پیش‌بینی کرده بود، جایی سروده:

من تازه شاعرم کاینمان سروده‌ام به شعر او ای گر که کلمه کار شوم در سخن وری

که نه او سنش از ۳۲ بالا رفت تا بر گستره‌ی شاه‌کارهای ادبی جهان ایرانی افزوده شود و نه لیلا توانست با آن قلم احساس‌اش - که روزی برای برادران جانباز پرسیایی که مورد بی‌توجهی بنیادهای مربوطه قرار گرفته بودند، نوشته بود - غم‌ها و شادی‌های ما ایرانیان را جاودانه کند.

اما لیلا گذشته از بلوغ کاری، از نظر آرمان‌خواهی هم به بلوغ رسیده بود. شاید اکنون بهتر بتوانم قطعه‌های جورچین (پازل) شخصیت این بانوی صبور و ساده و آرام را در کنار هم بگذارم. روزهایی که کوشش‌هایش را در پایگاه افزون کرده بود و با وجودی که مانند بسیاری از دوستانش می‌توانست و شاید بسیار بیشتر از آنها نیازمند بود تا در جاهای مختلف برای کسب درآمدی بیشتر به کار پردازد در ازای هیچ، کار تهیه‌ی گزارش‌ها را بر عهده گرفته بود و در کار گروهی «نه» نمی‌آورد.



اصولاً پدیده‌های خوب، احساس خوبی را به آدم منتقل می‌کنند و پدیده‌های بد احساسی بد. اما از آن جایی که در این جهان پرشگفتی همیشه استثناهایی هم وجود دارند، گاهی می‌شود که از رابطه‌ی اشاره‌شده نتیجه‌ای عکس عاید شود. دوشنبه شب، مراسم پایانی نخستین جشنواره‌ی سراسری اعتیاد و رسانه در مجموعه‌ی فرهنگی شقایق برگزار شد. در تالار، انبوه خبرنگارانی که در حوزه‌ی اجتماعی قلم می‌زنند و در عین حال نیم‌نگاهی هم به مسایل ناشی از اعتیاد دارند، حضور داشتند. نزدیک به ۶۴۰ اثر به جشنواره رسیده بود که هیأت داوران تنها ۳۵ اثر را شایسته‌ی برگزیدگی دانسته بود؛ در ۱۰ رشته‌ی تعیین‌شده، از ۸ اثر فقط تقدیر شد، ۱۴ اثر مقام سوم - برخی به اشتراک - و ۸ اثر مقام دوم را به دست آوردند و تنها ۵ اثر بودند که حایز مقام نخست شدند. و اثر لیلا صمدی، خبرنگار تازه‌درگذشته‌ی ایرنا یکی از آنان بود (در رشته‌ی گزارش توصیفی که به حق، استادش به‌شمار می‌رفت). زمانی که مادر لیلا، آهسته و خاموش، بر روی جایگاه رفت تا از دست وزیر ارشاد تندیس جشنواره را بگیرد حاضران به درخواست مجری برنامه لحظاتی را به یاد آن عزیز از دست‌رفته به‌پا خواستند. اما مدت‌ها بعد، آن مادر با دیدن آن تندیس و تقدیرنامه - که گرفتنش برای هر کسی خوشحال‌کننده است - به یاد چه خواهد افتاد؟...

آن موقع بیشتر کارهایش را بدون نام منتشر می‌کرد، شاید هنوز به مرحله‌ی یقین نرسیده بود... ولی این اواخر کارهایش را با آوردن نامش منتشر می‌کرد حتی اگر در ایرنایی که بسیار محافظه‌کار شده بود بیشتر نوشته‌هایش که حال و هوایی ملی‌گرایانه داشت بر روی تلکس ویژه می‌رفت. شاید برای دوستان «کلبوب ایران‌شناسی» هم که در بیست‌ونهم بهمن‌ماه میزبان ما بودند تا در جشن کوچک اسفندگانشان شرکت کنیم تصویری از شور و حرارت او در ذهن‌شان بازمانده باشد که هنگامی که نوبت معرفی به او رسید چنان محکم از عشقش به ایران گفت که برای من که پنج سالی بود که او را می‌شناختم و دست کم بیش از دو سال با او همکاری نزدیکی را در پایگاه داشتم، شگفتی‌آور نمود... و تازه متوجه تغییرش شدم. یکی از دوستانش نوشته است: «ما چقدر راحت از کنار یکدیگر می‌گذریم». شاید هم آنچه باعث تأثر بیش از اندازه‌ی ما می‌شود همین باشد که او با وجود سختی ده سال کار قراردادی در ایرنایی که خیلی‌ها به سرعت در آن رسمی می‌شوند، تازه شور و شوقی برای پیمودن مسیر زندگی یافته بود؛ از لاک تنهایی‌اش بیرون آمده بود، زبان انگلیسی‌اش را کامل می‌کرد، بر مطالعه‌اش افزوده بود، بیمه‌اش درست شده بود، روند سفرهای خبری‌اش شتاب گرفته بود - که تا چندی پیش از آن، به دلایلی از این مزیت کاری‌اش بی‌بهره بود - برای امتحان ارشد خبرنگاری نام‌نویسی کرده بود، با اضافه‌کاری و کوشش‌های متفرقه توانسته بود کمی به آرامش خاطر برسد - که برای خبرنگاران همیشه سخت بوده - ... اما تقدیر چنین بود... هر چند می‌توان بر دکتری خرده گرفت که سردردهای روزافزون او را ناشی از بحرانی شدن سینوزیتش می‌دانست و نه غده‌ای که اندک اندک در سرش بزرگ می‌شد... تا سرانجام زندگی‌اش به مرگی غم‌ناک ختم شد؛ مرگ در تنهایی. تنها می‌شود گفت، او در حالی ما را ترک کرد که اگر نمی‌کرد می‌دانست که از زندگی چه می‌خواهد، چیزی که هنوز بسیاری از ما نمی‌دانیم. امسال سال خوبی برای دوستداران ایران نبود، سالی که بر خلاف نامی که بر آن نهاده بودند با دستور آبیگری سد سیوند آغاز شد، بحران‌های ریز و درشت ضدفرهنگی بسیاری را از سر گذراند و می‌رود تا با نگرانی‌ها پیرامون از دست دادن حقوق ایران در دریای مازندران به پایان رسد... سالی که در آغازش استاد بزرگ‌مان، دکتر پرویز ورجاوند را از دست دادیم و در ماه پایانی،

دوست کوشنده و همراه صدیق‌مان، لیلا صمدی را. روح‌شان شاد.

لیلا صمدی زاده‌ی نهاوند (۱۳۵۴) و دانش‌آموخته‌ی خبرنگاری (دانشکده‌ی خیر) بود. او که خبرنگار ایرنا بود در تمام دو سال و نیم حیات پایگاه اطلاع‌رسانی برای نجات یادمان‌های باستانی از یاران پرتلاش پایگاه به شمار می‌رفت - و به همراه محسن عزیز هیچ‌گاه پیوندش را با پایگاه قطع نکرد. بسیاری از گزارش‌های پایگاه حاصل تلاش این دوست از دست‌رفته بود. او در شب چهارشنبه یکم اسفندماه به خاطر وجود توموری (غده‌ای) در سر به‌ناگهان زندگی‌ای را - که سختی‌های بسیار از او دیده بود ولی بسیار دوستش می‌داشت - ترک کرد. پیکرش طی مراسمی در آرامستان نهاوند به خاک سپرده شد. ۱۵ روز بعد به دعوت پایگاه اطلاع‌رسانی، دوستان و هم‌اندیشان - از انجمن افراز، دیده‌بان یادگارهای فرهنگی و طبیعی ایران، انجمن ایران‌شهر (کارگروه قوم‌شناخت)، پایگاه اطلاع‌رسانی و دیگر جوانان ایران‌پرستی که او را می‌شناختند - در تالار مرکز فرهنگی سئول گرد هم آمدند و با برپایی مراسمی یادش را گرامی داشتند. در این مراسم، توسط دبیر پایگاه اطلاع‌رسانی خبر انحلال آن پایگاه اعلام شد و از سوی او اظهار امیدواری رفت که دیده‌بان یادگارهای فرهنگی و طبیعی ایران که بر پایه‌ی تجربه‌های پایگاه شکل گرفته است بتواند از پس مسؤولیت مهمی که بر عهده گرفته به خوبی برآید.

دیدن عکس به‌جای اشیا موزه ایران باستان

ش-۲۰۱۷ تندیس سنگی سگ - تخت جمشید - هخامنشی؛ ش-۷۶۱۳- نیم تنه‌ی قدامی یک شیر از سنگ لاجورد - تخت‌جمشید- هخامنشی؛ ش- ۲۴۳۶- پلاک با نقش عقاب از خمیر لاجورد - تخت جمشید - هخامنشی؛ ش- ۲۰۱۴- پنجه‌ی عظیم سنگی یک شیر - تخت‌جمشید - هخامنشی؛ این آثار به‌مدت سه سال در نمایشگاه‌های خارج از کشور بوده و عکسهای آویخته بر دیوار جای خالی آنها را پر می‌کنند.

نوروز بر همه ایرانیان فرخنده و خرم باشد

دکتر پروین نائل خانمیری

نوروز، اگرچه روز نو سال است، روز کهنه‌ی قرن‌هاست. پیری فرتوت است که سالی یکبار جامه‌ی جوانی می‌پوشاند تا به شکرانه‌ی آن که روزگاری چنین دراز به‌سر برده و با این همه دم‌سردی زمانه تاب آورده است، چند روزی شادی کند. از این جاست که شکوه پیران و نشاط جوانان در اوست. پیر نوروز یادها در سر دارد. از آن کرانه‌ی زمان می‌آید، از آن جا که نشانش پیدا نیست. در این راه دراز رنج‌ها دیده و تلخی‌ها چشیده است، اما هنوز شاد و امیدوار است. جامه‌های رنگارنگ پوشیده است، اما از آن همه یک‌رنگ بیش‌تر آشکار نیست، و آن رنگ ایران است. درباره‌ی خلق و خوی ایرانی بسیار سخن گفته‌اند. هر ملتی عیب‌هایی دارد. در حق ایرانیان می‌گویند که قومی خوب‌ذیرند و هر روز به مقتضای زمانه به رنگی در می‌آیند. با زمانه نمی‌ستیزند، بلکه می‌سازند، رسم و آیین هر بیگانه‌ای را می‌پذیرند و شیوه‌ی دیرین خود را زود فراموش می‌کنند. برخی از نویسندگان این صفت را هنری دانسته و نمی‌دانم که این صفت عیب است یا هنر تأملی دارم. از روزی که پدران ما به این راه را به آن داده‌اند، گویی سرنوشتی تلخ و چنان بود که این قوم، نگهبان فروغ ایزدی روشنی که فرهنگ و تمدن در آن پرورش و ستیز می‌روید، سدی شود و نیروی ما، از همان آغاز کار، وظیفه‌ی سترگ خود برخاست و ماموریت قوم ایرانی را درست یزدان با اهریمن بجنگد تا آن گاه که آن گران این امانت را به‌دوش کشید. پیکاری نیرومند ناگرفتنی را به او سپرده بودند. یابد. گاهی فرستاده‌ی اهریمن دلیری می‌کرد و پیش می‌تاخت تا فر را برآید، اما خود را با پهلوان روبه‌رو می‌یافت و غریو دلیرانه‌ی او به گوشش می‌رسید. اهریمن گامی واپس می‌نهاد. پهلوان، دلیر و سهمگین بود. گاهی پیش می‌خرامید و می‌اندیشید که دیگر فر از آن اوست. آنگاه اهریمن شیخون می‌آورد و نعره‌ی او در دشت می‌پیچید. پهلوان، درنگ می‌کرد و اهریمن، سهمگین بود. در این پیکار روزگارها گذشت و داستان این زد و خورد افسانه شد و بر زبان‌ها روان گشت، اما هنوز نبرد دوام داشت. پهلوان سالخورده شد، فرتوت شد، نیروی تنش سستی گرفت، اما دل و جانش جوان ماند. هنوز اهریمن از نهیب او بیم‌ناک است، هنوز پهلوان، دلیر و سهمگین است. این همان پهلوان است که هر سال جامه‌ی رنگ‌رنگ نوروز می‌پوشد و به یاد روزگار جوانی، شادی می‌کند. اگر بر ما ایرانیان این روزگار عیبی باید گرفت این است که تاریخ خود را درست نمی‌شناسیم. درباره‌ی آنچه بر ما گذشته است، هر چه را که دیگران گفته‌اند و می‌گویند، طوطی‌وار تکرار می‌کنیم. کمتر ملتی را در جهان می‌توان یافت که عمری چنین دراز را به‌سر آورده و با حوادثی چنین بزرگ روبرو شده و تغییراتی چنین عظیم در زندگی‌اش روی داده باشد و پیوسته، در همه حال، ود را به یاد داشته باشد، و دمی از گذشته و حال و آینده‌ی خویش غافل نشود. این جشن نوروز، که و سه هزار سال است با همه‌ی آداب و رسوم در این سرزمین باقی و برقرار است، مگر نشانی از ثبات و پایداری ایرانیان در نگاه‌داشتن آیین ملی خود نیست؟ نوروز یکی از نشانه‌های ملیت ماست. نوروز یکی از روزهای تجلی روح ایرانی است. نوروز برهان این دعوی است که ایران با همه‌ی سال‌خوردگی هنوز جوان و نیرومند است. در این روز باید دعا کنیم. همان دعا که سه هزار سال پیش از این زرتشت کرد: منش بد شکست بیابد؛ منش نیکو پیروز شود؛ دروغ شکست بیابد؛ راستی بر آن پیروز شود؛ اهریمن بد کنش ناتوان شود و رو به گریز نهد.

